

ما ب

مُنشآت مصباح

اثر حاتم میرزا عسکری زاده خان متخلص مصباح

چاپ دوم

حق طبع نوافق حکم رپنسی وزارت معارف محفوظ است

۱۳۳۲
سنة

دیباچہ

بسمہ تبارک و تعالیٰ

مکاتبہٴ مخاطبہ کستیہ و فوائد آن جہل و اوسع از آن است کہ درین مختصر
از کلمات بیان آید نامہ نویسی از امور است کہ برای ہمہ پس ناگزیر و ضرور
و جمیع طبقات مردم بدان محتاج اند قلی از نو پس را در دورہ ایام حیات نباشد
خطابہ یا ساختن شعر بی ضرورت حاصل آید ولی نمیتوان کسی را یافت کہ
او را غالباً بحسبیر نامہ احتیاج نباشد

نگارندهٴ این کتاب عزیز از منشی مختص مصباح ولد آقای آقا میرزا محمد علی
خان نستوفی ہر چند گاہ بگاہ ششہ از فوائد وین کتابی را در این فن جلیل بجا
میکند را نید ولی فی الحقیقہ بحسبیر آن را برویہ و اُپلوپی کہ در نظر ہر ان محرم

وادیبان صاحب قلم بحلیه قبول متخی گردد امری صعب و مباشرت بکمال حین
 خدمت را کاری دشوار مید چهره برترسلان بین که سلامت فوق و توقه قدرت
 فائز و بقوت طبع و وجودت قریحت از دیگران متمایزند این نخست مجهول است
 که همترین صفات انشا را کاتب (قطع نظر از رقت الفاظ و معانی و لطافت
 نکات و دقائق) اثر دادن کلام در نفس مخاطب و قلب مستمع است و وقوع
 چنین تأثیر بآثر شخص کاتب منوط و مربوط است و آن در صورتی صورت حصول بند
 که مرسل الیه موجود و روابط مرسل با او معلوم باشد تا ترکیب الفاظ با مقتضای حال
 مطابقت کند و جریان کمونات قلبیه با احساسات او موافقت نماید چنانکه انشی
 محتاج بکده فکر و تکلف نشود و انشا را متصف با خيال و تعسف نگردد
 نظر بملاحظه این دقت این بنده ناتوان از انجام و انجام چنین مقصد صلی
 قرین یا پس و حرمان بود ولی باز بخاطر هم آمدم که این شرط دقت
 غالباً مایه اجمال و اغفال از وظائف بشریت و باز ماندن از تکالیف و فرائض

خدمت است پس فکر و تدکّر این معنی بسبب شد که با همه اربعم قوه و
 بضاعت و اعتراف بفقدان وسع و استطاعت قوای فکریّه خود را
 در این رشته اعمال و هم در همه حال برای اتمام و اكمال توفیق و
 تأیید از خداوند تعالی خواهم

آزبیانات سابقه واضح آمد که موضوع و مرسل لیسّه مراسلات مندرجه
 در این اوراق تصویری و منتهی است و بنده نگارنده بنیت آنکه بقدر
 مایه ممکن خدمتی بعالم معارف تقدیم کرده باشد آن را بطور خصوص بحجه
 تدوین این کتاب انشاء و تصنیف نموده و امیدوار چنان است
 که اگر باب فضل و کمال نظم معاذیری که قبلاً معروض داشت از معایب
 و ثواب آن چشم پوشند و این خدمت نالائق محقر را بعینه قبول
 فائز و منقصر نمایند

مقدمه

نثر مکتوب انتظام رشته افکار و طریقه بیان آن بزبان جامه است
 حسن بیان راجع بر اعاده احوال کاتب و مکتوب آیه و رابطه حاصله میان
 آنهاست چه مسلم است که هر معامی مناسب کلامی و هر حالی مقتضی مقامی است
 و منشی باید در مخاطبه با اشخاص درجات قدر و جلالت و مراتب خلوص و رفعت
 آنها را ملاحظه کند تا بشأ خیاط جامه را با اندازه و متدیر اجسام
 موزون و مناسب سازد و رعایت شرایط و مقتضیاتی را که ملائم با هر طبقه
 از طبقات است فرو نگذارد

نامه و مکتوب چون با لطف بک و اسلوب تحریر شود مایه ابتهاج خواطر و انتعاش
 قلوب گردد و چه بسیار واقع که اثر آن ستم را مفتون و مجذوب نماید
 بنابر عید منشی برای تأدیه مراد و صواب معنی و اتصال آن قلوب بمعرفت محاسن
 معایب کلام و احاطه بشبه و طو کلام بلاغت محتاج است تا میان لفظ و معنی تناسل

و تمام برسد ار کند و ترکیب الفاظ و اسباب معانی را با همی حال تطابق و توافق دهد
 هر چند که ملاک تمام این امور ذوق طبیعی و ذکا و غریزی است و برای اثبات این
 همان اختلافی که طبع و ادواق را در شیوه و ساقی کلام حاصل است وافی ترین بیان است
 چنانچه بعضی در صنعت نثر صاحب طبعی فیض و آلی با سخن یک شعر قافا در نیستند

و برخی در کلام موزون می طولی دارند ولی برای انشا کلام غنیر موزون در موزون
 عجز و افتد و غریب تر آنکه در صنعت و احده از کلام مستور یا منظوم نیز طبع
 مدارج مختلفه و منابع متفاوت است چنانچه غالباً دیده شده که بسیاری از
 کتاب در تحریر خطب و مقالات نادره و حسنه ولی انشا رسائل نتواند و یا بالعکس
 در تحریر مکاتیب فرید و روکارند ولی انشا رسائل را از عهده بر نیاید همچنین
 جماعتی از مشاعر در غزل سرائی بی نظیر و تیره مند ولی در فن قصیده دستی ندارند
 و یا آنکه در نظم قصاید دارای پایه مستینند ولی با سخن غزل توانا نباشند

و این همه مثبت آن است که منبع و سرچشمه حُسن بیان ذوق غنیر می است

ولی انکار این معنی نتوان نمود که انار و انار کمال آن با سفتاده و پسته دار نمود
 و حفظ لغات و استیلا بنفون ادبیات و اطلاع بر نوادر و اخبار و تمتع از خفا
 خطب و اشعار و اقدار بشیوه سابقین و اقتفاء بر اثر سابقین منوط و مربوط است
 چه بدیهی است که ذوق طبعی بدون اعمال مجد کمال نرسد بلکه اگر بعلوم و ادب
 تربیت و تقویت نیابد ضایع و فحل ماند و رشد و ثما حاصل ننماید

سامی ترین محاسن و صفات انشاء مرسلات آنست که ساده و روشن و سهل الفهم
 و قریب الهمتا دل باشد و بنا بر این کاتب باید با الفاظی واضح و صریح و کلماتی
 متبادر بفهم و مانوسه الاستعمال ادای مقتضود و ایراد معانی نماید و مکتوب را
 چندان ساده و بسیعی ننویسد که گوئی با مخاطب حرف میزنند ولی بشرط آنکه کلماتی صحیح
 التركیب و متین الترتیب باشد مخصوصاً در رسائل ابته آن حال تغافل و عدم احوال
 رویه که در صحبت های صبا بیه است نیز جائز و محمود است

از سادگی و سہولت انشاء غرض آن نیست که کلام از محاسن بیانیه و صنایع بدیہیه

مجرد و عاری باشد بلکه مقصود مجانبه از الفاظ غلیظه و کلمات غریبه است که بر سبیل نقل
آید یا بر طبع کریمه نماید و الا لطایف ادبیه و صنایع لفظیه و معنویه چون بدون تکلف
و تشع و از روی سلامت طبع بر زبان جاری شود در کمال لطف و ملاحات است بلکه
غایت ترین معانی و استکمال محاسن الفاظ قبل از تشع و تحریر بی از تکلیف
مهمه کاتب بیغ است تا در مشائات او صورت معنی هر دو بجزالت و اصالت
مشکل و مبسوطی گردد تشبیه و استعاره و تکیه سهل المأخذ و لطیف العبارة و بر حسب
مناسبات صحبت و حال ارباب و استعمال شود در غایت استحسان است نوادر
و مثال چون مختصر و جلیل و بذو حشو و فضول باشد بنایت مرغوب و مقبول است
توانی و تآلیع صفات چون حاوی محسنات و بر صفتی شامل نکته و دقیقه ازید
از دیگری باشد حالی خوش و اثری دلکش در قلب احداث نماید و وصف امکانه
و از منته و بسین حالات و وقایع در صورتیکه مؤخر و مضبوط باشد موجب بط
ذهن و انبساط خاطر است لطیفه یا طنز یعنی کلمه یا کلام که از منبع ذوق طبیعی جو

و تراوش نماید چون از حد اعتدال تجاوز نکند مورش فرج و سپهر و رقوب
 و صد و راست تقابل و تضاد کلمات هرگاه مصون از تکلف و اختلال
 باشد بر جلوه و رونق کلام بعینه آید و دل و ضمیر را تازه نماید همچون سبزه
 صور بدیعی که بصورتی واضح و آلاء و منزه از لبس و خفایا معنی کند بزرگ
 بجای خود در نهایت مرغوبیت است ولی شرط عده آن است که کاتب در موضوعی
 که تصدیق آن آزاد دارد تبصیر و تدبر نماید تا الفاظ و معانی لایق موقع و مقام و مطابق
 مقتضای حال باشد و رعایت مراتب و طبقات و شئون و احوال کاتب و متوابع
 و موضوع مراد را ملاحظه فرماید

مراد را باعتبار موضوع اقامی جداست و نگارنده این کتاب را بذكر بعضی
 از قمتهای سدا و له مثل و ضمن ساخته و بعد از بیان شش می مختصر از طرز کتابت
 هر یک از آنها در هر رشته و موضوعی برای نمونه چند مکتوب انشائی
 و از حد او مذ برای انجام آن توضیح و تأیید مکتب سینما

مُرَاسِلَه بَاعِثَبَار مَوْضُوع

الفصل اَوَّل — دَر مَرَسَلَات اَهْمِيَه

مُرَاسَلَات اَهْمِيَه (که آن را اخوات در رسائل اشواق نینداند) مَرَسَلَاتِي است که میان اقارب و اصْدَقَاء و اَرْوَءِ مَعْمُول و مقصد اصلی آن بیان احساسات قلبیه و مودت معنویّه است و در آن مجال سخن وسیع و عیان قلم برای اظهار کثرت و داد و پسر اَرْوَءِ مَبْهُوط و آزاد است و طول کلام را نیز بایس و عَرَجی نیست برای اینگونه مَرَسَلَات نمیتوان قواعد و رسوم معینی بدست داد زیرا که آن را در واقع قلب اظهار و تعین میکند و کار قلم فقط پیروی و متابعت است و لی بدیهی است که مُرَاعَاة مقتضای حال علی ای تقصیر لازم و واجب است سخن بر حسب تفاوت طبقات اشخاص و نسبت میان کاتب و مکتوب آید و در جات شدت و ضعف دوستی و ارتباط متفاوت میشود رتبه جات دعوت دوستانه و هدایا و تحف نیز باین قسم از مکاتیب راجع است

فصل دوم — در مراسلات مسنی تبرئیت

مراسلات تنیت یا تبریک مراسلاتی است که با قوام یا دوستان در موقعی که
 مائل بمرت یا شمول نعمتی شده اند نوشته میشود و مقصد از آن مشارکت با مکتوب
 ای که در فرح و سعادت است که با و روی داده و او لی آنست که نشی یا قوت مکتوب
 ای که را از آنچه بدان مائل شده شعار و سپهر قلبی خود را اظهار نماید این قسم
 مکاتیب باید با احساسات صمیمیه بر عواطف مودت و خلوص تبریک گویند دلالت کند
 زیرا که مح و شاد چون از روی صدق و صفا نباشد فی الحقیقه قبح و هجاست
 در انشاء مراسلات تبریکه بطور کلی اختصار و ایجاز مطلوب ولی باید لفاظ و عباراتی
 اختیار نمود که مذهب جمیل باشد و در قلب مخاطب موقع و محل حیل باید رسائل تبریک
 ایجاد دیند در عداد این قسم از مراسلات است

فصل سوم — در مراسلات شعر بفرز و تعزیت

مراسلات شعر بفرز اخبار از فوت یکی از اقوام یا دوستان و تعزیت تسلیت مخاطب

از وقوع مصیبت است. قبیل مراسلات مقتضی رقت و مطلق رعایت موقع و
شرائط ادب و ملاحظه مناسبات حال است و بهترین وجه تحسیر آن این است
که مغزبری خود را شریک و سهم در دوالم مصاب ببلیه مسترد دهد و احساسات
خود را از محنت و مصیبت طاریه بر او از روی قلب و با کمال سادگی بیان نماید و
بعد از بطلان اسباب تلیت از قبیل تجلید در بلیا و شرح بی عتباری و تعلقات
دنیا شود و بهترین وسائل شفیت لام در موارد مصاب ترغیب بکبر و تفویض امور
التمیه است. مکاتیب تلیت با طبیعی و معنی از دل و وجدان باشد و تا اثر و قوی
مستل را بقلب مخاطب اصال نماید و او را تحفیف دهد و سبب استیام آن شود
و تلیت نامه چون بعکس قبیل الملاحظه و از روی تکلف و تصنع باشد بر در شخص
مصیبت دیده بینداید و الم او را داشته اند و

فصل چهارم - در مراسلات نصیحه

مراسلات نصیحه نصیحت کردن مخاطب بواسطه مکتوب است در این رشته از رسائل

ماتب باید بسیار مؤدب و رؤف باشد و اقسام نصیح و توصیه را بطریقی که دلالت
 بر خلوص و صداقت کند در احسن قوال بیان نماید و معلوم است طریقه تحریر آن بر حسب
 مقتضیات حال و مقام مختلف گردد چنانچه ماصح در خارج از موارد در روابط عرفیه
 و عاطفیه بالضرورت باید در نصیحت نهایت تواضع و علمیت بکار برد و آن را با سلوکی
 اظهار کند که در ذائقه مکتوب آینه تلخ و ناگوار نیاید اما چون پدری به پسر یا برادر
 بزرگی برادر کوچکتری مکتوب نصیحت آمیزی نویسد که او را توفیق با کرمی یا نسی از کارهای
 یا واقف بر خطائی کند اغلب محتاج با داب و رسوم معمول و تمهید مقدمات برای
 بیان خلوص خود نیست و بازادی بیان مطلب بسنماید

فصل پنجم — در مراسلات ملامت

مراسلات ملامت یا عتاب متضمن توبیخ و نکوهش و شامل تفسیر و سرزنش مخاطب
 از سوء عمل یا افعال مفسده و ضعیفی است این قسم مکاتیب با تنبیه شکل و صعب المسکات
 و عاذل در آن تحفظ کلام بسیار محتاج است زیرا که اگر طرسمه فی مقتضای موضوع

مکتوب ناچار از تبیین وجه خطای مکتوب الیه و تصویر متبحر رفتار اوست

و از طرف دیگر اگر قسم خود را از حدت و غلاطت کلام صیانت نماید غایب

نماید و مکرر مکرر قطع رشته الفت است بنا بر این لازم برای بروج عنده ضلوع

موم و اجتناب از افراط باید الفاظی خستیار کند و لطف کلامی بکار برد که هم مثل

زجر و علامت و هم متصف بزمی و ملایمت باشد و جمع میان این هر دو و بالبداهت

مسکون مهارت بیان و لطافت تمهید است

فصل ششم — در مرسلات طلب

مرسلات طلب مرسلاتی است که کاتب بدان حسب امر مقصود بنیل نفعی را از مخاطب

میکند طریقه طلب مقتضی تواضع و ادب و استعطاف خاطر مطلوب منته است بعضی که در او

مؤثر واقع شود و موقع قبول باید و بالبداهت سیاق تحریر آن بر حسب حال و مقام

و مخاطب مستوع و متفاوت گردد چنانچه بدو پستان خالص الوداد یا آزادی

بدون تمهید رسومات خویش خود را اظهار کنند و با اشخاصی که ارتباط با آنها کمتر

یا آنکه رتبه عالی ترند یا ثابتهای جمیل و اشارت به استمرار معرفت و ذکر نعم سابقه و آخرات

فائده و انعام دیگر از وجود عطف هستند عامی امر مطلوب نمایند

فصل هفتم — در مراسلات تشکر

مراسلات تشکر اظهار سپاس گذاری نسبت به نعم بوسیله رسائل است تذکر

و تشکر احسان و تقسیم قدر آن آدای دین و ایجاد این قبیل رسائل منوط بحیات

قلب و صدق ضمیر است بنابر علیّه بیان مستحسن باید از روی مودت و مترو

بکمال صحت و فی الحقیقه ترجمان زبان دل باشد و منشی این نکته را باید از نظر

مخوناید که همیشه در ادای شکر رعایت مناسبت آن بابت در موقع نعمت و ثناء

آن با طبقه منعم و درجه احترام او لازم است

فصل هشتم — در مراسلات اعتذار

مراسلات اعتذار اظهار تأسف از قصور یا تقصیر و تمهید طریقی برای محو اثر و

دلیل عفو مکتوب الیه است بجهت حصول این مقصود بهترین وسیله آن است که کاتب

بدو آنست که بخواهد و نویسد و عمل خود کرده و حسی را تجدید و عواطف احرام و استیفا
باب مودت تعف در وسائل استرجاع رضای مخاطب نماید. تنهاج این قسم
مکاتیب مقتضی خلوص طویتی و اظهار تأثر از مکرر خطبه مکتوب الیه و بیان فوائد
صادقانه و مذاات از تقصیرات و مخصوصاً در این قبیل مراسلات باید احتیاط
نمود که خطبه زعفران خواهی عوض محو اثر ذنب نماید تشدید آن نشود

قسمی دیگر از رسائل اعتداریه است که کاتب در آن تبرؤ از خطا و تبریر نفس از تقصیر
نماید مبنی اثبات یکنواختی کند. بنا بر این موال آن این است که کاتب با بیاض حقیقت
اگر از مکتوب الیه دفع شبهه و برقت و مطلق از خود در دفع تقصیر نماید علی اجمالی حال
ملاحظه تفاوت اسلوبی که مختلف مقتضیات داعی برآنت برای کاتب لازم است
فضل نهم — در مراسلات توصیه

مراسلات توصیه یا سفارش نامه مراسلاتی است که بدان استعطف خاطر مرسل الیه
نسبت شخص دیگری کنند تا بسبب عدت و معاضدت او از قبیل که مقصود و منظور است

در باره او نماید سبک اکنون مکاتیب خان این است که کاتب یافت مؤمنی را
 بوصف مناقب او از حسن سلوک و امانت و سایر محامد صفات برای استجواب
 کتوب آیه ذکر کند و معلوم است که بطور کلی طرز روش تحریر و نگارش این سخن
 از مراسلات بر حسب اہمیت و استحقاق مؤمنی و مدت ابر برای و معاوضی است
 که در حق او میخواهند در مراسلات توصیف مخصوصاً برای کاتب تحفظ و صیانت قلم لازم است
 یعنی باید نسبت باشخاصی سفارش نماید کہ فی الحقیقہ اہل و درخور آند تا مخالف واقع
 نباشد و موجب مذمت نشود

فصل دہم — در مراسلات اجمعہ بمطالعہ متفرقہ

مراسلات اجمعہ بمطالعہ متفرقہ مراسلاتی است کہ نسبت بامور و معاملات
 عادیہ زندگانی نوشتہ میشود این قبیل مکاتیب ہر چند من حیث الموضوع بسیار
 مهم ولی محسوس بر آن از سایر اقسام آسان تر است زیرا کہ من حیث العبارہ
 مقتضی کہ خاطرہ و دقت انشا نیست بلکہ ہر صنعت و تکلفی در آن مذموم

و معدوح ترین صفات آن وضوح و صراحت است فقط کاتب باید افکار خود را

نسبت بموضوع مراسله برشته نظم و ترتیب آورده و بعد بدون حشو و زاید

تهیه مقدمات با الفاظ و عباراتی سهل الأسلوب اقصا بر میان مطلب نماید

(تنبیه)

دو نکته است که مراعات آن بر هر کاتبی ضروری است و نباید

از نظر محو نماید یکی آنکه هر مرسله مقتضی جوابی است

(اجوبه کثیره الشعب و بر حسب تفرعات اغراض کتابت متفرع میشود بنا

بر این شرح هر یک از اقسام آن ممکن نیست بطور کلی کاتب باید همیشه رعایت نماید

که جواب موافق خطاب مطابق مقاصد مرسله مخاطب باشد و نگارنده برای بعضی

از مرسلات این کتاب ضمناً ایراد جواب بنماید تا نمونه مکاتیب حجیمه را زیر نظر متقین باشد)

دیگر آنکه از برای کتابت مرسلات رسوم و آداب خاصی است که خط مشرط آن

مُرَاسلات اخوانیه چنانچه قبلاً اشارہ نمودیم بر حسب بقاوت طبقات انجمن
و نسبت میان کاتب و مکتوب الیه متفاوت است بطوری که این حال مثل سایر اقسام
مکاتیب بخط بعضی رؤسا محاج نیست و در آن هر قسم عنوائی که از روی انس
و الفت و بر وفق عوالم محسوسه و مودت باشد با ملاحظه مقتضیات حال میتوان بکار
برد ولی در سایر اقسام مُراسلات اول تاریخ وقت کتابت مکتوب را در طرف
اعلای آن مینویسند بعد اسم یا لقب مکتوب الیه را با ثنوت و الثابی که کلام و
مناسب مقامات و مراتب است در سطر دوم محاذی تاریخ نوشته و در سطر
سوم حاشیه را قدری توسعه داده شروع بحسب بر مُراسله مینمایند

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل اول — در مراسلات اہلیہ یا خواہیہ

یکی از اقوام یا دوستان

قربانت شوم بعد از آنکہ روزگارهای متمادی بحسب موی و مجوری از
فیوضات محبت آن دوست گرامی دچار وبستی بودم و هیچ تصور نمیکردم
باین بند و دیها آن سرات مغنویہ کہ ارفیض حضور حضرت عالی داشتم تجدید حصول
در این نسبت قیمہ محترمه کہ بشارت تجدید دیدار ارشعہ و منجر بود باید امید واری
و انبساط حقیقی شد و بحمد الله آن سیوہ کہ از صبر برآمد شکری بود
حالا دیگر از وقتیکہ باین مژدہ منسج بخش مستبشر شدہ ام لایقطع محلات و دقایق
بشارم کہ کی سلامتی تشریف ورود و دہب و مخمل دل را روشن و گلشن فرمائید تا
این بندہ دیرین برای استماع محبت و مشاہدہ دیدار آن حضرت از پای تبار
ہمہ پہن و بصرت شوم فی الحقیقہ زیارت حضور محترم و درک مواہب خدمت و صحبت

جناب عالی برای این بنده نیکوترین آرزو و بهترین سعادت است بکن
 این ذریعه را با یک دنیا وجد و شغف عرض و مسرتی که از این نوید و بشارت در
 خود احساس میکنم هیچ تفسیر و بیانی و وصف آن ممکن نیست و قلب و وجدان
 خود مان برای تحسین و تصدیق آن بهترین گواه و برهان است

مضمون کاغذ قبل عبارات دیگر

قربانت شوم مرقومہ کرامی کہ نزد تقسیم حرکت را شعر و بشر بود زیارت
 دیگر معلوم است این خبر نیکو اثر در دل این بنده هجور کہ مدتهاست از فیض محضر
 محترم دورم چه انباط و مسرتی احداث میکند و چه نشاء و کیفیتی میبخشد
 عجب اگر باز نیاید بن مژده روش فعلاً با کمال بصیرتی و فتنه ان خوب
 و آرام یابی و ایام میگذراغم و سعادت تجدید دیدار و استحضار از محو
 حضور عالی را در پیش نظر تحبتم داده در دل امید نامی بندم و بخود وعده نوید
 میدهم و بر استی آنچه را میتوان نسیجہ زندگانی شمرده همان بسر بردن در حد

دوستان معنوی و یاران حقیقی است حاصل عسر آن دم است بانی آیم
یکی از اقوام یاد و پستان

قربانت شوم بدون اینکه حاجتی بیط متعال باشد حدس و استنباط جز
حزن و تأثر خود را در این موقع مفارقت از فیوضات محضر محترم بجاکیت و جدان خویش
و اگر اریکنم واقعاً انصاف دهید که با آن انس تام و حظ و انسبری که این
بنده را همه روز و بقیض دیدار و اصناف صحبت های دلپذیر و بیانات روح بخش حضرت
عالی بود حالا این جسمان و هجران تا چه اندازه مؤثر و جانکاه و مایه افسوس
آه است الفاظ و عبارات برای شرح و وصف این قبیل احساسات قلبیه
فاصله عاجز است مگر آنکه همان قلب محترم و ضمیر صافی خود مان را گواه و ترجمان
قرار دهم که بیان آن از هر خامه و زبان اضع و اکف است گذشته از آن چه
میل ندارم که مراتب افسردگی خود را بر زبان آرم و باعث حزن جناب عالی شود
همینقدر با حال عرض میکنم که فعلاً بهترین چسبیر که مایه تسلی و تشفی خود میداند

وصول مرقات محترمه وصول اطلاع بر سلامت مزاج گرامی است و اگر از این
نعمت بفرح خود مانم دیگر هیچگونه مشغولیت و انصراف خاطر را مقصود در خود
خود نمیدانم دیگر حالا اختیار با خودتان است در رد دل دوستان گریز پنداری

مضمون کائنات در عبارات دیگر

قربانت شوم چند نصیحت کنی بجز اینم بصبر در درازی حکیم صبر در دانستن
با آنکه الفت و موانعت و انبساط و مسرت که چشم و گوشش این بند را بفضیلت
و اصناف محبتهای جان پرور حضرت عالی حاصل بود پدید است که حرمان از آنهمه ضیاء
معنوی تا چه اندازه مایه تحسیر و تأسف است خصوصاً آنکه در این ایام حسیره و عمره روزه
بیدار محترم حائز و نایل میشدم و ذائقه دل و جانم بجلالت بیانات حکیمان آن حضرت
المن و عادت یافته بود و اینک از اثر این مفارقت ناگهانی بخار کمالی بر رخسار
قلب نشسته که بر شرح و بیان آن فایده و حاصلی مترتب نشود چنانکه صفحه ضمیر
صافی حضرت عالی را نیز تیره و مغیره و آزرده و مکدر نمایا آینه دانی که تاب آید

بنابرین از شرح ماجرای این احوال که مورش می‌فهمد دگرگی و مال است صرف
 نظر نموده همیشه رعرض میکنم که بالفعل چیزی که میتواند حدت آتش سوزان بجزان
 تحفیف و تسکین دهد همان مرقومات محترمه است که دل مُرده را جان و روح پر مُرده را
 روان میدهد اندوه بردغم بسترشادی دهد جان پرورد دیگر تا الطاف
 آن وجود محترم چه اقتضایه نماید

بکی از اقوام یاد و پستان

قربانت شوم و اتنی کجا رفتند تا قدری که حسرات کلمات طارک
 در این صحن که صبح شب و قبل از طلوع آفتاب و طبیعت هوا خالی از طراوت و صفا
 نیست دیدم جناب آقای . . . در حالتیکه از تعویق و تأخیر که عرض عرض
 بخل و شه منده اند بسا محسوس بری گسترده و فنی بدست گرفته میخواهند تقدیم
 ارادت نمایند و عذر تقصیر و تمنا و نخواستند و در حقیقت بکنه معنی و مقصود
 کلمه جامعه و اعطی کل ذی حق حصه پی برده در این خیالند که حق طراوت و تازگی

دای صبح را ادا و صبح خود را بپا د آن وجود مسود متروک و بن خیر و صلاح
 مایند این سبده را رخ العقید حضرت عالی سینه افتد این را می مطلوب
 امر مطبوع را برای خود سعادت کامله و رحمت شامله دانست که نقشی در خیال
 ما از این خوشتر نمیکرد اگر چه فی الحقیقه این بنده تقدیم عرایض را از خراف
 بلکه لازمه اخلاص و ارادت و جاب شرف و سعادت میدانم ولی از نظر
 ملاحظه این نکته دقیقه را هم واجب می شمارم که خاطر محترم را با قایل و ایا
 خود مایه تصدیق نشوم و اوقات گرانهای حضرت عالی را بعبه انصاف خوب
 تضییع نباشم معذرا چون محروم داشتن خود را از نازل مواهب برکات که
 عجله در محاوره کتبی صورت میبند و خلاف عقل میدانم بصورت اولی وقع
 و دقری نگذاشته و غالب هفته ما خود را بیض عریضه نگاری فائز و نائل میام
 در هر حال اعم از اینکه بر حسب ظاهر کمونات بندگی خالصانه خود را در آن حضرت
 بقلم آرم یا در تقدیم عرایض فتور و تصور نمایم علم الله تعالی یا د لطافت قلبیه

حضرت عالی همیشه در شبنان دل و جان و خلوتگاه قلب و وجدان در جلوه
 خورشید و بروز است اگر چه راست است که از فیض حضور محترم چنانچه باید و شاید
 بهره و نوا نسبیده و از پر تو انوار بیانات شفا یه بیش از یک مجلس کسب نور
 و ضمایا نگردیده ام ای بی نصیب گو شمع و ای بسینوالیم و لی علاؤ
 بر تاثیرات شدید که همان مختصر ملاقات در قلب این بنده احداث نموده صوت
 اشفاق و صیت مکارم حنلاق حضرت عالی طوری در صفحات قلوب منعکس و
 منتشر است که دلهای صعب الانس و یراشنا را بجا ذبیت مغویه میر باید و صید
 ینماید بنا بر این همه گاه بنده نیز یکبار استفاضه مجذوب و مفتون آن خصال
 دشیم مدوحه شده و خود را بشرف عقیده تمندی نسبت بآن حضرت مشرف
 مستعد سازم چنان شگفت و مستبعد نباشد باید اول بگو گفتن که چنین چیزی

یکی از اقوام یادوستان

قربانت شوم اثر و کیفیت لطاف آن وجود محترم چندان جاذب قلب

و نمیرود جالب ارادت و عقیدت این بنده حقیر است که همیشه یاد آن باری شفیق را
 برای خود قسم از رفیق میدانم و مایه سعادت و مینبت شمارم و اگر غایب از جا
 و مصدع اوقات محترم می شوم فی الحقیقه مرا حسم خودتان است که این بنده را
 جور و از رعایت شرائط ادب دور نموده است و با آنکه چندین عریضه تقدیم
 داشته و بجوابی نائل نشده ام و باید همین مسئله مانع تکرر و توالی عرائض شود
 بحسن خلاق و محامد شیم آن وجود محترم چندان مقدم که از طرف حضرت عالی
 سکوت و خاموشی را دلیل بر بی لطفی و ضد اموشی میدانم و اگر بهر سبب بار غیر
 عرض کنم و مختصر جوابی اقتضای نیازم خلوص عقیده تم تغیر پذیرد و ترک رسومات
 ارادتمندی ننمایم بلکه باطمینان کامل عرض میکنم که هرگز از نوبت
 اگر خاطرم بشورانی از این طرف که منم همچنان صفائی هست بآین حال
 مدعی بذل رحمت و منتظر مرقمات گرامی هستم
 یکی از اقوام یازد و پستان که پستان بزرگتر یا رتبه محترم تر است

صدق سوم دستخط مبارک که آیت فضل و عنایت بود مایه قوت روح
 و قوت روان شد مرزا دوستی که مرختگان را دوا می دل و رحمت
 جان فرسند خداوند نعمت وجود مبارک را دائم و مستقر و این مرام کائنات
 قلبیه را ثابت و مستمر دارد این بنده از توانی دستور در عرض عرایض تقصیر
 خود مقروض و معترف است ولی بر خاطر مبارک پوشیده نیست که غرض اصلی
 از عرض عریضه اخبار است و یا استخبار و چون برای چاکر بدون جرات
 و کسبناخی و با وجود تهاون و تراخی این مرد نیستجه منظور حاصل بوده تصدیق
 خاطر مسعود و در حقیقت سواد بگفته علم الله تعالی که اگر جسم فدوی در حجاب
 روح و روان و دل و جان همیشه در حضور مبارک است و با اینکه این بنده یک
 مثلاً رخصت خود را با مسافرت گذرانیده و مفارقت و هجران بالکوفم متعهد چون
 این نفس قه جمیع و تشمت شمل علی لعنه واقع شد و غیر مستظر بود بی اندازه مؤثر
 و مایه آزر دگی خاطر گشت امیدوارم که مزاج مبارک بندگان حضرت عاشقان

در کمال سلامت و اعتدال و آب و هوای سیلابی بوجود مسعود و بازگارا
 این مسافرت حقیقه هفتم برای حضرت عالی ضرورت داشت که رفع خشکی
 متابعه را به سر نمایند و هم برای آقا زادگان عظام لازم بود که چند صبحی غش
 از افکار درسی فارغ باشد و حق مزاج را آد انمایند و قوامی خود را بر
 تحصیلات آتیه تقویت فرمایند و تجربه ثابت است که حفظ و رعایت این ملاحظات
 تا چه درجه برای اینار هوش و ادراک و پیشرفت کار محصل نافع است بنظم می آید
 در یکی از مصنفات (رُن ثراک رُوسو) دیدم که می نویسد باید همیشه
 حقوق جسم و روح را مستبداً داد انمود باین معنی که مشغولیات جسم و حرکات
 بدنی را برای رفع خشکی روح بکار برد و بهمان نسبت اشتغالات روح و افکار
 دماغی را وسیله رفع ماعب جسم قرار داد بآری مقصود از این صبارت
 این است که آقایان از ایام تعطیل موقوف نباشند بلکه منظم شمارند

یکی از اقوام یار و پستان

فدائی جسم و جانست شوم باز گوی از نخبه و از یاران نخبه تا در و دیوار
 آری بوجد ذکر و فکر یاران حقیقی روح پرور و آرزو چه بگذری سخن
 دوست خوشتر است این است که با همه بی التفاتیها که بنده خود رو سپید
 باز شده اطاعت را از دست نداده غالباً وقت غریز را مغتنم و بیاد خاطر
 محترم ضمیر خود را خوش و خرم میدارم و این وسیله را دست آور فرغ قسم
 شکستی و دل شکستی میازم واقعا خیلی وقت است که از طرف سرکار عالی بر قیّم
 زیارت نشده این روش تازه را تازه بنا کرده در همه حال از آن دست
 شریف روحانی هر اسلوب و روشی که بزرگند مطلوب و دلکش است این
 بنده با صدق و صفای حضرت عالی چذر و زری است بعضی از دوستان
 بطرف شمیران آمده و در میان جمیع دل و جان و قلب روانم بیاد آن مکدن
 حقیقت و وفا مشغول است هوای شمیرانات بسیار خوب و صفتی است
 نقاب افکنده باد از چهره گل گرفته شور در شوریده طبل

ولی بجان مبارکت قسم که طراوت و خضارت صحرا و چمن و سرسبزی و نصارت
گلزار و دمن بی دیدار نازنیت برای این بنده غم انگیز تر از کلبه پیه زن است
و نعمه بیل و غنسی قمری بی تفاوت با صوت زراغ و زرخن بی حسمی صحرائی لم
وقتی است که در محضر محترم سراپا کوشش باشم و از صهبای صحبت های شیرین که قوت
روح است دماغ جان را نشاء و هم بدون حصول این موهبت همه عیشهای حاصل
بلکه مایه طال جان و دل است مباد عیش بی یاران جانی
که بی یاران غم آرد زندگانی زیارت مرقومات محترمه را با یک دنیا
اشتیاق منظم

بکی از اقوام یا دوستان

قربانت شوم تعویق و تاخیر جناب عالی در ارسال مرقومات طوری
مایه سیه گی دل و کدورت قلب شده بود که اگر چند روز دیگر بدین منوال
میگذشت گمدر و تاثری اندازه و فوق القور میشد و ان فی الحقیقه امری طبعی بود

زیرا که مسلم است هر قدر احساسات مودت و ارادت در صفحه دل را سختتر
 باشد در مشاهده بی لطفی از دوست محترم خود بیشتر حساس خواهد بود ولی شکر خدا
 که این افسردگی و ملال سپید الزوال بود و در آشنای این حال مرقومه
 گرامی مانند آبروی که در بیابان بر تشنه بار کرد رسید و تلافی نمود و انظافاً
 و معانی همه شیرین و دلنشین بود و دل را بوجه و طرب آورد و اینکه شمه از برآ
 ملاطفت قلبیه خود مرقوم داشته بود دید این مسند از آن اخلاق حیل و شیم
 ستوده امری مستطرب و معهود بی آنکه محتاج بینه و برهان باشد برای بنده واضح
 و مشهود است و بر آثار حقیقت آن همان روابط مصنوعی از هر گواهی ماطق تر
 و صادق تر است چنانچه در قبل جناب آقای ... را که یک مرتبه در ک
 فیض خدمت جناب عالی را کرده اند ملاقات نمودم و دیدم نه تنها اخلاق
 محموده و اوصاف ممدوحه حضرت عالی جاذب و جالب ارادت این بنده است
 بلکه همه مضنون و مجذوب آن ذات حلیل روحانیند هر گاه گاهی بمروت

محترمه ناظم منزهه مایه نعمتی است که بایسچ چیز معادله نمیتوانم کرد

یکی از اقوام یادوستان

قربانت شوم بر حسب ظاهر یک ماه بیشتر نیست که از فیض زیارت قیمه مسعوده بی بهره و نوا هستم ولی از زبان دل باید پرسید که هفته و ماه در نظر با سالی برابر است مابین لحاظ حق دارم عرض کنم که مدتهاست از سخن صحبتهای حکیمانه حضرت عالی خوشه نخیده و از حدیثه رقیه جات سامی برگ دانش منزهه اهم نیاورده ام دیری است که دلدار پیرامی نفرستاد امیدوارم که مزاج محترم عالی در نهایت سلامت و محل قدس مجمع انس محفوظ بخر و راست برای این بنده نسیب فضل اله و مئه سلامت حاصل و اینک از نقطه سیاحتی که در امتداد کوه دماوند واقع است خاطره گرامی را باین مختصر تصدیع میدهم واقعه مئه علت قبابی طهران یقینا بمع محترم رسیده که انسال مانند یک نامور غیبی علی نفسه و رود داد و هسنگامه و آشوبی برپا کردنی الحقیقه بلاد آفتی بود

که دلها را بهول و مخافت انداخته اصحاب خرابات ارباب مناجات شدند
 و اهل هوا دست بر عالمند کردند چه خوب میگوید شاعر عرب وَإِذَا الْأُمُورُ تَعَالَتْ
 وَتَشَابَهَتْ فَمَا كَيْفَ تَعْرِفُونَ أَيْنَ الْمُسْتَرْجِعُ غالب امانی طهران شهر را گذشته
 بیلاقات و شیرانات رفتند ولی بهیات که نه تخریش بی تشویش ماند و نه در آشوب
 خالی از آشوب فَعَلَّامٌ كَيْفَ هِيَ مِنْ أَيْنَ مَقْدَمِ كَدُّ شَيْءٍ وَنَوَاقِیْ خَبَارِیْ كِهْ اَزْ اَشْرَ
 میرسد تحیف کفی حاصل و متعلقان بحمد الله سلامت و بتقدیم بندگی متعزیزند

بسکی از اقوام یاد و ستان

قربانت شوم بعد از آنکه سلامت و اقبال رهسپار آن خطه و دیار شد
 بندگان مشتاق را به نور بجز و مشرق دُچار نموده بسیار مایل و شائق بودم
 که وقایع و کیفیات مسافرت خود را چه ازین راه و چه بعد از ورود بآن حدود
 مرقوم و بنده را مشغول نمائید ولی از آنجائیکه امور عالم بسیجوت بر وفق
 مقصود و مطلوب نیست هر قدر فزونی بر یارت مرقومات را بیشتر بخود وعده میدادم بیشتر

مُحْرَم مانند چو روزگار نازدستیره نتوان کرد اگر چه شدت آنکاه
و آنکالی که بعوالم الطاف مخصوصه حضرت عالی دارم مانع است که تصور قدس
رافت و عطف از طرف آنحضرت بدل راه دهم همینقدر هست که این طریقه
رویه را از پسیله و بجیه حضرت عالی پیستبد می بینم و متحیرم که آزار بر چه حل کنم
بگو اگر گنئی رفت و گر خطائی هست بهر حال بر حسب حسابی که در دست است
باید تاکنون بجل مقصود و درود فیه نموده باشید و هر چند که حالا بصورت منازل و
مرحل از یکدیگر دوریم ولی در معنی قدم بقدم با آن خود محرم همسراه و از صیبا
ذکر و فکر آن یار ممنوی پشمار بوده ام در اینجا همه وقت با جناب آقای
... صحبت می نمود اوصاف و مکارم حشلاق حضرت عالی در میان و در غیبه
سرکار فی الحقیقه ایشان از آنحضرت نایب می مانند و بوی گل را از که جویم از گلستان
و اگر وجود معظم له مایه تشفی خاطر نبود مفارقت حضرت عالی بی اندیشه
بر این بنده دشواری افتاد

یکی از اقوام یا دوستان

قرانت شوم هرگاه مناط اعتبار حدودات ظاهره در سومات متداول
بین اناس باشد شبیه نخواهد بود که این بنده عنسرق دریای تقصیرم و چاره گاه
اعتراف بجناه و طلب عفو و بخشایش است و بناچار باید عرض کنم خود مرا
این چه زندگی باشد وین کجا رسم بندگی باشد که شرایط آزا از دست
داده و مدت تماست عریضه نفرستاده ام ولی اگر نظر بر روابط جان و دل باشد
نه وسایط آب و گل در این حال و جسدان خودتان عظم برهان است که
و لقد جعلتک فی الفؤاد محمدی یادت نمیکنم همه عشر زانکه یاد آنکس کند
که دلبرش از یاد میرود امیدوارم و رو و مسعود بوطن مالوف مبارک
و میمون و بانواع سعادت مسترون باشد یا لیت که در این موقع بنده ریز
شرف حضور نصیب بود و از محضر محترم اقتباس انوار فضایل و جتنار ائمه
معارف مستنود ولی چون کار از خستیا ربنده و سپه کار خارج است فعلاً

با غبطه و افسوس بی پایان از دور بصر فیض تبریک رب اللسان و حضرات آقا را
 که نعمت دیدار و فیض استماع گفتار آن وجود گرامی قنم و مستفیض اند تنیت عرض
 میکنم، هنیئاً لا رباب لغنم نعمینم اگر چند انجواهد و عسروفا نماید نوبت کسب
 این سعادت بنده نینه خواهد رسید نقداً در اوقات محرومی از این فیوضات
 دل خود را بر یارت مرقومات خوش میدارم و بذل این مرحمت از ازا لطافت
 حضرت عالی امید دارم مستدعی است همه دوستان را عرض ارادت
 ابلاغ نماید

یکی از اهل فضل و ادب

قربانت شوم رفیق کرمه که بعنوان بنده نوازی و تقرب وسیله
 سرسرازی رفردتم محترم بود زیارت با کاروان مصری چندین شکر
 نباشد راستی همان قسم که قد و شکر ذائقه جسم را شیرین میکند و تخفای
 گرمی دو صد چند ان در مذاق روح مطبوع و دلشین افاد کلمات عیالتش

نفی بود که زبان را موجب سپاس و شکر شد و صیای معانی نشاء و نشت
 که جان را مایه سستی و سکر گشت یارب این صحبت شیرین زکوه آموخته است
 از کجا اینمه شد و شکر انداخته است جمعی از حکما بر آنند که در کلام عذیبیان
 شیرین جذبات و اثری است که دل و وجدان را با هسته از آرد و با وجد و حیات
 دساز کند ولی جمعی را مذکور و عقیده ای دیگر است و تاثیر کلام و قوه نفوذ آن را
 تابع قوت روح متکلم دانند و گویند کلام فصیح و خطاب بیغ اگر چه جامع محتسبات بیه
 باشد وقتی در قلوب مستعین مؤثر افتد و ریشه داند که زبان قلب آرایان کند چنانچه
 خواجه علیه الرحمه میفرماید ای من غلام آنگاه دشمن از زبان کنی است بلکه
 کنی از حکای مشهورند (بوفی) در این بحث مختصریانی نموده و مفاد آن این است
 که (کلام نفس متکلم است) در این صورت پیدا است که مرقومه مطاعه حضرت عالی
 با آن معنویت صرفه چه شکامه نابرا کرده و چگونه دلهارا و اله و شهید انوده است
 زیرا که معانی لطیف و حافی را در قوایب کلمات و عبارات فصیح و اشارت

و استعارات بینہ جای داده اید بتسی کہ ہم کو کب فصاحت الفاظ خوشند
 و تابان است و ہم نیز آج معانی مضی و نور افشان من با تو نرم خیز
 زافادہ چہ خیزد جز آنکہ زند بوسہ بازوی توانا باری حالاکہ حرب
 شیت خدا بکلم تقدیر و قضا از حضور عالی دور و مجور ہم سایہ مسرت این بند
 این است کہ رقام محترمہ حضرت مستطاب عالی متوارد و متوالی باشد کہ هیچ سو
 خاطر شود و محرک شغ و افر اگر چہ با وجود الفت دل و جان و ارتباط ضمیر و جدان
 از بعد ظاہری نباید چندان محزون بود ولی با وجود ہمہ این تفصیل مہبتی بزرگ
 بود کہ ظاہر این بزرگ شرف حضور کہ نور علی نور و سپہ و رفوق کل سرور است نال
 و فائز بودم از خداوند فیضیابی باین نعمت رسالت سینام

یکی از اقوام یاد و پستان

قربانت شوم دستخط گرامی با آن طہر مطلوب و اسلوب مرغوب و
 الفاظ غرا و معانی شیرین تر از صلا مایہ تمیہ رُوح و روان و نورث پرورش

قوای جسم و جان شد و سلامت و اقبال آن وجود محترم را از خداوند مسئلت نمود
 الحمد لله که آن خطبه و دیار از آفت و بای منوحس محفوظ و محفوظ پس بوده و این بلا
 و دایه در آن قسیم و ناحیه سرایت نکرده است هوای طهران هم که چندی از وقت
 این طای سبم چون لیل ندمتیه و در هم بود شکر خدا را که چند روزیت
 سالم و محرم شده و دیگر اثری از مرض باقی نیست فی الواقع اگر سبب و تعین
 در امور شود حادث ترزل و اضطراب در اینگونه موارد بواسطه ضعفی است که
 از لوازم بشریت است و الا در اراده مطلقه و مشیت نافذ الهیه تغیر و تبدل و ندی
 در شئ مرک و حیات مربوط بهضای قضا و وقت پذیرد است تنوع الایا
 و الموات واحد چند روزیت از سیاق مراجعت بشهر کرده و چنانچه خاطر محترم
 مبسوق است عازم مسافرتیم نه فراغت نشستن به شکیب خست سبن در این موقع
 تقسیم حرکت چیزیکه موجب گمرانی و پریشانی است ملاحظه حال بنده زاده هست
 هرگاه بنحوا هم آنها را در طهران بگذارم و خود بستانهای حرکت کنم لعن دارم

که در مراجعت اخلاق و اطوارشان را بکلی مخالف و بخواه و مقصود خواهم یافت
 چه امری واضح است که زینۀ قلب و ضمیر اطفال شبیه بر زمین پاک نیست
 که قابل انبات همه قسم کلهای تربیت دریا بین معرفت است و چون بحال خود
 و گذشته شده شود با طبیعه استعداد غریزی زائل و باصل گردد و دیگر تربیت هم
 اثر و اثر می نبخشد کجی از کجای معروف فرنگت بسنوبید پیچیدن اطفال در لغاف
 و اقطه اسبابستی اعضا و رخاوت عصاب آنها شود بنده عرض میکنم جانی
 که از لغاف نازک این اثر و جسم نمودار شود دیگر هرگاه عقل و استعداد خدا
 آنها در لغاف جبل و اقطه غفلت مجوس و محبوب ماند چه اثری ظاهر خواهند نمود
 بنا بر این ملاحظات در غیاب خودم بانبودن شخص سوزی که بهمت تربیت
 بنده زاده ما کارد خود را با بقا، آنها در طران نستوانم راضی کنم و اگر هم بخوبی
 آنها را با خود بسرم باز محل هزار ملاحظه و اشکال و با حادثات سن و بی تجربگی
 آنها منافی است این است که از این حیثیت مژده و پریشان خاطر م ولی بام

این تفصیل این بنده را می خوراد در رای سعید حضرت عالی مستلک میداد
 و در توقف در حرکت آنها بر قسم اگر اجازه فرمائید همان را اطلاع بنمایم
 و علی اخی حال رضای دوست مقدم بر خستیا من است

بکلی از اقوام یا دوستان

قربانت شوم اینهمه قصور و سهل انگاری که این بنده را در ذریعگی
 حاصل است علم الله تعالی نیست مگر بواسطه فسق طماع و گرفتاریایی که در
 مدت عمر متلازم آیام زندگانی بود و وقت بنده هم در عالم همین است که
 دور و عمر را دور از آسایش و فراغ بختگیهای دل و دماغ در وادیهای
 سرگردانی و حیرت و بیابانهای رنج و محنت بسر برم علاوه بر همه غلظتها و
 کاستهای جسمانی و روحانی این مسافت بسیار صعب و تلخ گذشته است

زَنهار از این بیابان وین را به بنیهای تا امروز که در این سفر پر رنج
 و خطر سرماهای زمهریر را دیده و بردوز خان رشک بردیم و چون باید تعب و

ملال رتبه کال یابد بعیدیت که مسافت آنقدر بطول انجامد که بحر توزیم گرفتار
 آیم و آنوقت بحال ابل زحصر بر غبطه خوریم معذرا اگر جو رو کُرت تنائی و بحر
 بر حضرات اهل خانه و اطفال مؤثر نیفتد و غم و اندوه آنها را بناله و ستونه نهد
 برای این بنده که بشد اند و محن روزگار خو گرفتارم نقلی نیست ظاهر است
 که با سبب روز ازل جسد سودی نکند تن بقضا در دادم در این بیابانی
 پر بزم و غم رقیه مبارکه که در جوف پاکت آقای ... ارسال فرموده بودید
 مانند بدر تمام بر وجود این بنده گنایم بر تو افکند و زیارت آن مایه و جد و ج
 و ذریل الم و تعب گردید شکر از حضرت عالی که تازگی ندارد این دفعه باید مستان
 بی پایان خود را خدمت بندگان آقای ... دام اجلاله تقدیم کنم که خضر تعالی
 محرک رقیه نگاری شده اند من از لطف صبا دارم نسیم گنمت جانان
 و گرنه کی گذر بودی سحر گامان بدین بوی اگر چه این بنده شخصاً در کن نیست
 و صحبت ایشان را نکرده ام ولی ایستاده ام که آنچه در او صاف جلیل و خلا

جیل ایشان رقوم داشته‌اید قوی است که چکی برآید وصیت محمد خلاق
شهره آفاق است از طرف بنده تبلیغ عرض ارادت خدمت سرکار معظم له
موقوف با لطف حضرت عالی است

بکی از اقوام یاد و پستان

فدایت شوم محرومی از فیض دیدار و بی‌سوانی از محضر نودانی سرکار
خود در کام مخلصان مشتاق و ارادتمندان مبتلی بفراق تمنح و ناگوار است
علی الخصوص که پیرایه بر او بستند این هفته در ضمن مکاتیب و مرقومات طهران
از کلمات عارضه بان حضرت اشارتی رفته بود مبنی بر مورث رنج و غم و محنت
افسردگی و الم گردید خند انجمن وجود محترم عالی دردمند و آزرده دلت و
گزنده باشد امیدوارم تاکنون کلمات بلامرّه رفع و ریشه آن قطع و قطع شده
و تا هفته دیگر بقلم محترم از عود صحت بشارت می‌خواهید داد خود این بنده هم مدتی
بواسطه تغییر آب و هوا گرفتار تب و نوبه بودم حالا چند روزی است که بحدّ

بهبودی دست داده و رکام و صداع حنه و حافظی و وداع گفته از تهر معلوم
 رسم معمول این بلد بر آن جاری است که واردین و وافدین را در ابتدای ورود
 بچند روزت و نوبه پذیرائی و ضیافت میکند ولی لله الحمد بی خطر و آفت است
 و چند صبح آموختگی و عادت سلامت مزاج را عادت میدهند خدمت همه
 اعضاء خانواده عرض سلام شتاقانه ابلان فرماید این مصراع در اسنه و
 افواه مشهور معروف است که از دل برود همه انگه از دیده برفت
 ولی کیفیت و حقیقت این نکته بر بنده مجهول بود مسافرت باین صفحات این مضملاً
 حل و این محارکشف نمود و بالحق العیان معاین و مشهود شد که همینکه از نظر
 دور شدم از قلوب فراموش گشتم و اگر چنین نیست چه جبهه دارد که هیچکس از
 آقایان یاد نمیکنند و از ارسال مرقومات درین و مضایقه میسره مایذ این همه
 هر چند جان گراوشدیده الاثر است ولی بحمد الله ارکان ارادت این
 بنده از آن محکمه است که اینگونه امور خشنه و فوری در آن احداث نمایند و

برهمن اساس بندگی و خلوص عقیدت شود

صبرم ز رُوی دوست میسر نمیشود دانی طریق چیست تحمل زخوی دوست

بکلی از اقوام یاد و پستان

قربانت شوم که در ضمیر من آید زهره که در عالم که من هستم

نبرد خشم ضمیر از دوست فرضا که بر حسب ظاهر این بنده دیرین دوست

معمول که وحدت متداوله را متروک داشته و خاطر محترم را بذریع رطب و

یابس و عریض لایسمه و لالغنیه مشغول ساخته ام سپهر عالی با آن فطانت

ذاتی و سابقه اطلاعی که بر اتاب ارادت مخلص نسبت بخود دارد چگونه دل خود را

راضی میسر مآید که باین بنده نسبت بیوفائی و ست ععدی دهید

این بندگان از تو مرا در گمان نبود خدا گواه است که بنده را نسبت بوجود گرایی

درجه ارادت جهان پایه و سیران بلکه هزار چندان است که بود اینقدر هست که

صحت مزاج محترم مطمئن بودم و از آنطرف هم میدانم که خاطر عالی مصروف

و معنوی ششغال امور قه و خدمت بانوع است و رواند آشته ام که در موقع
 و کار اوقات سرکار را بطالعه عسریض یعنی خود مشغول کرده باشم در هر حال
 اجمالاً و بدوین شود زاید عرض میکنم که اساساً پس را ادم در آن حضرت مشید و
 محکم است و استحکام بیان عقیدت و اخلاص هم یقین و مسلم و آن جناب کرمه و
 اوصاف جمیده را که خداوند در آن ذات شریف و ویغه گشته از جان و دل
 دوست میدارم و از حضرت احدیت میگویم که در جمیع ستون و مراتب ضروری
 و معنوی نائل و فاخر ترقیات سایه شوید حال این بنده را استغفار فرمائید اگر چه
 ضعف و کسالت مزاج در این بیکال خجسته صدمه زد ولی بجز آنکه فعلاً افاقه حاصل
 و مشغولیت هم بر اندازد که حال و دماغ یارائی و همسر ای کند همان خواندن و نوشتن
 و بقول بدیع الزمان عجب دانی لایقنی الا محصیه فکر استقیذا
 او شمر و دمن الکلم صبیذا تمنی است از مرقمات مخرمه برده
 و همین سر تم فرماید

یکی از اقوام یا دوستان

قربانت شوم پاسی از شب گذشته و این بنده را بخ لعنیده حضرت عالی

در سراسر ایام فرودستد از خروج و دخول میخواهم شش طار ادتی بجای آرم کسب

سعادت کنی کم اگر چه نزدیک بود معتقد بدان شوم که داعیه دوستی ایضا بانه دروغ

و چراغش بی تاب در فروع است ولی این رفیق شریف که با طرز روشی شیرین از

قلم نگارین نگارش تراوش یافته بود این عتده را از دل گشود و حرارت این

عتیده را منته نشاند علی الظن که میان خواب بیداری بودم پد پد بشارت با خبر

خوش سید و خط و خط پذیرار نیاید فی الحقیقه اگر هزار منته دلی از شش حبه

فر گرفته بود بسعادت و انداد این مرقوم زایل و معدوم اگر آن منته میهای

ایام حضور را فراموش و تخلف نمایند و صورت معنویت بدانید و گاهی از این مرقوم

دلچسب مرقوم منته نماید هزاران شکرانه است بمرحال سلامت و قبال حضرت

عالی را آرزو مندم و امید دارم روزگار تان همیشه خوش و دلکش باشد از حال

این بند هیچ نرسید که در دوری از خضر پکار چگونه شب بحر میسریم و روز بشام
 زین بیان اینکه حالش بحرف و ساق دهم و در تاثیر و حرفت فرقت اشعار
 و آیات پر نوز و کد از بخوانم در خود سراغ ندارم حال سه کار را نیز قیاس بخود
 میکنم و میدانم آن گوهر پاک را که آب و گل از یک دنیا میروود و در سرشته
 هم و غم تنهایی و مفارقت می فارغ نداشته و آنی بحال خود نگذاشته است
 در این موارد فقط چیزی که مایه تسکین دل و تمکین قلب است اعتماد و اطمینان باین
 نکته است که هر چه وارد شده و میشود در تحت تقدیر آگهی است و برای ما را و چه
 و اختیاری نیست و آنچه مثبت نافذ و او خواسته و میخواهد همین صلاح و صواب است
 و ان شاء الله ایام هم بهر آن باز بزدی بسر آید و با ستفاضه از حضور محترم دل
 و جان انبساط و مسرت یابد گر تمسید وصل باشد همچنان دشواریست
 مکتوب دعوت یکی از دوستان
 قربانت گردم آواز چنگ و مطرب خوش نغمه کویش ما را حدیث

در پنجوی نو شتر است این روزها که اوایل بهار و موقع خستگی و سستی
 اشجار است و گیتی آراسته چو خلد مغلده بعضی از رختا و دوستان راهوی
 تفرج باغ و بوستان بر سرافاده و میخوابند دست پائی کنند و بخواست خدا
 روزی را بمراد دل بسته آرند عجب در این است که این بنده را با آنکه شد آمدن
 روزگار چندان از کار برده که باغ و راغم بند غم از دل نکشاید و بساط طرب
 زنگ لال و تنباز آینه منیر نزد اید این ترانه دلکش بر سپرد و ذوق آورد
 و بعبارة آخری از اثر جوش و غروش آنها شور و شوقی دست داد و دردم آید
 که بدین وسیله می چند درک خدمت و صحبت یاران متدیم را غنیمت شام
 و خاطر آشفته را شکفته نمایم و معلوم است که در چنین محفل و انجمن و در مجلس
 و دمکن سرودی اگر لایق است قد فرمان است بنا بر این تمثی است روز...
 بنده منزلت شریف بیاورید که با اتفاق آقایان دیگر یکی از باغهای شیرین
 برویم و در باغ جان را از نسیم جان بخشنده و درین تازه نمایم البته خاطر

آدمند و سائر دوستان بقدم گرامی سرور و شرف خواهند نمود

مضمون مکتوب قبل عبارات دیگر

بانت شوم هیچ میدانید چقدر ردت است که از حضور محترم محروم
جو رم باز اگر ذلت منب جانم بجلالت شریکهای وصل و اجتماع معناد و مالوف نبود
ترجع مرارت هجر و افتراق باین پایه دشوار و ناگوار نمی افتاد فعلاً در حالتیکه خود
مازم و جازم بودم که موقع مناسب با فراغت دست پاکتم و بحیران و تلافی یافت
صنای عهد ماضی را شبی دستی برافشانم موسم بهار رسید و فیض منور ویرین
صفحات کوه و دشت را سبز و خرم نمود هر چند که برای این بنده همیشه حشر
عالی از احاطه کلام آیام و هجوم هجوم و غموم جز بینوائی برگ و دنوائی نمائ
و حال و دماغ آن نیست که از مشاهد عوالم طبیعت تمتع یا از لطف و صفای آب
و هوای مستفیع شوم بمن غم محسبان یاریت بگذر مرا با غم سپهر کار بگذر
ولی بعضی از رفقای حقیقی و دوستان معنوی میخواهند بزبان حال بخلص بحال بعبانند که

در صورتیکه نسام بهاری جسم زمین را حیات جدید داده و بعبارة اُخری عالم
 جادی رحسین انبساط و شادی حاصل است اگر زمین قلوب آدمی از اثر آن تازگی
 و طراوت نیابد مایه غبطه و تأسف است نکت باشد که دشن زنده نکرد به نسیم
 این نغمه و زمرنه باطنی ایشان که از ظاهر حال معلوم و نمایان است در بنده
 ناخیر نیز تأثیر نمود و موقع رهنشتم دانت که بدین وسیله بک سعادت مخصوص
 نائل آید این است که با کمال احترام مُصدع میثوم که روز . . . در مختصر مانع بیرون
 شهر بای انعام و محض و انجمنی از دُ و پستان خالص الوداد است هرگاه مخلص دین
 خود را بتدویم محترم متعزّز نماید مایه نهایت تشکر و امتنان خواهد بود

جواب مکتوب قبل

قربانت شوم رقیقه دلنواز خاطر پریان را بشوق و هسترا آورد و دایره
 در این نوبت بهار باغ و گلزارم دعوت فرموده اید شاگرد نعمت و ثنا خوانان
 حضرت گلشن و بوستان که جای خود دارد اگر مخلصان ثابِت العهد را بگلشن و زندان

بخوانید هیچ سترت و موبسیتی را بالاتر از آن برای خود تصور نکنند و هر کجا
 خیمه زنی اهل دل آنجا آیند فی الحقیقه بنده سیر با آقایان محترمی که برای استغاثه
 از فیوضات ربیع حضرت عالی را محرک این نیت خیر شده اند بمقتیده و هم سلیقه
 شب صحبت غنیمت دان و داد خوشدلی بتان بی گرویش کند گردون بسی لیل و
 نهار آید و زود آیام و در غنیمت و دولت قدمش گرامی و محترم است خصوصاً
 که در خدمت وجود پر نفع و سود می مثل حضرت عالی بسر و دگر افق معارف و
 آسمان فضائل را کوب لا معید و در هر نفی از فنون کامل و جامع و بنا بر این
 علاوه بر آنکه در این مجمع جبل القدر مقامشای غریبی و طراوت بهار مایه خط نظر
 و بصیر و حصول سمرات ظاهریه است استماع صحبت و انتفاع از مواهب بند
 آن حضرت باعث سرور قلب و فیوضات معنویه خواهد بود و بعبارة آخری
 صحرا و باغ زنده و دلان کوی دلبراست انشاء الله با کمال تشکر شرفیاب میوم
 سکی از دوستان محصل

قربانت شوم مرقومه گرامی را بتوسط یک سعادت یمنی آقای ...
 زیارت کردم این قبیل ملاحظاتی معنویّه جالب امیدواری و مایه خرسندی
 و شکرگذاری است که بحدّ آنکه نزدیکی و دوری در عوالم صدق و صفا و توفیق نبیند
 و با وجود آنکه روزگار تان مستغرق مطالعه و کار است باز رعایت و لّا ارض
 کانس الکرام نصیب را منظور داشته و از تفقد و و سپتان تقاعد منفریانه
 این دوپه و زه گرفتاری مجال عرض عریضه ام نداد در این وقت که
 صبح است و ژاله میچکد از ابره بینی قبل از شروع بکار عرض این چند کلمه را
 منقسم شده و باین وسیله صبح خود را مستزّن و بفلاح میکنم حمد خدای را
 که ایام حضرت عالی بکام یعنی بانهایت خوشبختی مصروف تحصیل فنون و علوم
 و معطوف بتکمیل آداب و رسوم است و در مدار پس عالیّه اروپا و مجالس معلّین^ض
 دانا خاسته محترمان را باقتباس انوار فضائل و اقطاف ائمه امار معارف
 بهره مند فرماید و ما آن ذکر قرحه و شرف طبع و صفاء ذهن که خداوند در آن

جو دمخترم و دینہ گذارسته هر روز بکده هر ساعت برمد ابرج کمال می فستاید
 غلبت فی الوری شفا و فخر اسکوت الحی ضحیرین و انت قائل
 برخلاف این بنده که دل مرده ام از حیات علم بی هبسه و محروم و قلبیک
 نازیکم از پر تو دانی مجور و محجوب است به سجون مردمان غیرتند صاحب دردی
 هستم که از رفتن علی عقل بآلم و نه مانند دانستوران ادیبان مای فضل را دارم
 که بخوشتن بآلم عجاظه که خودم را آدکمت پائل بهوی بمصر فی می بینم و با همه این
 حرمان و بینوائی دلم بهین خوش است که گاه گاهی بدراعه حفظ عنود قدیم
 از عجایب و بدایمی که در اسفار خود مشاهده میکنم بعدری که فرصت و مجال
 اقتضا کند بنده را نیز مستفیض فرمائید و این تطف و ترجم را شکرانه نائل بودن بآینه
 سعادت و تنعمت دارد بهید که در شکر نعمت بود بر مرید نیل آسخت را
 براتب سامیه از خند او ند سائل و زیارت مرقومات را باب است و بیاف
 قبی آرزو مند م

بیکلی از اقوام یا دوستان

قربانت شوم چه جرم رفت که با ما سخن نیکوئی چه کرده ام که بجز آن تو
 سزاوارم ضمیر پاک و وجدان لطیف خودتان را حکم فرمایید هم که با آن
 سابق الطاف آیا کجای مقتضی انصاف بود که بموجبی اینطور عهود دیرین افراموش
 کنید و بایک ارادتندی مثل مخلص که هزار اسید و اری بیات قدم آن جو
 محترم داشتیم بجای آئین مهر و وفا شیوه جور و جفا پیسته نماید حاشا و کلا که کر
 این بی لطفیهای ملاحظه بجا طرم بگذرد یا در تخته ام خطور کند اگر بهانه و عتدا
 همین است که چرا آن اوقات که در این صفحات شریف داشتید از حضرت
 عالی دیدن نگرده ام این تضرع و تغیر با عتقاد بنده نوعی از پیش دستی است
 زیرا که مخلص مجبور بر مرض و رنجور و ملزم بستر بودم و این فتور و توانی ناستی از ضعف
 و ناتوانی بود و در هیچ کیش و دین و ملت و آئینی بر مریض و علیل بپس و در حاجی
 نیست و در این صورت اگر جای گله و شکایت است بنده باز و آغاز آن کولی

و اَحمَدُ ولی با این تفصیل مخلص سرگزین اَحاب با یگونه گله گذارها متقدم است زیرا
 که رعایت رؤومات معموله و تعارفات مرسومه راجع بعوالم رحمت است نه رؤایات
 و با آن حقیقت و صفای محضه که در میان بنده و جناب عالی حاصل است ابداً اینگونه
 معاولات و معارضات راجعاً نرئید انم و بر فرض که حضرت عالی هم نسبت بمخلص
 در خطوط و عوالمی خارج از یگانگی و یکتایی بخوابید سر فرماید اخلاص من بدون ملاحظه
 قرب و بعد زمان و مکان همیشه ثابت و در صفی ضمیر منم است و بسبب وقت انظار
 و تملک منسکتم بلکه همه افعال و اعمالتان در چشم بنده مرضی و مطلوب و مقبول و محبوب
 تو در دل من از آن خوشتر و شیرین تر که من ترش بشیم ز تخم کفایتی
 ولی همیشه ربدانید که حالا که گردش آیام برخلاف مراد و مرام حلاوت و صلوات
 بر اُرت فراق تبدیل نموده اگر از زیارت مرقومات بمحضر و مباحثه با من است
 حسرت بر سر حد کمال و دل و جان غریق اندوه و طلال خواهد بود
 کمن کز اهل مروت نیاید این رفتار

پدری بیکی از پسرهای خود

فرزند بسند من کا غذای شام هر وقت مختصر و محط است رؤی هم فرست
 موافق میل من نیست مکاتبه در میان اشخاصی که از یکدیگر غایبند باید در حکم صحبتی
 شفاهی باشد خصوصاً آنکه عالم من باشما از عالم پدر و من ز ندی گذشته عالم
 عشق و محبت است پس هیچ میل ندارم که مکاتبه شما اینطور رسمانه و مغایر شاعره
 دوستی باشد هر وقت برای مکاتبه با من مسلم بدست میگیرید چنین فرض کنید که
 پہلوی من نشسته اید و بایکدیگر صحبت میکنیم و در صحبتهای خود تابع و مطاع و دلیم
 هر چه اوتقسیم و تقنین میکند میگویم و میشنویم بدی است که مقتضی این فرض نیست
 که در امتداد روز آنچه کرده و دیده و شنیده اید همان قسم که در زمان حضور بدون
 تکلفات و تعارفات از دل بزبان می آورید حالا بهمان طریقه و قیام و مبالغه
 با همه خبریات و خصوصیات آن بدون مسکت قلم و ملاحظات آداب و رسوم رؤی
 کا غذا و برید از تنصیلات خود بنویسید از گردشای خود مطلق سازید از حجاب

که درین راه از مواضع و منافعه امصار و بلدان حاصل کرده اید شرح دهید و مخصوصاً بنویسید بدانم وضع سلوک و رفتار خانواده که در خانه آنها منتهی دارند باشد چطور است و روزگار خود را در این اوقات که موقع تعطیل است چگونه میگذرانند و کتابهایی که مطالعه آن خاطر خود را مشغول میکند از چه رشته است

باری اگر وقایع حالات یومیه را باین وسیله و رویه برای من بنویسید هر هفته دقتی شرح میشود و باین سرت خاطر من است و معلوم است هرگاه در محاوره و صحبت کتبی مناسبت انشاء و لطف عبارت را نیز رعایت نمایند منافی مقصود نیست بلکه آنوقت مکتوب شما از هرجه مطلوب و صورتی معنی حائز تفضیل و مستوجب ثناء جمیل خواهد بود و قلوب دوستان شما را نیز ان شوق و شغف متب خواهد ست

جواب مکتوب قبل

تصدقت شوم بریارت دستخط مبارک که مشحون بجمال لطافت و مرام بود نائل شدم از این که عرایض سابقه را بصورت مختصار عرض نموده و بچند کلمه

از شرح حال اکتفا و اقتصار کرده ام متعرف بقصور و تقصیر و لی از آن طرف هم
چون جسد الورود و وبالطبیعه شمول ترتیب لوازم توقف در این حد و دودوم
فی الحقیقه معفو و معذورم و امیدوارم در آئینه بزرایض مفصل و وافی خبران
و تلافی نمایم

بعده از حرکت از طهران از جستی ابتداء بشدائد مفارقت و از جهه دیگر تنهایی و فقر
و عدم اُلفت و انس با اوضاع مسافرت بی اندازه مؤثر و مؤثرات حاطه آلام
و هسزدان بود ولی رفته رفته هوای تحصیل و شوق تحصیل غوی خوش را زایل
و دل را بسیر و تقوی در آثار با شکوه عوالم آفرینش و طرح دوستی و آشنائی
با رفقای سفر مائل ساخت و پذیرا که خیلی دوست میداشتم و خاطر را از غم و
الم انصراف میداد مسافرت دریا بود که قبل از وقت با ترغیبات آن پیر مجرب
مشاهد حالات و کیفیات آنرا در صحافت و اوراق ادبار و شمه را کرده بودم
و تصنیفات بلیغ ایشان تصویرات زیبای آنرا در لوح سینما مرسم خسته بود

و همچنین مطالعه صفحات آفاق و انفس و دقت در تنوعات اخلاق و آداب و
رسوم و تطبیق مشاهدات جدید با اطلاعات نافعه که در این امور از فیوضات
صحبت های آنحضرت حاصل کرده بودم توأم و دست بهم شده و مایه بکسوف ذهن و
توسیع فکر میشد

جنبی میل داشتم که برای تماشای بلا و مضار و مشاهد هسبیه و آثار در هر یک
از نقاط و شهرهای مهم چند روزی توقف کرده و سیاحت خود را کامل نمایم
ولی کیستهی اذن آن نمیداد که در میل بزام با خیال و عواطف قلبی استاز و
استمراج کنم و ناچار مستترانه با خود میگفتم این کار نیاید بجز از مراد تو
بنابر این بدون اینکه در هر شهری بیش از چند ساعت مکث و درنگ نمایم
یکسره بوساطت کشتی و راه آهن روانه بلا و سویس شدم و بعد از ورود بمقصد
یعنی شهر (لوزان) مستقیماً با آدریس و مکتوب سفارشی که در دست داشتم
به (پانسیون) که معرفی منموده بود دید آدم و خدمت وی را بعد از وضع

محتاج مدرسه که باید خود عیلمده بپسندازم بپای فرانک
در خانه خود قبول و پذیرائی نمودند صاحبخانه چنانطور که توصیف میفرمودند
ردی خوش خلق و مهربان است و خود و خانواده اش نسبت بغدادی در کمال
مودت و رافت رفتار نمایند طاقی هم که برای چاکر تعیین کرده اند خوب و
حادی اثاثیه گمنی است چون هنوز ایام تعطیل و تا موعده افتتاح مدرسه بپایان
دیگر باقی است موقع را برای استفاده از لطافت و بدایع طبیعت و تماشای
اکنه و ابیه منقسم شماره شخص صاحبخانه سینه که بالطبع مواضع و مواقع عالی را
می شناسد با کمال محسبانی باین میل و خیال موافقت نموده غالب اوقات
در گردشها همراهی میکند و اسامی و تواریخی که راجع بر نقطه محل است تغییر
و تبیین و فندی را از معلومات دقیقه و اطلاعات عمیق خود بهره ویرساند
روزگاری که برای او فرصت نیست چند جلد از کتب مؤرخین و اُدب را با خود
برداشته بیرون میروم گاهی مشاهده عوالم طبیعت خود را مشغول میام

و گاهی بیروسیاحت در حدائق و بساتین کتب و دوایین میسر و از م و
 طرف عصر بخانه مراجعت میکنم و قدری صحبت با اعضاء خانواده و مراغت
 با کتابهای خود شب و روز فدوی را با آنها میسر سازم این ششم از وقایع
 حالات و شرح اشتغالات است که برای استحضار خاطر مبارک جبار نبود
 برادرری که پشنا کوچک تر است

برادر جان عزیز من باز هم آفرین بر مهر و محبت شما که اگر همه
 مرا در حکم معذورم شمرده فراموشم کند و فراغت از ذر نفسم را برای
 خود غنمی عظمی داند میتوانم دل خود را باین خوش کنم که یک نفر شما قدا
 بد گیران نکرده اگر متوایا بکاتب خود دلشادم بنیازید آقا گاه بگاه یادم
 میکنید و باز مایه امیدواری است زیرا که کم بهتر از هیچ و تعویق در ارسال
 مراسلات بهتر از قطع رشته مکاتبه است اما اگر از طرف من قصوری شده است
 دلیل بر دستور محبت نیست و یاد شما هرگز از دل و ضمیرم محو نمیشود

مُهرِ اَز درونِ ما نرود ای برادر که نقش بر حجر است خود آن
 انصاف دهد چه توقع باید داشت از کسی که دلش افسرده و روحِ حیاتش
 پژمرده و حاصلِ آیمش همه غم و اندوه باشد بجان عزیزت نامساعدیهایی
 روزگارِ طورِی آزرده ام ساخته که طبع از هر کاری خسته و ملول است اگر
 جَریانِ اُمور با اکیال و عواطفِ قلبی موافقت داشت بزرگترین میلِ دَآرِو
 من همین بود که باشما مشغول مکاتبه و مکالمه باشم ولی گرفتاریهای سجد و هجر
 و زحمت نامتناهی دَکُورَه زندگی چنان محیط است که جاد دارد بگویم
 خود یاد من از ضمیر من رفت برای اثبات این مطلب همین بکت بُرمان
 کفایت میکند که بعد از تحسیر و ایفا داین کاغذ شخص شریف شما اول کسی بخوابد
 بود که دَتمه خود را از من ضا اُوزا ذکر کرده و بمراسلات او جوابی ندیون نیستم
 بهرِ غم محترم از طرف من بعد از تبلیغ ارادت عرض کنسید همان سبکهای
 دلربائی و استعجاب قدیم مدوچ ترویج تراست تغییرش پسندیده و نراوا

نیست خصوصاً باندگان بلا شرط ثابت العہد خالص الوہاد تا این درجہ تغفل

و بی اعتنائی خلاف انصاف است

بسیکی از اقوام یا دوستان

قربانت شوم نمیدانم این چه جاذبہ پنهانی در رابطہ نهانی است که با وجود
 آنکه بیش از یکی دو روز فو ز خدمت و فیض صحبت جنابعالی را درک نکردم ^{لک} معذرت
 دل و جان در رُوح و روانم ملو از ارادت و مفارقت این چند روزه بیا
 مؤثر واقع است بہر حال فلانکه محروم و محجورم تا بعد چه شود در این دہشتناکی
 کوه کہ ہمہ اطراف و اکناف آن خوب و باشکوه است و چشمہ سارهای گوارای
 ساری از بہرست روان و جاری است حقیقہ تجایی بہ کار خیزی خالی نیست
 کہ با نظریہ بمواقع و مناظر طبیعی و تربتگاههای خوش و دلکش مل و اشتیاق فرا
 دارید کوه و صحرا و درخان ہمہ در چند نہ ہمہ پستمان فہم کند این سہ
 آب و ہوای این صفحات با نظور کہ در اپنے و افواہ مشہور است بسیار خوب

و مساعد دلی راهها باندازد و شوار و صعب البوار است که وصف و بیانش کار
 هر قلم و زبان نیست خیلی تماشا داشت که تشریف داشتید و میدید بند بآن
 شجاعت رستی و پهلوانی تهستی از دامنهای این جبال ممتد چگونه و با چه جتنی
 گذشتم در هر قدم دل میزدید و پایی غزید عجاای غم و فیت این است که
 اگر عشر خودمان و فاکند عشر تابان را با اهل خانه در دامن این
 کوستان بگذرانیم دیگر با تقدیر آنگهی چه باشد

مراسله ادبیه بیکی از اهل فضل

قربانت شوم مرقوم روح پرور با فصاحت و بلاغت بحد و مرحدان
 در مذاقم شیرین و نافذ در عصاب و سرائین شد که دنیا و دینم فراموش گشت
 عجب در این است که با وجود احکام و ایتقان الفاظ عالمیه و وفرو غرات
 معانی غایبه اعتذار از اخصار حبسته بودید فرمایش محترم را نکذیب نسکنم
 دلی اینقدر عرض بنمایم که بهر غرجم علوفه در و نزلت داشت در سبوت

اخضا ربیع المعانی و فیض المبانی بود بی کلام ضیح باید مانند منکات آن فیل
 جلیل چند آن خالی از حس و تقویست بآسد که اگر فی مثل کله از عبارات آن
 محذوف شود مسمی مغل و موف گردد بقول نظم می بخوی لاف از سخن چو در
 توان زد آن خشت بود که پرتوان زد در سوابق ایام یعنی آن اوقات که
 موسم ریحان شباب از صهبای عفو ان جوانی بسوزد در سپهر شاه بود
 بود و دماغ از افکار مضاد روح با تشبه آسودگی و سراج داشت در مقام
 قرصه بدیع الزمان بعدانی این عبارت را غالباً بخواندم که *یَذِیْبُ الشَّعْرَ*
 و *الشَّعْرَ یَذِیْبُهُ* و *یَذِیْبُ الشَّعْرَ* و *الشَّعْرَ یَذِیْبُهُ* ولی بحقیقت معنی آن چنانچه باید
 برین خوردم رقیه جاب عالی و قمتی در ازیا صورتیه و احوال معسویه آن بخوبی معلوم
 عبارت را واضح و معلوم نمود و دیدم فی الحقیقه مضداق حال آن حضرت است
 که گوئی مخدرات معانی مطیع طبع و طرافت سالیش متفاو و متبرجمه اند
 و اگر چنین نیست این قوت ناطقه و قدرت بیان از کجاست که چون لب سخن

یکشاید بجای کلام حسد از زبان جاری میسر نماید حاشا که بنده را در کف
 انور که منبع فضل و مجمع هنر است لاف سخنوری یا دعوی برابری بشه امثال^{مخلص}
 اگر کاه و بکاه بغلط صفحه سیاه کنیم یا فقط بکلمت تسبیح تسبیح صفای نمازیم ماده برای
 امداد حسنه همان جزئی ذوق طبیعی نداریم برخلاف آن حضرت که طبع پشدار
 غریزی را با ادب کتب متفق و متنسج نموده و قوای طبیعی را بعلوم نظریه^ن
 ادبیه پرورش و نماداده بحمد الله لطرق و معاهد کتابت بصیر و واقف و مبصرا
 و موارد انشا و خبر و عارفید سقی الله ارضا آتیت هذا الفضل و ابا خلف هذا
 الفضل آری اگر آن مایه استعداد در وجود باشد که از شهر آن نجم ساطع حبتلا
 انوار و از اثر آن تهر بارور اجتناء اثمار نمایم این خود سعادت بزرگ و دولتی
 جان پرور است و بنده را فعلا بسترین وسائل برای اکتساب این فضائل^ن
 فیضیابی و تشریف زیارت مرآت رفعت و بیانات فائده حضرت عالی است
 و امیدوارم از این نعمت و موهبت بی نصیبم نماند

یکی از اقوام یادوستان در اهدا یک قطعه

قربانت شوم با آنکه سوابق محصور و روابط انس چندان بتجاف از یاد

دوستان معتقد و قائل شده اید که مخلص فی الحقیقه در آن ذات شریف

بروز و ظهور این اثر و کیفیت را بر خلاف سحیت و اقبیل قلب مایهت میدانم

و بعد از فکر زیاد چسبیری تصورم نیاید بجهت آنکه شاید امتداد زمان که

غالباً مایه فسر اموشی صور مذکرات ماضیه است بآلوه یاد این بنده را

از ضمیر محترم محو کرده و غیاب صوری عوالم معنوی را نیز از میان

برده است چاره را منظر در آن دیدم که یک قطعه عکس خود را تقدیم خدمت

نمایم تا شاید وسیله تذکر باشد و سبب شود که گاهی بجانب ارا و تمندان توجه

و نگاه فرمایند و یکنحدی هم بجای بنده فسر اموشی را بر طاق نسبانند

کاینکه در دجانب من تهنات امیدوارم رسم مرئوس را بر رسم یادگار

قبول و واسطه تذکار فرستار دهید فاجعله عندک تذکار الغزبنه حفظ

ودادی و حفظ الوء محسود متنی است اگر ممکن باشد حضرت عالی سینه
 بیک قطعه عکس محترم خود را ارسال فرمائید که بر صبح و شام پیشاپه و زیارت
 آن دل خود را زنده و طالع خود را فرخنده نمایم تا معنی قول سعدی بصورت
 حال موافق آید و رومی میمون تو دید کن در دولت بگشاید

جواب کاغذ قبل

قربانت کردم چا پاره مستر مر قومه روح پرور را رسید و صهبای
 آن دماغ جان را شکر دوستی داد و این بنده را بجز از ملک هستی کرد
 مست می بیدار کرد و شیمبست ساقی روزه شرب با داد خصوصاً
 که این بهشت علاوه بر بیانات شیرین که از آثار معنوی آن حضرت است
 اثر صوری عینی عکس گرامی را سینه محتمل بود هر چند فکربنده لایق قطع در حضور
 عالی و وقتی نیست که سیماي آن یار صهربان در صفحه ضمیرم مرتسم باشد
 نه در مقابل چشمی نه غایب از نظری بآین حال غالباً در این خیال بودم که

از حضرت عالی ارسال یکقطعه عکس محترم را اسپند عاظم و زیارتش ابدل از
 مشاهده اصل آن وجه و سیم قرار دهم شکر خدا را که اثر و داد و اتحا و تسبی تصور
 بنده را صورت ظهور داد و بذل این ملاحظت ابدل حضرت عالی القاء نمودنی یافته
 بر و ز این قبیل لطافت که در میان دوستان کریم العمد دلیل بر آثار محرو صفت
 کیفیت غریب ایجاد میکند و دل را انبساط مخصوصی میبخشد از اهدا این ارمغان
 اللہ بر سبب تشکر و آن را اگر انبساط در خاور و غنای ترین هدایا میدانم
 و مخلص سینه جلالت بد بخانه از حضور مبارک شخصاً دور و مجورم یک قطعه عکس خود را
 حسب الامر ایفا و تقدیم مینمایم و راستی از اینکه او بحضرت عالی شرف
 فائز و من بنده از این فیض سینوا و محروم رشک میبرم و تسبیح محترم

فصل دوم - در مرسلات مسنی بر تهنیت

یکی از دوستان در تبریک شغل ریاست

بنا بر تاریخ شهر . . .

خدمت جناب آقای . . . دامت اقباله العالی

از تشریف معلوم این روزگار در ادا رجسلیه شغل ریاست و فرمایشات منصوصه
و متحرشده اید برای این بنده که سالهاست بشرف ارادت آنحضرت شرف
و بفضل نفس و نفاس جوهر آن ذات گرامی مطمئن و متقدم از استماع این شایسته
و مسرت حاصل وجود محترم را از آن بر دو تبریک میگویم یکی نیل بر تبه و مقامی
که خود طالب و مایل بودید و دیگری اوقات و هیئتی که در آن شخص شاخص و فطرت خالص
بنفسها جالب شئون و مراتب جلیله است فی الحقیقه تفویض این شغل شریف بحضرت
عالی مقصد و نیکال حق و عدل دل ضمیر و پستان خالص العقیده از این مژده
روشن و ملو از حسنه می و شاد کامی است از همیم دل بوسیده این خند کلمه

که مترجم ضعیف احسانیات قبی است تنیت عرض میکنم و حالا دیگر با اجانت
الطاف الکی امیدواری حاصل است که واقف در این رتبه نماند و با کبریا
کفایت روز بروز در خط ارتقا و کمال سیر و حرکت خواهید نمود این
همسوز اول آثار جهان منور است

یکی از رفقای محصل در تبریک امتحان

بتاریخ شهر

خدمت جناب آقای دام جلاله العالی

اگر رنجهای منهدان و بیداریهای شب چنانچه سابقاً در ضمن مرقومات شایسته
و شکایت میفرمودید تدری مایه خستگی تن و کاهش فواید ظاهری و بی بهره
حداوت فوز و نجاح اولین امتحان دوره علمی مراعات آن بتاعب را بر طرف
نمود و ترفنی و تمیل فواید عقلی در مشغول علوم و مشغول آن ضعف و نقصان را
ملانی و جبران کرد و البته نیل مرتب رفیع مقام فضل و کمال حسنه بکده خاطر

درنج و انس دست نداده و بلوغ بمنازل عبید المرام علم و دانش جز با دانا
 سهر و کثرت فکر و نظر حصول نیابد تا ز پروردن غم بر در راه بدست
 عاشقی شیوه زندان پاکش باشد فی الحقیقه هست وانی و استقام و اخروی که
 از طرف سرکار در ارتقا زبعا رج کمال مشهود و معهود بود این موفقیت مقبوله
 قبل از وقت بارادتمند دیرین مرده و وعده میداد و اکنون که بشارت
 کتبی نسیب آمال و امیال قبلی موافق و مطابق آمد مورث یکدینا شرف و
 مسرت گردید با صدق نیت حصول این موهبت را تبریک و تهنیت عرض میکنم
 و امیدوارم همین فوز و تقدم اولی برای پیودن این راه صعب المسکات
 نیل مقصود بهترین مایه تشویق باشد چنانچه پسند او را آن ذهن دقیق افکار است سال
 در جمیع امتحانات تقدم و کترم یابد و بفضل عالی نائل شود
 یکی از دوستان در تبریک عرضی

تاریخ شهر

خدمت جناب آقای دام جلاله العالی .

هر چند مبنای متأسفم که در این موقع عیش و طرب که بایستی شادی کنان
پای کوبان مستم آن بهم پیوسته و در باشم سعادتم باری و موافقت گردد و باز
خدمت شرف و موفق بودم ولی از زودی واقع و نفس الامر عرض میکنم که
لله الحمد بر مهربی بخت مساعد با عاقله و فاعلی و صلت فرمودید که از هر
عزیز و حیل و شریف و صیقل و فی الحقیقه جمیل در اختیار فرما و جت شما
مربوط همان اصالت طبع و حسن فشار است و چون این امر که اصل و مبنای توفیق
و عیب آسایش است در جانی جمع شده از ثروت ظاهر که امری عرضی است نجویی
میوان چشم پوشید بنا بر این طبع افتاب با آن خانواده محترم که بمن
جمع الجہات مناسب و متلائم واقع شده برای حضرت عالی دلیل بر کمال
خوشبختی و اقبال است امید دارم ببارکی و مینت توأم و متعهد و ن باشد
و حسن و نواج بحسن نتاج پیوندد

یکی از دوستان در تبریک مولود جدید

تاریخ ... شهر ...

حضرت جناب آقای دام اقباله العالی

حالات که دیگر هیئت عاقله کامل و مولود جدید باینکه میل مسرت است امیدوارم
خداوند باین ولد خلف مآثر خلف احبار و منازل آبار اولین اُور ابله فریاد
تا اگر من حیث الولاده حسنات است در علم و ادب اول باشد و در فضل و توبه
تقدم یابد این بهترین دعائی است که می توانم در موقع تولد او برای سعادت
تمام آن خانواده طویل تقدیم نمایم و در حقیقت دعائی نمیکنم که در اصل طنیت
و جوهر طهرت آن مولود مسعود محبول و موجودیت تو حاصل نکردی بطاعت
خدا در تو خوبی بهشتی سرشت همیشه که برای تقویت قوای فطریه سلوک و
رفقار پدر بزرگوار را میزبان و پسر مشق قرار دهد مقصود حاصل و دعاست
اگر بنده هم با وجود عدم اهلیت در مکارم حشلاق و محامد آداب بآن ذات بی

اقدامیکردم حالا از فردا خیار و در زمره ابرار بودم تا چه رسد با و که وارث
 آن خلق و خوی زیبا و مرآت نفس از همه ثواب و معایب نمره و برتری است بکمال
 شرف و سرت و زود این مولود را تبریک میگویم و رشد و نمای وجود حسی و منوی
 او را از خداوند ملت بینمایم

بکی از دوستان در تهنیت عمو و صحت

بآریخ . . . ششم . . .

خدمت جناب آقای . . . دام اقباله العالی

واقعا استاد دوره کمال حضرت عالی خارج از انظار و تصویر مینمایند
 بایه تالم و تدریس بود بلکه اگر در دست عرض کنم در مقام دوستان اثر کرد و همه اهل
 و در بیض نمود هزار شکر که سوز و گداز خاطرهای خسته کارگر و پسرین الهی را واقع
 شد و این بهشت نوید قطع نوبه و رفع عارضه در قلوب ارا و تمدان ثابت العبدی بجا
 روح جسد کرد فکرت البشارة بالمسرة والنار فی التحقیقه چشم مخلصان

دور و نزدیک تنها بآن وجود گرامی روشن و نور است و عوالم صدق و ضلالت
 حضرت عالی با جاذبه لطف و وداد چندان و بهار رسید کرده و بقید آورده
 که حدود جزئی گسائی در وجود شریف نایب همه اران اندوه و ملالت است
 اینک از صمیم قلب عود عافیت را تمنیت عرض میکنم علت مزاج آن حضرت
 هر چند بی اندازه سبب افسردگی و دل آزر دگی بود ولی مژده حصول صحت بعد از آن
 زایل و بر طرف نمود و مؤثرش کمال مسرت و شغف شد از خداوند دوام استقامت
 مزاج سعود را سائل و نیار نمیدم و امید دارم هرگز تب و تعبی بآن وجود با
 نفع و سود که در پائیه او توان برد درخت روی ندهد و در همه حال خیر و
 سلامت ملازم و همراه باشد

جواب کاغذ قبل

بتاریخ شهر

خدمت جناب آقای دام جلاله العالی

رقیه جناب عالی که بر عوالم لطف و رافت خالصانه دلالت بسنمود در موقعی که تازه
 از بستر بیماری برخاسته بودم و بسنوزاتر نقابت موجود بود بن تا توان جسم
 علیل یک روح و حرکت خارق العاده مهذول داشت و راستی در موارد اضر
 و شدائد یک کلمه محسوسه از طرف دوستان حال کیفیت خاصیتی است
 که بهتر از هر گونه معالجت مایه تنکین و تقویت شود بلکه با انتظار عیادت
 که دوست می آید گاه باشد که در دین درمان و رنج حقیقت عافیت گردد
 باری تا چند روز قبل مرض چندان حدت داشتند داشت که پرستاران
 میزبانگی از علاج مایه پس و با گریه و زاری دساز بودند و خود نیز هر روز مرگ را
 پیش چشم میدیدم و هیچ تصور بهبودی در مانی نمیکردم باز حکم تقدیر عسر و دأ
 داد و بنقد عسر مریح را بدل با قیامت نمود و کل امر که وقت و تقدیر
 فعلاً آن جزئی ضعف و ناتوانی هم که از عارضه مرض باقی بود با استدوشت
 تفقه و عطف آن حضرت تبدیل بصحت شد و این نوع بذل الطاف شفقانه در

خاطر بهترین یادگار و بینهایت یایه تشکر است

پسری سپید در تبریک عید

تصدقت شوم امروز یکی از سعیدترین آیامی است که با قضای طمنه

دیرینه باظهار کمون فواید و بیان مراتب حقیقت شناسی مظهر و مجولم و فی الحقیقه

برای چاکر سکوت از عرض تبریک در موقع تجدید سال مختلف از ادای شریفترین

تکالیف است بلکه آثار تربیت نهایی پذیرانه و شفقت های مخصوصه آنحضرت فمه فی

از ابتداء ای طفولیت مدیون تشکر عظیم و معرفت جمعی ساخته که هرگز قافا در بر آرد ای

آن شیم و از عهد شکر و ثناء بر نیامیم همینقدر هست که قدر و قیمت آن را اقلبا

احساس میکنم و همیشه آنرا محترم و گرانها میدانم و این احساسات که در قلب

یک منته نرند خالص العقیده طبعی و خارج از تعارف های رسمی است و زبر و

در ترانید و منته فی و توانی و تابع سنین و اعوام مایه ببط و تقویت آن است

پارسال در چنین روزی بنمت حضور مبارک مستقم و سائنا باظهار حشک گذاری

موفق بودم سال هر چند صورۀ دورم ولی حقیقت و معنی نزدیکم و بعد مسافت بخو
 قلب زیان و آفت نرساند بستی آنست که عرایض کسبی بآبدل از تبریک شفا
 و ناب مناب آن نخلات دلشین تشرار میدهم و بوسیله این عریضه حضرت
 عالی را بوزود این عید سعید تنیت عرض میکنم و امیدوارم مبارک و خرم
 و با انواع سعادت مقرون و توأم باشد

جواب عریضه قبل

فرزند عزیز من هزار قسم مهر و وداد در دوسطه مکتوب یک
 عبد نسبت بمن اظهار کرده اید آنسین بر حسن طینت پاکیتی شکا که در هر شی
 و رفاری قلب مرا محو از هر نار و جد و مسرت میا زید سی و دقت در بر
 و تعلیم اولاد و تهذیب و حکیم قوای عقلی و معنوی آنها از وظایف و تکالیف
 طبیعی هر پری است ولی جلب و قبول تربیت با استعداد و قابلیت با
 و در این صورت این تشکر قلبی و تذکر آثار مودت میان پرورنده زند

ملازم و متبادل است

از اظهار تبریک و احساس لطیف مهر و محبت شهابی نهایت مشغولم بی سالها و
 و سیر و دوایام مثل برق میگذرد ولی تفاوت در اینجاست که برای شما
 سیرات جوانی باقی است و من هر ساعت قدمی به پیری نزدیک می‌شوم
 باری تمام ایام زندگانی و سپنین حیات من متعلق بشماست و نفس آخر
 برای شما میجویم و هم وقت تو که دم دل و هوش و ضمیر در این موقع
 عید من بنده شمارا از همیم جان تهنت میگویم خیلی افسوس میخورم که اندک
 بواسطه عروض مرض و ملازمت بستر مخارج فوق العاده پیش آمد که قدری
 دست تنگی شد قسمی که حالا بکم ضرورت در خیلی از مصارف متعارف
 مجبور از اسامکم و بهین جهت کا قدم باید ایا و تحفه عیدانه توأم نیست ولی چو
 قلب شمارا می‌شناسم اعتذار را هم زائد میدانم و بجای هدایای معمولی
 خود را تقدیم میکنم و یقین دارم که عند نظری شما از ابر هر سه هدیه اعیان

در جهان می‌دهد

یکی از دوستان در تبریک عید

تا پنج ... شش ...

خدمت جناب آقای ... دام امقباله العالی

روز عید است و من امروز در آن تدبیرم که میمنت و شگون این عید است

می‌بویم را در عرض تبریک بآن وجود گرامی تسهیل در دهم و عید خود را بدین

وسیله فرخنده و سعید نمایم در این موقع تجدید سال از روی خلوص

نیت و صدق طوالت ادعیه خالصانه برای سلامت و سعادت آن حضرت

تقدیم میرسانم ای کاش همه روز عید بود تا بهانه تجدید عهد و سب

تذکر احساسات مهر و وداد میشد و ارادت خالصانه که ملاطفت‌های قلبیه

حضرت عالی از قدیم الایام در دل و جان این بنده نقش و منطبق خسته

بدین وسیله موقع اظهار سیاحت سال گذشته عارضه کالت مزاج

نکته داشت که بجزرت عالی خویش بگذرد امید دارم سال برخلاف پارسال وجود
محترم سالم اسپیه و با عیش و شادمانی بگذرد و بمرست و مبسوطیت خاطر صرف
ایام فرماید

جواب کاغذ قبل

بتایخ بیسه

خدمت جناب آقای دام قبالة العالی

اگرچه عوالم انس و الفلک از حفظ رسوم مستغنی است و خلوص محبت و داد و آفرینی
غیر از قلب و فواید نیست غیر لفظ و عنبر ایما و بکل صد هزاران ترجمان خیزد
معنای از آنجا سیکه اظهار کمونات قلبیه بنفها میسج عواطف معنویه و دلیل بر صفا
قلب و ثبات و فاست همین قسم که مرقوم فرموده اید ایام عید برای تذکر
عود و تجدید روابط بهترین و سائل و وساطت است خصوصاً در مورد حضرت
عالی که اگر این قبیل مواقع خاطر محترم را محرک یاد می شدیم آن بود که از شدت

تغافل بخیاره ارادتمندان خود را از نطفه محو فرماید پس علی ای حال قدوم
 اعیاد و سبیل تذکر و مایه تشکر است و اینک این موقع سال جدید را برای ادای
 واجبات تهنیت و احترام و تقدیم شاعر تحت و سلام مغتنم شمرده از خدای تعالی
 مسکن مینمایم که درود آن را بحضرت عالی و همه آن خانواده محترم تسبیح
 مبارکی و میمنت فرماید و با سلامت کامل و بخت سعید ایام و انعام کثیره
 تجدید فرماید

فصل سیم - در مراسلات شعر بجزا و تغزیت

برادری که ستا کو چاک تراست در اخبار از فوت مادر خود

برادر جان من خزن شدید نرمان مستولی در دید کرمان

جراحات بی استیام صبر مقطوع آرام مفقود و سخت تر از همه آنکه در

حال هوناک مجبورم که مصیبت وارده را اخبار درسم و شمار اہم بحال خود دچا

کنم مادر محسّر بان که تمام حیاتش را وقف ما فرمود و دیروز آنہک جان بگری

کرد و ای بر من کہ امری کہ در عالم خیال بتصور آن قادر نبودم بحشم دیدم ہمہ پہلی

او بودیم و در ہنگام مفارقت بایک نگاہ پر شفت شدید آثار شری چشم خود

بطرف مادر و ختہ بود و گویا بزبان حال میگفت کہ دیگر مرا نخواہید دید تا آخرین لحظہ

حیات مہ افسوس این بود کہ نتوانست یکدفعہ دیگر شمارا ببیند بایک آنہکی کہ

مخصوص محبت مادرانہ است بن اشارہ نمود کہ خدا حافظی اورا بتماما

کنم آہ آہ این عالم شرّت حقہ و ضعف و این ستہا و تعلق ما قارب و اصدقا

چقدر جانگاہ و جانگداز است دلی چه باید کرد که تدبیری نیست دانش
 و آفت نیز از امور طبیعی است این مادر محسوس بود هر روز یک اثر جدیدی
 از لطف طبع و رقت اخلاق خود در دل ما یادگار گذاشت و محبتشای نمود
 او طوری در صفحه دل ثابت و مکن است که هرگز از ذهنش فرود و برود و گمرد
 ایام و احوام محو شدنی نیست با شیر اندرون شد و با جان بدر شود و اگر هم
 چیزی قابل تسلی دادن این در دلبسته همین است زیرا که برای من زندگانی
 القلب تصور اینکه طول زمان بایستی شود خود در دهنم دیگری است و
 تذکر و تأسف سعادت های گذشته باز بقیه از آثار سعادت است باری
 هیچ حال خود را نفهمم و اگر آنچه می نویسم خالی از رویه و در قریب است
 دوستان معذور دارم که پام در گل است در این موارد توای بشری
 عاجز و برای تحمل واردات یک قوه فوق الطبیعه لازم است میدانم که چه
 محتاج به تسلیم دلی قلب من برای آن ساخته شده که سیم درد های شما باشد

نه آنکه شمارائیت بد آری چاره منخوری که بطور کلی در چنین موافق صعب
 بهترین باید تسکین آلام است التجار بقوه میسمنه آئینه و آنکال بخداوند حکمی است
 که آنچه مشتش اراده منماید عین صلاح و صواب و مستنی بر حکمتی لایه است
 و این منکر که یکی از نتایج ایمان و اعتقاد است فی الحقیقه تنها وسیله تصفیه
 بروج و اطمینان قلوب تواند بود

جواب کاغذ قبل

قصه قوت شوم این جهان است بیان که هر باداد میکند از نو تنو
 هر روز بخوی آزار دلهما فراهم آرد و خاطرهای مجموع پراکنده و درم
 کند هر چند که عالم بنگاه حوادث و محن است و جز در دغشم چیزی از آن متوقع
 نباید بود ولی تفاوت در اینجا است که هر غمی را منتهی و هر مصیبتی را وسائل
 تسلیتی است برخلاف این در دکه هیچ مداوا و معالجتی بهبودی نباید و هیچ
 تدبیری عرق آرزو تسکین ندهد زیرا که آثار و کیفیات آن غلظت و محبتهای ساد

طبعی که از خصایص قلب مادی است هر وقت بیا و آید بر شعله حزن و اندوه
 و احساس مصیبت آتازد نماید آری تنها تصویری که حدت این الم را قدری
 تواند داد حصول این امید و آری است که آفتاب مانیر قریب بغروب است
 و چیزی نمیکند رد که بانها که مثل پیش فافله از جلوی کاروان رفته اند نمی‌توانم
 و از این تنهایی خاک نجات یابیم و الا تصور طول اقامت در این سرای پر شر و شور
 که جز مشاهدۀ نا ملائمت و توالی و تباع آلام و ملات چیزی در آن یافت شد و خود
 رنج و مصیبتی اصعب از جمیع مصائب است این جهان معدن رنج و غم و
 تاریکی است نور شادی و بهیمنت در این معدن باری مصیبت‌آلود
 شده و انقباض آن است که بتوانم مایه تسلیت شوم و گدشته از آنکه زخم دید
 از من جراحت واقف و آگاه است و بنا بر این گریه بای نمانیدی خودم
 صورت حال و ماجرای اشکهای جاری حضرت عالی را بخوبی شرح میدهم
 لطف احاس پس صفای ضمیر آن حضرت را آنقدر می‌شناسم که بتوانم شسته

تاثرات را در وقوع این واقعه حدس و تخمین زدنم و مخصوصاً از اینکه در چنین موقعی
 از حضور عالی دُور بوده ام بی اندازه طبعه اسفند عالم زیرا که در مواقع شادمانی
 و سرافرازان سرور قلب بایه استغفار از هر مونس و منشی است ولی حال ضراً
 و با سار حالی است که بیاری و نگارای قسری بار و اصد قاریش از همه وقت
 محتاج است و تقسیم درد در میان دو قلب باید به بایه تخفیف آن شود و بهین حجتاً
 که گفته اند قیمت دوستی در موارد شدائد معلوم گردد و فعلاً همیشه در عرض میکنم
 که چاره کار از اختیار بنده و سپهر کار بیرون است فقط خاطر مبارک را منقطع
 و متوجه باین نکته فرماید که افروز و قایه و تربیت جمعی بعهد حضرت عالی است که
 مقدم بر همه سلامت بنیه خودتان بسنای سعادت آنهاست و چون از راه و ناله
 جز خرابی بسنایان سلامت نمی حاصل نشود چاره صبر و تجلده است امور بر احکام
 حقیقی تفویض فرماید و اشتغال بر تربیت اخوان و اخوات و فکر ترقی و تکمیل قوای
 آنها را بایه انصراف خاطر از مصائب ایام متهدد دهد ضرورت

به بار و زگار در سپاریم

بصدیقی در اخبار از فوت یکی از اقوام یاد و پستان
 قربانت شوم ای پستک و فلک ای خواسته برین می نگونی که چه
 افاده ترا باین حوادث ایام که با سپید و برنا نردک سینه باز و دست رد
 بسینه احدی نگذار و چنانکه لایم و دوست نازنین ما حضرت . . . را بعالم
 دیگر رحلت داد و طسج جدائی در بین انداخت میدانید که این شخص با حقیقت و
 دوستی سی ساله در همه حال چه در پستار و چه در ضرار چه در رفاه و چه در ابتلا
 این بنده بی برگ و نوار ایا رشتن و جلیس موافق بود و عوالم عظیم انس و نفث
 هر روز علو طبع و نفاست جبر او را بیشتر در نظر م جلوه میداد و ریشه دوستی را
 در زینه قلب شمع میسوزد باین حال دیگر خود استنباط فرماید که این جان بدو
 جان جو از من چه برده و فقه چنین وجود عزیز می با جان و وجدان چه کرده است
 رستی این است که در چنین بحران و حرمان هیچ چیز را در دانه ضمیر خود نین

ز انکس تیغ نسیایم و هیچ درمانی را بجز عشم و درد ملائم مزاج تصور نمیکنم
 به حال اگرچه اثر این اندوه و الم بآسانی از دل دوستان نرود و همی قدم
 بیرون نمیتوان کرد الا بر روزگار ان ولی فی الحقیقه استداد و دور و مرض بان
 چاره جلی صدمه و محنت وارد آورد و اگر حال باز ماندگان بایه تأثر نباشد او
 خود از آلام و اسقام شدید آزادی یافت و از کلحن زندگانی فانی بکشتن جیات
 جاودانی شتافت قضا الله بالامر الذی قضی به و کان قضاء الله
 فی الخلق جاریا

جواب کاغذ قبل

قربانت شوم اگر شخص قدری متعقانه باد و اگر گشته زندگانی خود
 عطف نظر نماید می بیند که تا میخ و سرگذشت روزگار حیات او بطور کلی از درد
 رشته بیرون نیست باین معنی که در همه عسر و حصر و جهه خاطرش باید بستاند
 و اولاد و اصدقا و مصروف و یا بمرگستن از آمان معطوف بوده است و

نیست که دل مرد و انا از این همه دوزخ و آبی دنیاست و جز دانات چینی
 در کمون ندارد و اگر درست بگویم غیر از شکستن و لها کاری از دستش بر نیاید
 و چون دل بفریباید گرفت و مهر گشت خنک تنی که بر او دل نیست و مهر جفا
 واقعا این خبر جانگزا در اعماق ضمیر سرایت و تأثیر نمود و هر چند که در آنگونه
 حالات تسلیت خود پسر بار آحزان است ولی برای آنکه مشارکت بند را با خود
 در این رزیه و اندوه بدانید این مختصر را بایک دنیا آسف و افسوس عرض میکنم
 تا کمبند و حضرت عالی با آن روابط کامله و مودت جای خود دارد عقادم
 این است که هر کس اندک معاشرت با آن کوهر نفس و طینت پاک داشت
 از این واقعه متأثر و اندوهناک است ولی علی ای حال علاج در مختصر بتوضیح
 و تسلیم است *تَوَلَّى فِي الدُّنْيَا حَيَوةً مَهْنِيَةً وَنَحْنُ الْآعْرَضَةُ لِلصَّابِ*
 خدایش در جوار رحمت مقرر دهد و مشمول غفران منتهیاید

یکی از اقارب در اخبار فوت یکی از اقوام

زبان شود بلایا و مصائب و غن و نوائب از هرجه طوری تمام

و محیط است که نمیدانم که ام را بگویم و حال خود را چگونه شرح دهم نه مانند بزرگان

مجرد و مردمان قومی نفس آن بهت و مناسبت قوت قدرت در وجود موجود است

که دست از هر علقه پیوسته می شویم و پامی در دامن عزت و انقاع کشیم و نه جان

ز دستخوار اصناف و مروتی است که قدری از جور کنار کبیره و هر روز ذلت

جان را بر بس دردی تازه خسته و تلخ نام نکند نه امروزش چنین رفتار بود

فلک تابوده اینش کار بوده سبحان الله یا آنکه هیچگاه قلب و وجدان

بنده باز ردگی خاطر محترم را نمی غنیشود بلکه همیشه در صدد و مترصد آنم که بویست

لطف جلیتی موجبات سرت حضرت عالی رفتم ایام آورم معذرت ادر دست تقدیر

طوری زبون اسیر و در پیچ روزگار چند آن مقهور و فاقد الاختیاریم

که بد بخانه ناچارم بر خلاف مذهب و سلیقه خود بخبری و خبر اش مایه ملال خاطر

گرامی شوم جناب ... و در روز قبل عالم نیستی را وداع گفتم و بجان خود

رحمت فرمود اگر چه مرض او خیلی اشتداد و دامنه داشت ولی لطافت اش
 خوش و ملائم و نشانه فلاح و حسن عاقبت بود هر گاه بخوانیم کیفیت حزن و اندوه
 خود را از فوت چنین وجود کریم النفس تحت پر آرم میسر هم قلب محترم را با آن
 رقت و حسایت فوق العاده تسویه و طول سازم و گذشته از آن انقباض
 خاطر مانع ببطع مقال و اشک جاری معارض جریان قلم است پار و ندامت
 آمده همان سکوت و استرجع در نفوس اردهم و از خدای مهربان در حق آن
 روح پاک طلب آمرزش و بخشایش نمایم هر چند که از مفارقت و هجران خود و این
 محنت و حرمانم داشت ولی صفات خوب و اخلاق مجوبش همیشه در پیش نظر
 مجسم و در صفحه قلب مرتسم است و مرور آیات آن را از دل محو و زایل ننماید
 فغاب و لکن ذکره غیر غائب

جواب کاغذ قبل

قربانت شوم تاثری که از استماع خبر واقعه منوله حاصل چرند

بنیات صلب تحمل و جانند از است ولی تصور الم خاطر و در درون حضرت
 عالی در دل این بنده براتب انقب و ناگوار تر آید زیرا که هزاران بار چشم خود
 دیده ایم که آنچه دست تقدیر از ما گرفته هیچگونه پافشاری عاده ندیده و روزگار
 هیچ نوبت بکده و شکوای ما گوش نکند قضا دگر نشود دگر هزار نار و آه
 بشکریا بشکایت برآید از دهنی ولی امری که امروز متفق علیه آشنا
 و بیگانه است همه بر آنند این است که در این خانواده وجود محترم حضرت عالی
 بمشایبه عضو رئیس گرامی نفوس در استی نموده و یادگار بست که ارادتندان
 مقتدر امانیه بی شکرانه و امیدوار بست در این صورت از آن سیرسم که
 افسردگی و اعتدال حال و خیال آنحضرت اثر و سرایت در سایر اعضا نماید
 دگر عضوهارا ننماید تشرار پس اولی و آنست آن است که کدورت و
 اندوه را از خود دور ساخته و بوسیلت مثنویتى خاطر محترم را از خیالاتی
 که بغیر کاهش و تحلیل قوای جسم و جان نیستیجه ران مترتبت منصرف فرماید

اگر چه مصیبت وارده بسیار مؤلم و در خور همه قسم ملالت و ماتم است ولی
 بآلبداهه تنویش از فوت وفقدان چسبیری که وصول بدان مستغنی است کاری
 بجای صل و چاره صبر و کسب بانی است

یکی اردوستان یا اقوام در تسلیت از فوت یکی از اعضا
 محترم خانوادہ

قربانت شوم میدانم که چه مصیبتی بشاروی داده و چه گوهر قیمتی از
 دست شمارفته است و غرضم از این فریاد اظهار تسلیت نیست زیرا که شخص باید
 خیلی از احساسات انس و مودت دور و بی بهره بشد که بخوابد بوسیلہ حرف
 این قبیل در دماغش زده بکشد مقصدم این است که خود را با گریه و ناله بنای شما
 شریک و بهیم بنایم و حدت آتش غم را با آب دید و نسوزانم دیگران
 اظهار افسوس نمایند ولی هیچکس این الم شدید الاثر را مثل من حس نمیکند
 چرا که این واقعه مصیبت وارده بخودم را بیا دم می آورد و میدانم که بچه چلی

و چارید دو آتش را بهم خوشتر بود سوز بی من خود باین در گرفتار بود
 و بخوبی آرزوده ام که هیچ وستی بایه سکونت این حس نشود سهل است که هر حادثه
 از حوادث حیات هیچ و محبت و آن گردد حالی ز روی دهد که زمین با کبر ابعاد
 بنظر حقیر آید و افلاک با سعه عظمت در چشم صغیر نماید و در چنین موقع مائل چون
 شخص بخود نگردد و در ضعف و غر خیزی احساس کند و چون بد گیران نظر نکند
 در اطراف خود قوم و قبیله بیند که هر یک بمصیبتی گرفتار و خود بعلت دیده
 محتاج اند و در این صورت آری هیچ طرف جز موجبات شدت بلا و دوا می
 محنت و عمار خیزی نیابد و خلاصه کلام آنکه در چنین موقف صعب و سائل باید
 و امور ظاهریه دافع غم نشود و روح صبر و تسلی در قلب و وجدان ایجاد نماید
 آری تنها درمانی که برای این درد علاج منحصر بنظم می آید التجار بقوه غالبه است
 که عالم وجود را بر دو عالم حکمت بنا نهاده و هیچ کاری را در غیر محل و بدون فایده
 نکرده و چون شخص بصیر نفس خود را با آن قوه قویه پناه دهد و شش تکین بایه قلبش طنین

جَویدِ اَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ این است که حکما گفته اند صبر در مکا

و معات مناسب با توحید ایمان است و بسا هست که نفوس مطمئن بواسطه رُوح ایمان

و ثبات یقین آثار نعمت مصیبت مساوی و در عرض واحد مشاهده نمایند زیرا که

از روی اذعان و اعتقاد میدانند که تقدیر است حکیم حسیستی بر حکم و مصالح

غیر مستنهای است هیچ امری در وجود بدون فایده و حکمت نیست و از این روی

این بنده میستوانم خاطر خود را بدان تسلی دهم که اگر بان حضرت مصیبت و ملی

ناگوار روی داده در مان آن نیند که عبارت از رُوح ایمان است در نفس خود مان

موجود است و میستوانید در مقابل نا مساعد بهای روزگار بشه ناصر خسر و غل

مترنم شده بخوانید مَنْ زَعَرَكَ تَوْجُوْهُ اِهْمِیْنِ کی رسم که مرا طاعت

یتبع است و فرد جوشن بی آثار تاریخی مثبت و مین آنست که همیشه رُوح ایمان

در مواقع مصائب برای انسان شفیق ترین مصلی و معسری بوده و بدیهی است

همان قسم که جسم مادی محتاج بنا و الوالی است که از افعیل طبیعت به ان ملحق گردد

احساسات معنوی و عواطف قلبیه بطریق اولی برکن و شقی محتاج است که آدمی بعمل
آن متصمم شود و از آلام صغیریه بدان پناه برزد و چه بسیار دلهای دردناک که اگر
فیض ایمان نبود از حسرت آب میشد و در کشتش غم میگذاخت راستی قدری
در این نکته دقیق شوید که چون عزیز قومی ذیل یا غنی قومی فقیر شود و در وسط
میل یا الکب یا مصائب خود افتد چه خیر در قلب او احداث طائفه و راحت نماید
جز اعتقاد بآنکه یا او کسی است که ضررعات قلبیه او را میداند و قادر است که با
صبر و کمالات او را عاده نماید و چون پدر یا مادری پسر یا پاره جگر خود را
در ریعان شباب و عقوان جوانی از دست دهد و از هر طرف یأس احاطه نماید
چه چیز او را وسیله تسلی تواند بود جز اطمینان بآنکه فرزند و لبند او در عالم دیگر
رزقند الهی و دایعه است که بعباد خود در وف و غفور است و غنی نفوس صدق
آز نمودم گشت من در زندگانی است چون در هم زمین زندگانی پایدگی است
بازی این شیخ و بسط و طول تفصیل برای تذکر آن وجود محترم و مقصود این است

که تفویض امور بجد و دیکم بهترین وسائل تسلیت خاطر است هر چه او خواسته است

خیر و صلاح و مصلحت فلاح و نجات است

یکی از دوستان در تسلیت از فوت یکی از اصدقا

تاریخ ... شمس ...

حضرت جناب ... آقا ... دام اقباله العالی

هر چند که صبر در بلا یا از آیات قوت نفس و علو همت و جزع از علامات خست

و انحطاط است ولی استماع خبر جانور چندان در دل سخت و ناگوار واقع که

اختیار از امکان شکیب و تحمل نیست و با اضطراب توان بود اگر شکیبایی است

خصوصاً که این واقعه ناگوار بنفشه و علی بنفشه روی داد و مخالف نظر بود

این است که بزرگان دنیا را برزن حامله تشبیه کرده اند یعنی در آن خفا یا

حوادثی است که نوع و اثر آن قبل از آتیا ن مخفی است و معلوم نیست که چه میراید و

اگر شخص بصیر در همین یک نکته تأمل و بحال حقیقی آن نظر نماید از وصمت رنج و غنا

زاده شود و از اسپند امه مالایدوم و استصفار مالایصفو سالم ماند زیرا که هرگز
 معاینه می بینند که بنابر ارض محول بتبدل و فناء و این جیات عاریت که ثباتی
 در اطوار آن نیست لابد از تاویل بوجودی در عالم اجل و ابقی است بقول ماضی
 علوی دل بخیره چه کنی تنگ چو آگاهی که جهان سایه ابراست و شبست
 میدانند که این بنده بامر خود . . . خیلی مربوط و مانوس و بایکدیگر در عالم
 گمگون گروچ بین همین قسمت ساز و ساکت بودیم و اگر علاقه حضرت عالی بایشان
 علاقه انتساب صوری است بنده را علاقه ارتباط معنوی حاصل و بنا بر این
 در این مصیبت و سوگواری با آنحضرت شریک و همدردم ولی چون بلا عام بود
 غیر ممکن العلاج است چاره توکل و رضای بقضاست دنیا در حقیقت خایه است
 که در آن برای جهان دیگر تجزیه و تهتیه زاده و راحله نمایند و مجد الله آن روح
 پاک از این جهنم نیز خوشبخت و سعادتمند بود و در این عالم که مزرعه آخرت است
 طوری زیست و سلوک نمود که حسن تخم خوبی نکاشت و همه آثار خیر و نیکی بیا دگا

گذاشت تا آنکه ندای بازگشت شنود و بابتوشه و خیر الزاد اتقوی بعلما
 آبدی رحلت منه نمود از خدای محسبان با کمال عجز و مکنت آرزش
 غفران او را مسئلت مینمایم و امیدوارم در پناه رحمت و مشمول فضل
 و موهبت باشد

فصل چهارم — در مُراسلات نصیحه

پدری به پسر خود

فرزند عزیز من چندی است که از وقایع حالات خود نگاشته‌ام
 اما چون میدانم که این تفضل و سهل انگاری بواسطه تو غل و تقصیر و تأمیر گارست
 کله و شکایت نیکم بلکه با آن حسن استعداد و هوش خدا داد که در شما می‌شناسم
 امروز اشتغال بکسب کمال را برای آن جان عزیزم مهترین و طیفه میدانم
 چه هر یک از نعم و مواهبی که دست عنایت در کینونت آدمی و دیعه نهاده دعای
 و سپندم شکرانه است که ادای آن مندریفه بر نفس با وجدانی است از جمله آنکه
 موهوبه هوش و فطانت و ایفاء حق این نعمت پرورش و تحبیل آن معلوم و
 فضائل است تا بسعدت و بهت درخت وجود میوه های نیکو بار آرد و وطن
 و ابناء نوع را مستغنی و بهره مند سازد پس حالا که بجهت الله و سائل کار شما
 فراهم است تو ای عزیز منی را تفضل و وظائف آن را تحمل بکنی که اید قدر نعمت

بدانید و اوقات عزیز را صرف علم و معرفت نمایند و مطالعه کتب و سیر در کتب
نفسیه از اجزاء علم اشتغالات مایه تغذیه قوای عقلیه خود را در دست آورده و منشأ
مُصنّفین بزرگ که افکارشان عالی و بیاناتشان ساده و غیر مصنوعی است بایست
ذهن شود و در دماغ تشکیل ذوق نماید و اگر قدری دقیق تر شویم و بمناسبت کار گزینیم
میتوانیم گفت که مطالعه کتب از صحبت و محاوره با نویسندگان آن مفیدتر است
زیرا که بطور کلی در کتب و تصانیف بهترین مطالب و نیکوترین عقاید خود را بیان
و خاطر نشان میکنند و بهین جهت دقت در انتخاب کتب برای جوانان از همه کارها
الزم است مخصوصاً همیشه زینت خاطر خود را بکشتی قرار دهید که مستی براس
اخلاقی و مایه تشحید ذهن بشرف و شامت نفس باشد زیرا که کتاب در حکم عین
و مصاحب است و بنا بر این خوب بدان در عالم حقائق مدخلیت و اثرات
عظیمه دارد و همانقدر که تصنیفات لایقه مایه ترقی و کمال رُوح شود کتب غیر مهذب
در وجود تأثیرات مضره بخشد بیش از این وقت شمار تلف نمیکنیم و مهید وارم

نه بفضل الهی تحصیلات مدبرانه و تصنیف کتبهای مفیده شمارانائل براتب عالیّه

از طرف یکی از اعضا ریسه خانوادہ ابریل پدر و عمو

جان عنبریزم مکتوب مرغوب باحسن الفاظ و لطف معانی رسیده

بحال شما که در هر نقطه و محل هستید لذت و مسرت خود را در تحصیل معارف و فنون

قرار میدهید و بخوبی میدانید که ثروت ابدی و دولت سرمدی در سایه علم

و آداب است و شأن انسان این است که امروز از دیروز فضل تر و متقدمتر

از امروز کاملتر باشد العلم یجدوا العار عن قلب صاحبه کما حیثی سواد

الظلمة القمر و این پسند تجربه ثابت است که در همه امور از زشت و زیبا برای

عادت مدخلتی بزرگ است بلکه میخواهم بگویم هر چه از خوب و بد در وجود

آدمی است صرف نظر از طبیعت ذاتیه غالباً بواسطه عاداتی است که از پد

سن و اوائل حال در طبیعت رسوخ یافته و ملکه شده است مثلاً ملاحظه نمائید

مختصین علوم هر قدر در دریک شعبه تحصیل یافته یا صنعتی بیشتر مهارت کنند و در

بر در بواسط همان عادت تریجی میل و شوقشان نسبت بان زیاده میشود تا کار بجائی
 میرسد که تعلیمی که در ابست دار امر فقط برای شش و تیرین بوده بعد از حصول مکمل
 و عادت جزو بهترین لذائذ زندگانی محسوب میشود بطوریکه آن لذت را
 با هیچ دولت و ثروت و عیش و راحتی برابر نمیکشند که بر بون از آب
 و گل بس ملکهاست در این صورت امیدوارم با وجود حسن فطرت و استعداد
 کاملی که در وجود شماست و زبردت اشتیاق با کتاب علوم و طبیعت شما
 را شکر کرده و در شئون علمی ترقیات کامله حاصل نموده در میان دانشمندان
 عصر مستباهی و منقحر شوید

از طرف یکی از اعضاء رَئِسه خانوادہ بیکی از
 مسو بان یا اصدا فاء

دوست محترم محسبان من لله المجد بلا زمت حضرت والد المجتهد
 قطع منازل و مراحل نموده بسلامت و ارداین صفحه شدیم و در بین راه غلب

وصف مکارم حسد لایق شما در میان و در زبان بود خوش بحال شما که آن
 بحسن رفتار جالب مهر و محبت پدر بزرگوار شده اید انشاء الله در غیاب ایشان
 نیز این سبک دروید را دوست نمود و در صفات و سرپرستی فامیل سعی بعمل
 خواهید نمود و بدیهی است که در تمام مدت مسافرت تحیه و وثوق حضرت معظم
 بعد از فضل خدا بخش شماست که بهوشمند و منزهانه و مقید علیه خویش و یگانا
 و بنا بر این باید بخوبی سلوک کنید که پدر بخیر در اینجا مطمئن الحاح طر و از تشویش و
 نگرانی فارغ الحیال بشوند مخصوصاً امری که اعظم و طیفه شماست اهتمام
 در تربیت علمی و اخلاقی برادران کوچک خودتان است میدانید که صفحات
 صد و اطفال ساده و برای هر قسم تربیت مستعد و آماده است و همانطور که صفات
 حسنه با نهایت سرعت در آنها عکس شود و کارگر و مؤثر افتد اخلاق ذمیه
 بهمان اندازه شدید الاثر و پیرایه نفوذ است و از این جهت اهم فضا
 و وجبات مریان و انا آن است که موقع سن طفولیت را که در حکم نهال تازه است

مستقیم شمرده و تربیت اطفال اہمیت دہند تا فضائل اخلاقی در آنہا نشو و نما نمود
 و وجودشان برای عالم انسانیت پُر فایده و ثمر گرد و ہر چہند کہ خود بایں گونہ
 امور اعلم و البصرید ولی کثرت محبت نسبت بشما و فرط اشتیاق بہ تزیین اخلاق
 نونہالان سبب شد کہ من سینہ برای تذکر و یاد آوری این مختصر را بنویسم ہمیشہ
 سلامت و سعادت آن خانوادہ محترم را طالب و نیل شمارم ابقامات
 عالیہ از خدا خواہانم

جواب مرقومہ قبل

نصدقت شوم دولت جان پر کور است صحبت آموزگار رقمیہ
 مبارکہ کہ شامل کلمات عالیہ و بیانات سامیہ بود زیارت کردید از بخت و
 توفیق خود شکر بادارم کہ با بقضای مہر و عطوفت پدرانہ بایں گونہ عظم
 و نصیاح حکمانہ مخاطب و مستحترم منہ نمودہ این بندہ در کار و رفتار خود
 لیاقت و استحقاق آن نمی بینم کہ درخور مدح و تہنید و مستوجب تجید و

و تحسین بهشم هم مکر بنا بر آنکه خاک رازنده کند تربیت ابر بهار
 عطف نظردین توجّه حضرت عالی موجب و مولد آن گردد بعد از حرکت
 حضرت عالی و حضرت خدا یگانی والد ماحد روحی فداه بتدوین
 در تمیید موجبات فائیت و سعادت خانواده استقام نموده ام و مخصوصاً
 بهمانطور که مرقوم فرموده اید دقت در تحسین آداب و اخلاق اخوان محترم
 شریف ترین تکلیف و اقدام منراض خود نموده امی در و پس آنکه بتوسط
 او راق تحصیل از مدرسه میرسد همیشه خوب و دلیل بر رضایت اعضا مدرسه
 از طرز تحصیل و وضع رفتار آنهاست امتحاناتی هم که این روزها در حضور حضرات
 و مدعوین داده اند بسیار نمایان و باشکوه و مایه سرت و فرخندی خاطر
 بود و امیدوارم که غنای در فضائل و خصال صورتیه و معنویه طور
 ترقی نماید که برای حضرت عالی و حضرت والد در مراجعت بظهران شرف
 و انبساطی پایان حاصل آید

برادری که سنا کو چتر است

برادر جان من چندی قبل خدا پذیر شمار از یارت کردم و
افسوس میخورم که بواسطه گرفتاری جواب آن مکتبی در نوشته تعویق ماند از یک
امسال در تمام امتحانات نمره های خوب داشته و شرف خدا جو از نائل
و فائز بوده اید یک دنیا سرورم و شمار بحسن حظ و خوشبختی تبریک میگویم بهرین
و بزرگترین سعادت دنیا در حصول دو موهبت است یکی تقدیس صفات و دیگر
موقیت با کتاب علوم و منت خدای را که واجب این بر دو سعادت است
و حضرت پاک دارید و وسائل و لوازم تحصیل آن نیز فراهم است و اینها همه
عطایای الهیه است که باید شکر گفت و قدر دانست و غنی شکر اعطای حق
مواهبی است که خدای مهربان عنایت فرموده مثلاً یکی از عطیات
بزرگ او استعداد است شکر از این احسان تربیت و تقویت کن بکلمات
و فضائل است هرگاه آن استعداد ظریف بطالت و کسالت صرف شود

بهل نیامده سهل است که کفران نیت شده و متس علیه اسامی و اهل بیت
 بجای خود شکرانه دارد و سرخشد شکر خواهد سجده پا بخشد شکر
 خواهد مقده پس وقت خود را از حال اغیبت بشمارید سعی در انجام
 و طائف خود کنید در عنوان عمر تقوی و عشق بدیانت رُشعار خود قرا
 دبید جوانی و استعداد خود را صرف تهذیب نفس نمایند عادت خیر خوا
 و نیکوکاری با خلق خدا را پیشه خود سازید و جس از این راه سعادت ی
 خود تصور نکنید و گمان مبرید که انسان را طریقه احسان محدود عطا
 در هم و دنیا راست تا بواسطه فقدان و عدم مالکیت آن خود را از این تکلیف
 معاف دانید بلکه یقین بدانید که غالب اوقات بدست آوردن کیت دل
 خسته و جبریک خاطر شکسته از هرایداد و معاونتی خوشتر و دلنواز تر آید

یکی از اوصاف

قربانت شوم مرقوم گرامی رسید و از اینکه این روزها بشرف

استخدام در اداره جسیده موقع قبول یافته اید شوق شدم بر
 قضا مبلغی که با رسم حقوق برقرار بسیار کم و غیر کفایتی است ولی چون اول شروع
 و بدایت شغل و کار جناب عالی است بمقتدر داخل بودن در عمل و ضائع
 نمازند اوقات بهر نماید مستم شود و همیشه باید درستی و کالای صدق
 و راستی با انجام خدمت قیام شود مسجج نتایج خوب و ثمرات آثار مطلوب خواهد
 باش تا صبح دولت بدر شرائط و وسائل تنجیحی سعادت بخیر مستی بر فضائل
 علمی و اخلاقی است و شکر خدا را که در این هر دو مرتبه جامع و کامل و برادران
 و همکاران فائق و ممتازید و مجد الله بهر انضرب حال پس نقد مادیاری بنا
 بر این چون مقدمات کار خوش و دلکش است انشاء الله نتایج هم تابع آن
 خواهد بود و مخلص نیرد و پستانه و باقضای خلوص مودت برای تاکیه عرض کنم
 که قدر آن استعداد و جوهر ذاتی را بداند و در جبرار و ظائف خود نهایت
 ثبات و استقامت و امانت و دیانت را امر اعادة نمایند و فطرت سلیمه را با عملی

که طایم عقل و درایت نیت آلود و نفسه نماید تا باید افضل و عنایت الهی چری نگذرد
 که آن دوست شفیق خود را نائل بشود عایه و در کمال ترقی ببینم و جان و روانم
 مسرور و شادمان شود

پدری به پسر خود

فرزند عزیز من بگردد و اُسلوب مضامین مُرسلات شام تا زده بخوابد
 آهنگ خوش و روح جدیدی پیدا نماید و می بینم که نسبت بکافیه های سابقه
 الفاظ احسن و معانی آیین است و رونق و طراوت آن دلیل بر این است که حالا
 دیگر حلاوت علم و ادب را که غذای روح است با ذائقه و جان درک کرده
 و بنا بر این اگر من هم در این موضوع چیزی می نویسم مطلب تازه نیست بلکه بی حقیقت
 راجع به آن موری است که در ذوق طبیعی خود تان موجود است با اندکی
 دقت می توانید بفهمید که عالم شعر و انشا چه در عزیز و جلیل و تا چه انداز
 به عالم اخلاق ملگ و اندام میکند و دلیل طبیعی آن اینکه بزرگترین عامل

نیل انسان مکر است و برای آنکه شخص از روی حقیقت نقیصات تحصیل پند
 جوید چاره نیست جز آنکه با قوه تصور درک اشیا کند و یکی از مفاوین مهم برای
 تقویت قوای فکریه و حصول این اثر عظیم شعروا انشا است که دائماً طبع
 و عوامل نفس را بتصور و تبصر در امور عادت میدهد و در بطن و قوت آن مبادی
 پس بهترین نصیحت من بشما این است که حالاکه وجهه خاطر بر تحصیل مننون بدیه
 معطوف داشته اید در اعمال ذوق افعال نکنید و کثرت تفکرات احساسات
 عقلیه خود را ننویسید و مخصوصاً در انشا و مراسلات خود سعی نمائید که روز
 بروز بر روانی و رقت آن منتهی و ده شود و بهتر و شیرین تر گردد

فصل پنجم — در مزیلات ملا

پدری به پسر خود

فرزند عسکری من هرگاه و یادگار آن مساعی که در او ان طفولیت با
 نشو و نما قوامی عقلی و اخلاقی آن فرزند یگانه برآورده ام از صفتی به صفت محو
 و فراموش نمیشد و نصیاح پدران مرا که ز ذهن ساخت بدان عمل مینمودی
 حالا مجبور به اعاده تحصیل است سال قبل و محل این همه محبت و انفعال نبودی هر چند که وضع
 رفتار تو مرابی اندازه طول و مایه پس داشته ولی باز عهد ابوت میجست است که
 تا عسکر دارم آنچه میدانم بگویم و بنویسم باز با تو گفتم ام که مقتضیات
 هر سنی متفاوت و برای آدمی در هر فصلی از فضول زندگانی تکالیف و وظایف است
 که افعال آن مایه سعادت منتهی و انفعال آن جالب شقاوت و محبت است امروز
 سنین عمر شما بدو رسیده که باید کارهای طفلانه را وداع گفت شروع
 بجات تازه و اشغال دیگر نمایند زیرا که آنچه نسبت بسن طفولیت پسندیده و ممدوح است

برای سز شدن زشت مذنوم است در حق او کج و در حق تو دم در حق
 او نشد و در حق تو پستم فکر کن که حالا دیگر چه در برای تو عیب است
 که از وظایف خود غفلت کنی و در مدرسه از سایرین باز بجائی تمام شخصیتی
 و سعادت نهایی آتیه تو تابع همان فکرهاست اولیه است اگر در این سن که
 صبح زندگانی است خود را و ادوار بکار نمانی و مواقع حاضر را که در تصرف
 ضائع کنی شک نیست که مستقبل تو پر از رنج و الم خواهد بود و آنوقت ناچار بواسطه
 نقصان علم چهل و ناهدانی کمال خواهی یافت ای نور چشم من بجز از کشته
 ندروی هر کاری در بدایت شروع بنظر شکل آید ولی همیشه شخص مکتب
 معاد شود رفت رفته آنرا آسان خواهد یافت منبع سعادت و سرچشمه حیات بود
 و بحکیم عقل و عادت دادن آن بحسب فضائل است و این عادت و تمرین بدو و تربیت
 حسن و جد و پرهیزی در خاطر ایجاد نماید که آنرا با هیچگونه لذائذ مادی متعلقه
 نتوان نمود و شخص عاقل باید همیشه کاری خستبار کند که مایه استرازدن و جان

و برب راحت ز روح و وجدان باشد فانت بآئینس لا باجم انسان بالآخره

اگر مایل بشرف و افتخار خود و مسرت و رضایت من هستی باید شب و روزی و

چند نمائی که اوقات تلف شده را تلفائی کنی و قوای معنوی خود را بعلوم و حقائق

تربیت نمائی

پدری به پسر خود

فرزند عزیزم با کمال امید و آری که بوضع رفقا و طرز

کردار شما داشتم این هفته رفیقه حضرت عمو جان که بر عکس تصور من دال بر سوء

سلوک شما و عدم خشنودی ایشان بود در این نهایت متأسف و متأثر نمود و در

ظهور اینگونه اخلاق با توقع و انتظاری که بذکار و فحاشات شما داشته و دارم

بکلی مخالف و مباین است در این ایام تعطیل مقصود من از فرستادن شما بمحضر

حضرت معظّم له این بود که بحسن خدمت و قیام بواجب چاکری آنحضرت کسب

شرف نمائید حالا بدینجهان معلوم میشود که سبک و طریقۀ خود را بر خلاف میل

و سلیقه من تبار داده چنین نعمتی را فدا نمایند و در طاعت او امر آن جو
 کرامی عقل و تدان میسمایه ما کجایم در این بحره تفکر تو کجائی پیدا کند که آن
 پیر و عزیزالت در چنین سستی که فرجهش ناتوان و میل و قوایش و نصف
 و تحلیل است محتاج بر اعاده و مداراست و در این حال از مثل شام جوانی بسبب
 کجاست و ناسمهانی زشت و ناروا اینک برای اتمام عجب میگویم که اگر تغییر
 این اسلوب با صواب بهمت بخازید مجبورم که این سعادت را از شما سلب نموده
 بیش از این توقفتان را در آنجا اجازت میدهم دیگر مختارید و مستطرم که بهیسم
 بعد از این و نه اعمال شایسته و منوال خواهد بود

یکی از دوستان

قربانت شوم جامه معتقدات این بنده از رنگ تزویر و تقلب ببری است
 و اگر زنگی پذیرد همان رنگ صدق و صفات ما نیم و نوای سینوائی
 از این جهت جای عجب نیست که از یار و اختیار کناره گیرم و زاویه غلت

اختیار کنم چرا که آنچه از این بنده متوقفند دست فطرتم ازان تهنی است
 و آنچه که بنده واجب آنم بطبوع طبع نیست کجا روم تجارت بدین
 کساد متاع اگر چه بلکه گذاری و شکایت چندان متقد نیستم ولی
 اجمالاً عرض میکنم که آنچه نسبت به عالم محض و دوا میسر نمودید لاف
 کراف بود و اگر بی ادبی نباشد کیسر خلاف و بی محل آسف است که بآن
 رسوخ و اعتمادی که با لطف آنحضرت داشتم همیکه مقام عمل و فعلیت بین
 آمد بکلی مخالف آنچه مرا کوز ذهن بود ظاهر شد و آن همه انسید مبدل بیا
 گردید تقاعد این بنده از شرفیابی بحضور محترم نه بواسطه سواد و آب است
 بلکه علت آنست که ظهور بیماری از طرف دوستانی که دم از مهر و وفا میزنند
 در وجود این بنده بی اندازه مؤثر و کارگر است و معلوم است همینکه
 در رُوح و ضمیر تأثری دست داد دیگر قدم پیش نمیرود و بطبع مول قابل
 معاشرت و معاشرت نیست آن بنده اقلوب تمل کاتمل الابدان

با عقاید بنده مراد و معاشرت از دو نوع خارج نیست یکی علاقه مجزود داد
 معنوی و دیگر خلطه و ارتباط ظاهری اما رتبه و مقام اول را اعلام و تأیید است
 که هیچ چیز بهتر از احساسات درونی کاشف آن نیست و هرگاه در این موقع خلطه
 و آثار اتحاد و مفقود باشد ترک مراد و اولی و ارجح است زیرا که آنچه مختلش
 بر خاطر گران است شاید انوری است که مخالف توقع و انتظار باشد اما
 ارتباط ظاهری آن هم در صورتی جائز است که اقلاً حد و مقامات محفوظند
 و الا گوشه انزوا و حالت انفراد را باید نفی بزرگ شمرد و بدنام نشانه
 بُرد خلوتی که بر آرام نفسی دُور از خویش نهیمن دُوری از ابناء جهانم پُرسا
 بامیه این احوال گام این است که این بنده از همه کس در مراتب ارادت بشمار
 قدمم ولی تا وقتیکه آثار یکرنگی پیدا باشد و محبت را به بیمیری و تواضع را
 بخوت مغایلی نمایند

راجع بمکتوب قبل

قربانت شوم دیروز برای ضربه و رتی بمنزل حضرت .. فتره
 بودم با حالی اندوهگین و خاصه سی درهم مرا پسند حضرت عالی را ارادت
 دادند که بطریق عتاب بایکدینیا نمائی بایشان مرقوم داشته بودید زیارت
 آن زتنایه تعجب بنده است بلکه همه دوستان جناب عالی را از مطالعه آن
 بهت و سکوت احاطه نموده و تحسینند که این همه تغیر و تشدد را بر چهره حل کنند
 صفای و ساده عرض میکنم قطع نظر از آنکه این طسره زو طریقته تندی و خشونت
 کلام مخالف شیوه و اسلوب قلم مؤدب حضرت عالی است آخر اساس پس و ماخذ
 اینهمه نکات سرزد چه از کدام بهیری صحبت میشود آید آیا عقل حضرت عالی
 با آنهمه ضور و نور آیت چگونه فسوس میبرد که در باره چنین فقی شفیقی که دلش
 مالا مال محبت است تصویری حقیقی نمائید آیا قلب محترم با آنهمه خلوص و
 صفا چگونه راضی میشود که چنین محبت صدیقی که وفا تخمی است رسته از
 گل او نسبت بیوفائی دهد قول بیدیل و دعوی بی برهان از هر کشنده

شود از حضرت عالی با آن منطق ضیح مسموع و مقبول نیست اگر این آدم شبانه
 دوستی و معاشرت نباشد باید اول نسبت نقصان هوش و درایت بحضرت عالی
 داد که چندین سال با او قدم زده و معرفت با خلاقش حاصل نفرموده^{اند}
 از اینها گذشته آفرین این است که متقدمین تجربه و حکمت گفته اند هر عداوت را
 سبب آمد پسند بنده که هر قدر فکر میکنم سببی برای فور محبت ایشان نیست
 بحضرت عالی بخاطر من نیکگذرد و این شکایات و حکایات را بکلی خالی از مسموع^{ضمیمه}
 می بینم اگر واقعاً دلیلی برای این رنجش و طلال دارید بصراحت و وضوح
 مرقوم فرمائید و الا روا بطل می شود و داد خالصانه که فی الحقیقه در خور احترام
 و تقدیس است و دانست که بغیر تصورات واهی مکرر شود درخت
 دوستی نشان که کام دل ببار آورد

یکی از اقوام یا دوستان خیلی نزدیک
 دوست مشفق مهربان من نه خسر و علوی گوید تو چون خود کنی

اختر خویش ابد مدار از فلک چشم بختی را چندین بار در جواب
 شکایتی که از روزگار منموده ای این نکته را عرض کرده و باز تکرار
 میکنم محنت و بدبختی از اموری نیست که در خارج موجود باشد بلکه شخص فی الحقیقه
 خود باعث حدوث و عرض آن میشود و امری که متفق علیه عقلاست این است
 که ما در هر حال باشیم خوشی و ناخوشی ما موقوف بر قوت و ضعف روح خودمان است
 این اجمالی است که تفصیل آن باندکی افعال منکر راجع و برای آنکه کلام را طول
 ندهم و بختا رب تسلیم زوم با کمال سادگی عرض میکنم هر چه شکر الطاف الهی
 بجانی آورید و این همه بجای شکر شکایت و کفران نعمت منزه نماید قدری نظر
 و فکر را بحال ایام سابق خود عطف و سوق دهید هیچ یادتان می آید که وقتی
 تمام آرزوی شما محصور بیل بحسنه فی ثروتی بود حال بفضل خدا مالک چندین
 برابر آید و باز شکوه از بخت خود مینماید کمالت و غنا با بدها بهی
 مدو و مطلوب است ولی تاحدی که روح در طلب آن خیر و سیر نکرد

و قوای عقلی آدمی را مانع صعود و براتب کمال نشود بجمده آنه ثروت بعد از کفایت
 و ارید قرضهای شما پرداخته شده و زندگانی شما مرتب است دیگر چه میخواهید
 برای آمال و آرزوهای بشری هم تصور نفس نمایند یک میزان و حد معینی باشد
 که همیشه بمنتی درجه مطلوب رسید بیا راند و راحت جوید پس بهتر آن است که
 عوض این همه انقباض و اضطراب که از منقطع تعلق با موجد جهانی حاصل شده
 قدری پروبال روح را منبسط کنید و فکر خود را دراز دیا و این ثروت صرف
 فرماید تا ضمیر بپایاید و عقده از خاطر بگشاید *اقبل الی نفس و شکل*
 فضائلها اگر این نصیحت متفقانه را قبول منم نمایند خواهید دانست که تمام
 سعادت های مادی و معنوی شما بتکمیل فضائل نفس و صفای درون و نورانیت قلب
 خودتان راجع و منوط است و روشنمان را بحقیقت شب ظلماتی غیبت

یکی از دوستان

بنایح بشه

خدمت جناب آقای دام اقباله العالی

راستی بچوقت از طرف حضرت عالی گمان اینهمه آثار بیوفائی نمیکردم و شاید
اگر بم علانیسم و معاينه میدیدم بحس خود نسبت خطا میدادم و بتصدیق چنین
تلاشی راضی نمیشدم ولی حالا خودتان بسبب حاجت و قیاس و قضایای
بجای الاناج غلط و سفسطه بنده را ثابت و معین و میبری خود را مدلل و مبرر
نمودید مخلص در موقع غیبت مسافرت برای خود صدیقی اسبق و شفق از
حضرت عالی بنظر نمی آید که او را از هر جهه راسخ الوداد و محل وثوق و اعتماد
بدانم و باین سبب در وقت حرکت با وجود عدم لزوم توصیه نسبت بسوئی بعضی
از امور خود خواش آید از حضرت عالی نموده و باعتبار سابقه دوستی اطمینان
کامل بیدل ملاحظت آنحضرت داشتم غافل از اینکه آنهمه دعوی بکلی خالی از
حقیقت و معنی است و ابد ابرافض بنده واقعی نگذاشته و معلوم مرا اعتنائی
نخواهید نموده و حال آنکه بنسبش بجهت شخص خودتان هم ممکن نمیشد میخواستید

برای اثبات وفا قلایکی از منسوبان یا کاشندگان را با نجاح آن بر کارید و بنده
 تا این حد از یاری و معاونت خود مأیوس نمائید از همه این مطالب گذشته
 آیا این کار رسم مودت و مقتضی صدق و رافت است که مخلص سرنا سرزمین
 مریض و بستری بودم چند آنکه امید نجات و تصور حیات نبود و هیچ وجه
 از چگونگی عالم تفقد و استغفار نفروید در کار منت نظر نباشد و زحمت
 منت خبر نباشد و باز همه را دم از محسوس و دوا نمیزید و این همه داد و بیداد
 میکنید با تمام این تفصیل ایستد بدانید که بواسطه این بی لطفی و
 عجز و بی آزار خاطر مخلص ممکن است ولی نمیتوانید قلب بنده را از ارادت
 ممنوع و یار شسته انقراض نمائید و با این همه مخالفت و لالازی که هر روز
 بطرزی تازه جلوه بروز میدید عوالم دوستی را از دست نمیدهم و پیوسته
 بر این عقیده ام که از هر چه هست گزیر است و ناگزیر از دوست
 از طرف یکی از رؤسای خانوادۀ بچوان محصلی

دوست عزیزم البته بطول زمان اینقدر در حال من تجربه
و امتحان کرده اید که رنجاندن قلوب اعظم عیوب و آزردها را بزرگترین
کبائر میدانم ولی این ملاحظه و دقت تا وقتی است که کار بدو ن زبان
برآید و از فرد بستن زبان هم ضرر متصور نباشد و الا بحکم لزوم ارتکاب این
ثواب گردد و الزام سکوت غیر ممدوح و ناصواب آید این اوقات کج
تواتر و تابع از وضع تحصیلات شما مسموع میشود در مذاق دوستان کو ارا
و مطبوع نیست و هرگز نمیتواند خود را راضی کنند که با آن سموهت و منیت
عقل که در شما سراغ دارند به میمالاتی خاطر را از علم و ادب منحرف و بگو
و لعب منطف نمایند فی الحقیقه از مثل شما جوانی مستعد که با فکر صائب فہم
مطالب میکنید مستبعد است که خود از نتایج و خیمه و عواقب ذہمیه غفلتی
غافل و با آنہ حدت فہن و حسایت فوائد از طرف من محتاج نصیح و ارشاد
باشید از روی خیرخواهی و بخواب جمال مسنوسیم تا قوامی جوانی تمد و ہمسرا

و اسباب کار مساعد و بر وفق و لحاظ است فرصت را غنیمت دانید و غنیم
 علم و معرفت بدست آرید و آلا حاصل عسر میوه و گی تلف و عاقبت جوب
 حصول مذامت و آسف شود قدر وقت را نشناسد دل و کاری نگیرد
 پس خجالت که از این حاصل اوقات بریم

یکی از دوستان

قرابت شوم اگر چه تکلم بوجه و نصیحت با نفقه ان ذوق و فرحت
 کار و شعار بنده نیست آنهم در صورتی که خود غشا خطا و عصبیان و بندیرن
 و عطف اسقروا کج از دیگرانم ولی بواسطه فساد ارادت و اعتقاد ثباتی
 که با و صاف جمیل حضرت عالی دارم نمیتوانم خود را راضی نمایم که خدا نخواسته
 رفتار آنحضرت مایه تکذیب و تباهی شود و بصیت کرامت اخلاق آن وجود گرامی
 سکت و وهشی دارد آید از طرز و طریقه معاشه حضرت عالی با دوست محترم
 چندین ساله جناب خوب نمی شنوم و بالبداهه این قضیه گذشته

از آنکه در انظار خوش و دلپسند نیست بکلی منافعی حُسن رویت و سلامت نبی است
 که بندگان دیرین از مزایا و بجایای آنحضرت منتظر و متوقفتند علی الخصوص در باب
 چنین صدیق حبیبی که در جمیع موارد با قدم صدق و قلب خالص حضرتعالی
 یار مساعد بوده و درستی در وجود محترم مستلک و فانی است شایسته قد رخصت
 عالی آنست که بگیران در پس حقیقت و صفا بیا موزیدند آنکه خود رسم مودت
 بر نهیم و اساس پیغمبری فراهم کنسید تو بکنجوی عادت دیگر ننماید
 انصافش این است که این نوع رفتار از طرف سرکار سراوار نیست گذشته
 از آنکه آزر دادن قلوب دوستان ثابت الوداد مخالف آیین و ادب است
 رد ابط و دوستی نفیس تر از آن است که شخصی مثل حضرتعالی بقطع آن منعی
 شود نتوان زدوست دادن سر رشته و فارا

فصل ششم — در مُراسلات طلب

یکی از دوستان در خواست قرض

تاریخ ششم

خدمت فی موهبت جناب . . . آقای . . . دام اقباله العالی
 گذشته از آنکه گفته اند خانه دوستان بر دُوب و در دشمنان کُوبِ حم
 مخصوصی که در جمیع موارد از طرف آن وجود محترم نسبت باین بنده مشمول
 بوده خود بهترین وسیله است که همیشه برای رفع مشکلات بذیل عنایت
 عالی توسل جویم و از ملاحظت آن حضرت استمداد همت نمایم چنانچه
 خاطر کرامی مسبوق است چندی است علاوه بر نامساعدیهای روزگار
 علت مزین نیز خرب لایققت وجود بنده گردیده بطوری که از ابتداء
 سال ملازم بستم و از سهت ضعف قادر بر حرکت نیستم در این صورت

از آنکه در انظار خوش و دلپسند نیست بکلی منافی حسن رویت و سلامت نبی است
 که بندگان دیرین از مزایا و بجایای آنحضرت منتظر و متوقفند علی الخصوص در باره
 چنین صدیق حبیبی که در جمیع موارد با قدم صدق و قلب خالص حضرتعالی
 یار مساعد بوده در راستی در وجود محترم مستلک و فانی است شایسته قد رحمت
 عالی آنست که بدو گران در پس حقیقت و صفا بیا موزیدند آنکه خود در رسم مودت
 بر نهیم و اساس پیروی فراهم کنید تو بکنجوی عادت دیگر نهاده
 انصافش این است که این نوع رفتار از طرف سرکار سرزاد ارادت گشته
 از آنکه آزر دن قلوب دوستان ثابت الوداد مخالف آیین الوداد است
 روابط دوستی نفس ترا از آن است که شخصی مثل حضرتعالی بقطع آن رضی
 شود نتوان زدوست داد و سر رشته وفاراد

فصل ششم — در مُراسلات طلب

یکی از دوستان در خواش قرض

تاریخ ششم

خدمت ذی موهبت جناب . . . آقای . . . دام اقباله العالی
 گذشته از آنکه گفتند خانه دوستان بر دُوب و در دشمنان کُوب هم
 مخصوصی که در جمیع موارد از طرف آن وجود محترم نسبت باین بنده مشمول
 بوده خود بهترین وسیله است که همیشه برای رفع مشکلات بذیل عنایت
 عالی توکل جویم و از ملاحظت آن حضرت استمداد بهمت غایم چنانچه
 خاطر گرامی مسبوق است چندی است علاوه بر نامساعدیهایی روزگار
 علت مزج نیز خراب لایسنت وجود بنده گردیده بطوری که از ابتدای
 سال ملازم بستم و از شدت ضعف قادر بر حرکت نیستم در این صورت

دیگر معلوم است حال از چه مشوار و بناگفته حکمان که دِلِ مَن کَانَ مَن
 غَرَّتْ نَفْسٌ وَ ذَلَّ الْحَاجَةُ رُوْزْگَارِ مِ چگونَه سخت دناگوار است
 ترا حکایت ما مختصر بگویش آید که حال تشنه نبدانی ای گل سیراب
 هر قدر رقص و رگرم دیدم ما جسدای احوال را جز بان یا شفیق که قلب
 مهربانش مظهر بر نیکی و دلبخونی است نمیتوانم عرض کنم این است که
 در این موقع از لطافت آن حضرت با نهایت نخلت و شرمساری هسته‌ای
 مساعدت و دستگیری مینمایم هرگاه مبلغ تومان بفرمایند
 قرض برای این بنده از سال فدا نماید حال در هم جمعی مجموع شود و
 در دینوائی آنها را امری باشد امید دارم همیشه که بفضل الهی
 کسالت مزاج تسکین یابد بگذارم استرداد آن بتوبی اقد علی‌ای حال
 دل و جانم همیشه مهربون ملاطفتی آن وجود گرامی بوده و هست و تا
 دارم حضرت را چاکر و بنده متکرم

جواب مساعد

بتاریخ شمس

خدمت ذی شرافت جناب ... آقای دام جلاله العالی

ز بی بخت مساعد و حسب اطلاع کاکمکار که از طرف با شرف حضرت عالی

بر جوع فیه یاشی افتخار یا قسم فی الحقیقه آنچه را که میتوان حاصل و فایده

زندگانی دانست همان موفقیت با نجاح مصالح و انجام مهمات یاران است

و بندگان با ارادت را هیچ سعادت بی بالاتر از آن نیست که بتواند در مورد

دوستان شفیق نائل بقتدیم خدمتی شوند امیدوارم که خداوند بآن

وجود محترم لباس صحت پوشاند و عارضه **اج** اصلاح و علاج شود از

عدم مساعدت ایام ابد افسرده بشاید و اگر کمال بر چهره خاطر محترمانه ننشاند

مشکی است معروف که روزه کار را بر سه طور بگیرند میگذرد و این سه

در یکی از کتب عربیه دیده ام که **وما تنفس الا حیث یحبها النفس**

فَإِنْ طَمَعْتَ تَأَقُّتْ وَالْأَتَقْتُ بِكَ كَالْتَّكْرِ مِثْلِي رَاكَ خَاسِئَةً يُودِيكَ نَفَا
 دِشْتَمُ وَابْتِهَ بَاكَ مَرَاتِبَ خُلُوصِ بِنْدِهِ كَامِلًا دَر مَحْضَرِ آن حَضْرَتِ مَعْلُومِست
 در این قبیل موارد نباید از ارجاع او امر که دل و جانم برای اطاعت آن
 حاضر است مضایقه از فیوضات خدمتگذاری محروم نمائید

جواب غیر مساعد

خدمت فیسادت جناب ... آقای ... دام قباله العالی
 چگونه سرزنجالت برآورم بردوست که بعد از مدت ها که بر این بند
 منت نهاده و بر جوع خدمتی افتخار کنم داده اید بد بخانه و بحکم اضطرار چا
 از عرض اعتذارم گان نمیکنم بر حضرت عالی مستور باشد که انجام نمید
 و اطاعت او امر آنحضرت برای این بنده شریف ترین آمال و فاضلتین
 اعمال است و نعمت و موهبتی را فوق آن تصور نمیکنم ولی باینکه کمال ناست
 که این اوقات علاوه بر مصارف معمول متعارف برای این بنده مخارجی

فوق العاده پیش آمده که بگفتی دست تنگ و عرابه لکنت است و بعبارة دیگری
 آنچه مایه انبساط است در بهاد نیست پس چاره ندارم جز آنکه با کمال اندو
 و دل معذرت بخوابم و از عدم موفقیت خود با انجام مهم حضرت عالی تر
 شرمندگی و انفعال بشم هرگاه در این موقع بیان ماجرایی احوال شخصی
 غیر از حضرت عالی نبود احتمال میدادم که این عناوین را حل بر غرض
 نماید، لی چنین اوضاع عالم بر آنحضرت مجهول و نهفته نیست یقین دارم که عذر
 مقبول و پذیرفته است اقبلی خالص برای سلامت و سعادت آن وجود گرامی
 ادعیه خیریه تقدیم میکنیم و امیدوارم بزودی عافیت عود نماید
 و رفاهیت حاصل آید

یکی از وزراره در اسپتد عامی شغل و خدمت

بتاریخ ششم

حضور مبارک حضرت ... آقا ... مد ظله العالی

با وجود سابقه معرفت و اطلاع کاملی که حضرت اجل عالی را در باره این
 بنده حاصل است گمان نمیکنم برای معرفی خود چند آن محتاج بکلمات
 باشم همیشه در برای تذکر خاطر مبارک اختصاراً عرض مینمایم که این
 بنده در تحصیلات معموله خصوصاً رشته راجعه بحجاب و دستداری تنها
 زحمت کشیده و صرف اوقات کرده ام و اینک برای اینکه وجود منشاء
 اثر و ثمری باشد و عسر به بیکاری و بطالت ضائع و تلف نشود در صد آسم
 که بقصدی شغل و خدمتی افتخار یابم هرگاه بمن همت آنحضرت که وجود مقدس
 مایه فیض و برکت است در یکی از شعب آن وزارتخانه خلیفه کاری معین
 شود که ملائم و مناسب بایاقت و اهلیت این بنده باشد و وسیله آسایش
 و رفاهیت گردد و مورد ثنایت شکر گذاری است امید دارم با مقتضای
 صدق نیت و پاکی طویتی این مسؤل را قبول و بشرف خدمتی منتهی
 خواهند نمود

بریس کی ازادارات در طلب شغل تجیہ سپر خود

بتاریخ شہسہ

حضور محترم جناب آقای دام اقبالہ العالی

ہرچہ این بندہ پیش ازیک مرتبہ آنہم بخواہش رتہ شرف بمحض محترم عالی

نخستہ ام و سابقہ رابطہ در میانہ حاصل فیث و لی ہمان مختصر ملاقات

بندہ را چندان مجذوب مکارم شیم آن وجود مسعود نموده کہ قلب و ضمیر

مملو از ارادت و بندگی است و حضرت مولی الموالی سلام اللہ علیہ

فاذا احببتم الرجل من غیر خیر سبق منه الیکم فارجوہ نظریہ پیہڑی

کلام مستین با کمال استظہار عرض مینماید کی از بندہ زادگان کہ

بیت سال از سپنین عمرش گذشتہ و بدایت شروع او برشتہ زندگی است

این روزما از کار تحصیل مقداتی فراغت جستہ و برای آنکہ وجودش

ضائع و باطل نماند با عسہ می جازم و رانی ثابت شائق و مائل است کہ

متمنه بی شغل و مسدود رفتنی باشد بنده نیندر این شوق طبیعی او را منتهم نمرد
 از حضور آن حضرت که وجود مفیدش مایه دلگرمی و امید است استعدا
 یماید که هرگاه در آن اداره محترمه محلی خالی و مناسب موجود باشد او را
 بخدمتی لائق مفتخر و بنده را بیدل این عفو و رحمت فریاد
 بکی از دوستان در مطالبه طلب خود

بتاریخ ششم

خدمت دیشرافت جناب . . . آقامی . . . دامت اقباله العالی
 نمیدانم چگونه و بچه زبان شرح اعتدال حال و اختلال امور خود را عرض
 نمایم که مایه فساد دگی حضرت عالی نشوم بخشی کار و بد بخشی روزگار مخلص
 این سنده بهترین دلیل است که با آنکه در موبق آن حضرت سرو جان را
 نتوان گفتم که مقداری هست و هرگز بطیب خاطر دل خود را رضی ننوا
 تقاضا و مطالبه نمیتوانم نمود این روزها کارهای بنده طوری کزدم

و چندان پریشانی و دست یکنی مندا هم است که مجبورم برخلاف میل و نحو
 عرض نمایم که مختصر و جی را که چندی قبل تقدیم خدمت نمودم سرگاه برای
 حضرت عالی ممکن است مرحمت فرماید که شاید در این موقع برای در دیا
 احتیاج در مان و علاجی باشد هر چند که از این مطالبه بی انداز و خل
 و منفعل منی از آنجا سیکه میان بنده و جناب عالی حدالی و بسینوئی نیست و
 مایکی از وحیم اندر د و بدن یقین دارم این تقاضا که از روی ناچار
 و اضطرار است مایه کدورت و بر سرزن و ابط مودت نخواهد بود
 و هرگاه بهم عجله نآید آن برای حضرت عالی میسر نباشد تکلیف لایطاق
 نینمایم و راضی نیستم خاطر محترم را برای تهیه آن رنج مندا
 جواب کاغذ قبل در خواش مهلت

بتاریخ . . . شمس . . .

خدمت ذی سرت جناب . . . آقای . . . و ام اقبال لعلی

رقیه محترم که بازبان محسره و ملاطفت نسبت بطلب خود از این بنده شش من
 مرقوم فرموده بودید زیارت شب بجان عزیز خودتان از تعویق در ادا
 آن بی اندازد تشرین طال و انفعالم و شاید در این مدت که بارادت آنحضرت
 مفتخرم بر حضرت عالی کشف شده باشد که این بنده ایفار بوعده و استیفا
 دیون را از هر تکلفی اجتناب و از هر تخلف از قول راجح دنا نم میدانم و
 در این حال معلوم است اگر در ادای مبلغی که بحضرت عالی مقصد و ضم بخیر
 شد بواسطه عدم استطاعت بود و چنانچه حالا هم با وجود نهایت استعاضی که
 در استرداد آن و آزادپا حق ذمه خود نمودم ممکن نشد و ناچارم که با
 چندی از آنحضرت که همیشه شمول الطافش بایمید و اری ارادتمندان است
 استمدادی ملت غایم و چون باید این روزها و جی برسد که وعده آن بزرگوار
 امیدوارم زیادتاً بخیر نغیثه و برودوی از خود رنق شده ساری غایم از مرهم
 مبدوله آنحضرت همیشه دل و جانم ممنون و متشکر است

یکی از دوستان در خواست وصول طلبی

بتاریخ ششم

خدمت جناب آقای دام جلاله العالی

سوابق ملاحظات حضرت عالی و بهر ای و مساعدتی که همیشه با قضای
قلب سلیم و نیت صافیة نسبت باین بنده خودتان مبذول فرموده اید محترمت

که باز برای طلب مساعدت خاطر محترم را مایه مضاعفت شوم

جناب چندی است از طهران بآن خطه مسافرت نموده و فعلاً

در آنجا ساکن و متوطنند مدت زمانی است مبلغی از این بنده بعنوان قرض

گرفته و جزئی از آن را پرداخته اند ولی در تأدیه بقیه آن بدون هیچ علت

ممانعی و متعلّق چنانچه چند فقره حواله را نکول نموده و معاذیر غیر موجه معتذر

شده اند اینک قبض ایشان را لقا ایفا نموده از آن حضرت متمنی است که

در وصول ایصال این طلب بهمت و معاونتی مبذول دارید امید دارم

چنانچه همیشه در ارجح مستحیات این بنده موافقت نموده اید و در آن
مورد نیز مضایقت نخواهید نموده از لطاف قلبی حضرت عالی ما دام النعم
مستفاد بوده و در قسم

فصل هفتم — در مراسلات شکر

یکی از دوستان در شکر از مناعت و تضرعی

بتاریخ . . . شهر . . .

خدمت جناب . . . آقای . . . دام اقباله العالی

بر قدر زبان بشنای جمیل گشایم و از بذل رافت و ملاحظت حضرت

عالی در خصوص مبلغی که بسموان قرض است عا کرده بودم اظهار تشکر

نمایم بنور در موقف عجز واقف و گرم انصاف بودم متعرف آیم بقصود

و فی الحقیقه یاران واقعی و رفیقان موافق را در اوقات ابتلا که ادوا

قلوب محتاج باد و یه و کدورت احوال مستلزم تصفیه است میتوان خشنا

والا در غیر این مواقع همه خود را یاران ندیم و اخوان ندیم میمانند و لاف

یاری و یاور میزنند آری قلب این بند و با همه خود و مجود است اینقدر

احساس میکند دوستی حقیقی نادر و کمیاب و همین جهت همیشه یافت شد
 قدر آن مستقیم و وجودش نفیس و محترم است. بتی مطالعه کردم
 نقش عالم را زهر که در نظر آمد بحسن ممتازی بدون ظاہر سازی
 عرض میکنم این مساعدت و معاونت حضرت عالی که منسبی از خلوص
 و داد و سلامت نیت بود ذمه این بند و را مدیون تشکری داشته که
 هرگز از عهد و ادای آن بر نیامد همیشه رست که دل رین استان است
 و یادگار آن از ضمیر محو نشود و بتبدل ایام و اعوام تفسیر و تحول نیابد
 یکی از رؤسای ادارات در تشکر از معاونت نیل ثغبی
 بتاریخ ... شمس ...

خدمت ذی شرافت جناب ... آقای ... دام اقبال العالی
 چگونه زبان و بیان مدح دشای آن وجود محترم با طق و منطق نباشد که با وجود
 آنکه مبداءم وقت عزیزمان ائمن و اشرف از آن است که بعنایت و

اہتمام در موضوع حسیری مثل کار بندہ صرف مضایع شود اینکہ بذلل طقت
 و بٹ کرمت فرمودید تا یمن عنایت حضرت عالی در آن و زار تحائف جلیکہ
 بخد متی لائق کہ خود مایل و مشتاق بودم نائل و منتظر شدم و فی الحقیقہ آن
 ذات کرامی را کہ جامع خصال خیر و مروتی بردار صدق و صفاست بحر
 جزیل در ہمان صفای طہیت و نوا یای صادقہ است کہ ضیع و شریف را
 از بروزات و آثار آن حظ و اندر ہمہ را سپرد و ضمائر مملو از ارادت و
 مفتون مکارم اخلاق آنحضرت است امید دارم بشکر از مرحمت مبدولہ خدا
 خود را طوری انجام دہسم کہ وساطت و مدخلکہ کہ در کار این بندہ فرمودید
 مایہ زید سرت و خوشنوقی حضرت عالی بشہ تمہنی است عرض تشکرات خالصہ
 پذیرفتہ و احساسات خلوص عقیدہ تم را بکن قبول عقی نسید
 یکی از دوستان در تشکر از تفتد و مہربانی او
 عترات شوم ہنوز در حال نقاہتم و ضعف سستی باقی است بطوری

که نمیتوانم درست قلم بست بگیرم معذرا اولین دفعه آنرا برای ادای تشکر
 از ملا طهتای کرانهائی که در استداد ایام مرض این بنده معطوف فرموده
 روی کاغذ سیرم هرگز مراحم حضرت عالی را که بهترین علام حسن سریرت و شای
 از صفارنیت است فراموش نمکنم و اگر همه صفات عرایض خود را حاصل نفع
 شکر قرار دهم هنوز حق آنرا بجا نیاورده ام زیرا که شخص بنحور را بزرگترین
 وسیله تخفیف درد تسکین قلب همین است که بسیند از نظر دوستانش محو
 نشده و مورد تفقد و عطف آنهاست هر چند که وجود محترم همیشه بشامت نفس
 کرامت ذات جاب انس و سرور و دافع هسوم از قلوب و صدور بوده اند
 قدیم الایام محسن و داد انحضرت مطئن و معتقدم ولی در این چند ماه که گرفتار
 آلام و مقام و بالون حائل و دمع سائل ملازم بستر بودم بخوبی دانستم که خل
 موافق کسیت و معنی دوستی چیست و حالا اگر عرض کنم که آن گویا هر گرامی
 این معنی از گوشتان اخذ بقدم و اوکی بغضیل و مکرّم است از روی تجربه و

خبرت عرض کرده ام و اگر کسی انکار کند بقول عو کها علی الخبیر سقتم میگویم
و دعوی خود را بدلیل و برهان ثابت میکنم باری با حرارت ارادت از الطاف
آن حضرت اظهار استنان مینمایم و باین اعتماد و اعتقاد و دلخوشم که
تا وجودم هست خواهد بود وقت در ضمیر

بیکلی از دوستان در شکر از صدق مودت او

بتاریخ ششم . . .

خدمت جناب . . . آقامی . . . دام اقباله العالی

اگر یک یا هزار صفحه بنویسم حاصل آن یک کلمه بیش نیست و آن این است که بنیان
ارادتم در آن حضرت مستحکم و قلب و روانم از مودتهای مستعد و بحقیقت خضر
عالی مهربون تشکر و اتمان است و بدون تعارف عرض مینمایم آنقدر در خوبی
افراط و تبانی نمیفد باید که مخلصان حضرت اگر تمام عمر را بر شکر نعمت
صرف و وقف نمایند هنوز فضای حقوق نگرد و دین خود را آدا نموده اند

چیزی که بیش از همه بده را هستند و مجذوب ذات شریف داشته این است
 که اعمال آن همه از روی صدق و صفا و خالص از ریب و ریاست بدون مایه
 تلقانی بذل در محبت و بی تحمیل منت تحمل رحمت میفرماید و همین جهت عیسی چون خودسازی
 و تصنیع در وجود گرامی نیست اشخاصی که با حضرت عالی سابقه معرفت ندارند کمتر
 اتفاق افتد که بتوانند در آیامی قلیل با سرکار ما ناپس شوند و پیوند دوستی گیرند
 ولی همیشه پس از چندی معاشرت و معاشرت بحقیقت حال بر بخورند در وجود محترم
 محمود فانی میشوند و زبان بتعظیم و تحیل میگویند باری کار بد گیران ندارند و آنچه
 خود احساس میکنم این است که این قلیل عوالم مودت و یگانگی نه نقطه نعمتی بزرگ
 بلکه همه مایه حیات و غذای روح است از خداوند استدامه آنرا سال و نیاورم
 یکی از دوستان در شکر از تفقه او

بنا بر خ شهر

خدمت ذمیرت جناب . . . آقای . . . دام قباله عالی

با آنکه ملازمت بتر بیماری بزرگترین صدمه و گرفتاری است بیفته و در گذشت
 و واسطه تفت و عنایت حضرت عالی گشته کلمات نوبه و تب که با بدها به مایه
 رنج و تعب است اینک برای بند و آیه و جد و طرب شد و بجهدی که
 بدو عالم نهم لذت بیماری را رقیقه گرامی در تفت و پریش از حال مخلص
 دلیل و نشانی خلوص عهد و ثبات ملاطفت بود و موجب اطمینان قلب بر هم
 کامله آن حضرت گردید و در حالتیکه در بستر ضعف و ناتوانی بودم چندین
 در طبیعت احوال اهتراز و مسرت نمود که یکبار ه همه در دما تسکین یافت
 و بایه شغای جسم در روان شد و حقیقه در مواقع تقم و الم یسج نعمتی بالاتر از بد
 الطاف و دوستان خالص لهشته و احبار صادق الطویه نیست زیرا دلیل بر آنست
 که شخص از خاطر فراموش نشد و در حال ضعف و درماندگی یاران شفقتی دارد
 که بر زخم دردش مرهم عنایت میگذارند و مایه تشفی قلبش میشوند و بگونه بند پرور
 لهسته حق آن وجود محترم است که جامع حسنات و مجموع فضایل و مکارمید

این بنده سینه بجا دبه مهر و عطاوت حضرت عالی قلم بدست گرفته بوسیله این

مختصر از صمیم قلب عرض تشکر می‌نمایم

یکی از دوستان

بتاریخ . . . بشد

خدمت ذی‌شرافت جناب . . . آقای . . . دام‌اقباله العالی
تصور تصدیق آن وجود محترم این بنده را از عرض عرائض که بر استی بزرگتر
وظائف و فرائض است غالباً مانع و باین جهت نه و ماها میگذرد و نابل
با دای تقیف نمی‌شوم و حامی بینم که اگر بخوابم این تصور را استمرار دهم کجا
از تقدیم مرا هم بندگی محروم و مجبور می‌انم و این خود دینی عظیم و تقصیری جیم است
زیرا که ملاطفت‌های آن وجود گرامی طوری نسبت باین بنده دیرین مشمول و مندوب است
که هر قدر صورتی معنی بندگی و تشکر آن پر دازم باز خود را قاصد و فائز
یابم این است که توسط این مختصر بعضی مراتب ارادت برای خود کسب افتخار و

سادت می‌نمایم تا بما نظر که قلب و ضمیرم پراز آن حقیقت و ارادتمندیست
بر حسب ظاهر نیز برسم معمول عمل کرده باشم و امید دارم که برای نیل و قوز بزرگتر
موقوفات محترمه عرض این ذریعیه بهترین واسطه و وسیله باشد

یکلی از دوستان

بتاریخ ششم

خدمت ذمیرت جناب آقای و ام قباله
مراتب عاطفتمای فلسفیه که از سوابق ایام باقتضای گوهر پاک و فطرت صافی
در باره فخلص دیرین خودتان بمنذول شده بوده و میفرمایند همیشه این بنده را
محرک و متحرک است که با دانه شکرانه و اجرانسه انصاف ارادتمندی پروازم
این است که با وجود آنکه از زمان حرکت تاکنون برخلاف مواجید مقرر زیارت
رقبه منقرضه ام بحسب رعیضه را از شرف اطمینان بندگی میدانم و بتقدیم ادب
خالصانه که تراوش آرد از غم و اندوه و حقایق و حقیقت روح و وجود دارد است خدا

قرین سعادت سینمایم و امید دارم همانطور که در ایام استفاضه از محضر محترم
 قلب و ضمیرم را از اثر بیانات عالیّه خود زنده میسازد و دیدگاهم بندگان از فیض
 حضور دور و مجوزم بصحبت های کتبی یعنی مرقومات ملک کبریا که راستی نفوذ
 و تأثیرش مثابه فیضان باران بهار است خاطر پرتانم را تا زگی و طراوت یابد
 کاتب حیات در لب یا قوت فام قوت

فصل هشتم - در مزیلات اعتدال

یکی از دوستان در اعتدال از تصور خدمتی

بتاریخ بشمار . . .

خدمت ذمی ملاطفت جناب . . . آقایی . . . دام قباله العالی
 نمیدانم روزگار تا چه اندازه غیر مساعد و ناهموار است که با وجود آنکه این
 بنده فضل اعمال خود را در موفقیت بنده مات و اطاعت او امر محترم میدانم
 غالباً از نیل باین آرزو محروم و محجوب میمانم و آنچه دلم خواست نه آن میشود
 چنانچه رفیقه گرامی که در آن بند و رابستوی کارهای راجعه بخودمان آویخته
 فرموده بودید وقتی رسید که گرفتار بیماری مستهکم مثل یل شد بدیخیت ضایع
 بود و باین واسطه نتوانستم بانجاح منتهی بایش حضرت عالی نائل شوم و حالا با اقرا
 و اعتراف مذنب و خطا دست توکل بدانام عبادت کرده و اگر از این

عفو و صغیر می‌نمایم و امید دارم این امور جزئیة نایه طالت خاطر محترم و سدا بواجب
 ملاطفت نشود زیرا که مرقومات حضرت عالی اگر بمطبیق عتاب و تخطی باشد
 در مذاق بنده از آن شیرین تر است که از زیارت آن بی نصیب بمانم

جواب کاغذ قبل

بتاریخ ششم

خدمت ذی شرافت جناب آقای دام اقباله اعلی
 هیچ از طرف حضرت عالی مستظر نبودم که باین بند که در سپهر پامی وجودم
 در مورد آن حضرت بجز خلوص طویتی چیزی نمیتوان یافت نسبت به میری دید
 و در عوالم ارادتم تصور تبدل و تغیر نمائید زیرا که آن رد وابط قبلی که بنده
 در آن حضرت حاصل است هیچوقت مربوط و مشروط بر نومات متداوله بین
 انسان نبوده تا اینکه اگر اندکی مخالف میل باشد که خود روی از دوستیهای

چندین ساله برگردانم و حقوق صحبت دیرین فراموش نمایم هزار مرتبه زین
 رای باطل استغفار از اینا گذشته معلوم است گاهی شخص طوری غرق
 گرفتاری میشود که در آن موقع توقع و تکلیف خارج از طبع و نصاب مقتضیات
 دوستی است چنانچه خود این بنده نیز با آنکه بزرگترین سرت خود را
 در آن میدانم که در مدت حرمان از حضور محترم عالی بر زبان کلمات تقدیم
 ارادت نمایم دیری است که بعقت خدا آن فرصت از نیل باین سعادت با
 بانه ام ولی علم الله که دلی و ضمیرم سرشار از ارادت و عقیدت است
 عهد من با تونه عهدی است که تغییر نپذیرد

یکی از دوستان در اعتذار از حدت و سوراوی
 بتاریخ ششم

خدمت جناب آقای دام قباله العالی

از کلمات حضرت امیر سلام الله علیه است که الحمد لله من الجنون

و صاحبانیدم و این لم بیندم فحسونه مستحکم دیروز در حال شنیدی وحدت که
 زمام اختیار از دست خارج بود از طرف بنده دیرین نسبت بآن وجود محترم
 جبارت و خطائی رفت و چون بخانه آمدم از سوادکوب و بمیل خلکی خود چند آن
 شرمند و منفصل شدم که بهما وقت خواستم شرفیاب شده معذرت بخواهم
 و طلب عفو و بخشایش نمایم دوری راه و گرمی هوا مانع شد میدانم که بطبع
 لطیف عالی با آن رقت و حساسیت فوق العاده که دار و از عسر انقضای
 بنده چقدر کمتر و متالم شده و بدبخانه بنده ترا قلم و زبانی که بدان وسیله
 اعذار جویم نیست همیشه را با کمال شرمساری بجزم و تقصیر خود استدار و
 اقرار می کنم و از آن حضرت که معذن لطف و عنایت است تقاضای صغیر و
 اغراض می نمایم انصافاً خیلی برخطا سهواً که ان است که عوالم محصور و دودار
 چندین ساله بیک تغییر حال تنبیر کند و خدا بخوانسته بخش و کدورت در
 بیان آید امید دارم باقتضای مکارم حشلاق فائز احوال این بنده را

از نظم محو فرماید و بر جسد اتم اعالم قلم عنوکید تا منسیر بر مایه سب

اسید و اری شود

یکی از دوستان در اعتذار از مکتوب نامائی

بتاریخ شه

خدمت ذیلاطف جناب . . . آقای . . . دام اقبال العالی

این چه دیوانگی و حسنون بود که در موضوعی نالائق بنده و از احوال طبعی خارج

کرد چند آنکه خاطر یار محسب بانی را بنی هیچ سببی آزرده و ملول حستم و آقا

اگر هزار زبان شت و نفست بگشاید و مورد همه قسم ملامت و عقاب منسیر یابد

مستوجب آن و صد همنه ار چند انم و آتی با این همه حضرت عالی نباید بخلیات

امثال بنده خورده گیسید و از غرائض بمعینم که قابل ملاحظه و اعتنا نیست

افسوده شوید زیرا که طبع ملول هیچوقت اقوال و اعمالش از روی فکر و خفا

نیت و با مران بعد نماند اگر انشعرا ادب دور شود و همه را لغو و یاد

گوید علی ای حال این بنده بظای خود مسته و معترف و با خلاق حضرت عالی نیز
 آنقدر معرفت دارم که بتوانم بعبود و کربتان اُمیدوار و متقد بشم این است
 که برای آنکه بسرعت طاعتی را که عریضه سابقه ام در قلب محترم احداث نمود
 از صفحه خاطره گرامی بشویم تعجیل در عرض اعتذار میکنم و تمنیم که شیرینی عفو
 اغماض را بیا د آورد و تلخهای بنده را فرا بوش فرماید جفا و جور تو را
 بی کفن یارا

یکی از دوستان در اعتذار و تبرؤ از تقصیر
 بتاریخ ششم

خدمت جناب . . . آقای . . . دام قباله العالی
 با آنکه همیشه برای خود بزرگترین نعم و مواهب را در آن می بینم که از طرف
 با شرف عالی بار بجاج خدمتی نائل و بهتقدیم ارادتی فائز شوم نیدانم تا چه

و این موافقت را فاقه و عادمم من ذا الذی صیفر اوراقه
 طراً و یبلغ کل ما یختاره فی الحقیقه بنی اندازده مول و تا ستم که ببد
 از سالها انقباض و آرزو حالاکه بر حسب اتفاق عطف تو بجای من نموده
 و بر جوع من مایشی مشغول داشته اید از سورخط وقتی است که منی دستم
 و بد بخانه تنیه و تقدیم تمام مبلغی که من نموده اید متذکر من نیست ولی
 برای اینکه از نیل و فوز باستمال اگر گرامی بالمره محروم نمائده باشم
 نصف مبلغ مرقوم را دست و پا کرده ایفا و داشتم و از عدم انکال آن پند
 ملول و متأثرم ولی بهنقد مطمئنم که قلب حضرت عالی بر صدق عنضم
 گواهی این ذبا و فوراً اطلاعی که بخلوص ارادت این بنده نسبت بخود
 دارند اعتذارم در محضر محترم مقبول است و آنرا حاصل برقصه و تصویر
 نخواهید من نموده

سکرا از دوستان در اعتذار از کاغذ نا ملائم

ورفع نقصیه از خود

شماره

ذی سرت جناب آقای . . . دام اقباله العالی
 آگاه خودتان بهترین گواه است که با آن دایمی که از روی حقیقت
 یت در میانه حاصل و با آن ارادت که نسبت بوجود محترم عالی در یک
 این بند مفسور و مجبول است بی اطلاعی از سلامت حالات گرامی چه
 اندازه باعث تشویش و تحذیش فہم است با این حال دیگر معلوم است
 که مدت مدیدی برخلاف توقع با انتظار و بحسبیری گذرانیدن چہد رمایہ اندو
 و طالع میشود این بود که یک مرتبہ با جوش و یغجانی کہ مستلزم خروج از حال
 طبیعی است عریضہ مملو از شکایت تقدیم نمودم ولی پست کہ وارد شد و رقمیہ
 محرمہ را رسانید از فرستادن ذریعہ سابقہ بی نہایت نخل و شہ ساز شد
 و اینک با ہزار زبان اعتذار میجویم ہر گاہ است و از زمان بحسبیری و

اشتهاد درجه کزانی این بنده را تدری صورتی و تأمل نمائید خواهید داشت
که حدوث آن حدت و شدت امری عارضی و خارج از اختیار بوده و مندرم
خواهید داشت پستی است بعد از این و لکن با کمال اختصار بهم باشد بنده
از مرقومات خود بی برنفسه مایند

یکی از دوستان در تبریز و آن تقصیر

بتاریخ ششم

خدمت ذی شرافت جناب . . . آقامی . . . دام اقباله الهی
بر یارت مرفوعه دلپذیر روح و ضمیرم مسرت و اهنرازیافت
راست گوئی بن مردود روان باز آمد و مخصوصاً اظهار عوالم محبت و طهارتی
که نسبت باین بنده نموده اید چون معلوم بود که از روی کمال حقیقت و
نهایت صدق طویتی است اثر کیفیت عجیب اخلاص نمود و در سپهر پایی
وجودم نافذ و موثر افتاد بلی احساسات و جدانیه بر آثار و بر روزانی حجت

که بیان آن سینه بزبان فؤاد و سان دل راجع است اینکه از مشام و قفل
 یا تصور و تغافل این بنده از عرض عریضه شما اشاره نموده بودید هر
 حق را بطرف جناب عالی میدهم معذرت از خودتان سینه انصاف میخواهم
 که آیا چگونه ممکن است دلی که حسنه یاد آن وجود محترم پسری در خود نمیباید
 چنان دوست مشفق و یار موافقی را فراموش کند و از یاد او خاموش نشیند
 بسیار در دل آمد از اندیشه باورفت نقشی که آن نمیه و دزدل نشان
 بی اگر در ارسال عرض انصاف چندی تأخیر رفت چنان بود که همه روزها
 مسافرت و مصمم حرکت بودم و با خود میگفتم که در حالتیکه غریب با رزوی
 قلبی خود نائل و مجتهد دیدار که اصل آمال است فائز خواهم شد دیگر بعض
 عریضه که بدل از ملاقات است حاجتی نیست ولی از آنجائی که کار از خستیا
 ما خارج است بر حسب اتفاق و برخلاف آرزو و اشتیاق هر روز مانع و عای
 می آید که محروم از حرکت ممنوع ماندم و محض عرض عریضه متروک ماند و مانده ملاقات

عالی و انفعال بنده که دید حالا با امید قرب ایام تشریف خواهند آمد و دوم
 بزودی کارهای خود را در اینجا تصفیه و تسویه نموده و بسیار شوم و بزیارت آن
 حضرت دل و جان را تسکین و سرتنایم

فصل نهم - در مرسلات یو

یکی از دوستان در توصیه‌ی ازا اهل فضل

بتاریخ شمه

خدمت ذی شرافت جناب . . آقای . . . داماد قباد اعلی
 چون میدانم که برای آرباب فضل و کمال هیچ لذت و مسرتی اندوخته
 از صحبت اهل ذوق و حال نیست همه وقت متهر فرستم که میان این قبیل نفوس
 محترم طرح اُلفت و آشنائی اندازم و باین وسیله خود نیز داخل در فیض
 شوم باین نیت صادق عرض میکنم که حال این ذریعه جناب . . .
 که عازم آن صفحه اند از معارف اهل معارف و فنون و علوم قدیم
 جدید مطلق و عارفند اَدِیْبُ اَرِیْبُ اَلْمَعْنِیْ مُهَذَّبٌ ذَلِیْ سَجَاةٍ
 تَمَلَّعَ بِحَدِّهِ اَلْکَرَامَةُ اِنْ سَدَّ فِی الْحَقِیْقَةِ تَوْصِفٌ وَ تَعْرِیْفٌ خُودِ رَا

و مبدء ایشان زائد و خالی از لزوم سید انم زیرا که قصائل و خصل
 شخص و انما را هیچ و اصف و معنی بهتر از همان کلمات و اوصاف مجمل
 اگر چه نفس خود او موجود است نیست و بر کجا کرد و قدر و قیاس دیند
 خصوصاً که کاشف احوال نطفه نقاد و دید و دقا حضرت عالی باشد که
 بدقائق و حقایق امور آگاه و دست و مردمان دانستند را از همه کس
 بهتر میداند و میشناسد و این بنده فقط برای آنکه بصورت ظاهر و سطح
 معارف و مباحثه بشم این مختصر را تصدیق میدهم شخص معظم نیز از این
 شرح مکارم خلاق آن حضرت را که و زده شده و نقل محافل استنباط
 غائبانه شریفه و فریفته اند و یسین کامل دارم که هم جناب عالی از دیده
 ایشان سرور و هم ایشان از طافات آن حضرت محفوظ خواهند شد
 جذب عنایت عجاب جاذبی است و اینگونه توافق در طباع و اصناف
 نعمتی بزرگ و قدر آن بسیار گرامی و منقسم است

جواب کاغذ قبل

بنا برنج . . . شمسہ . . .

خدمت ذیلاطفت جناب . . . آقایی . . . دام قبالہ العالی
 از آنجائی کہ وجود محترم عالی ہیشہ منبع فیض و کرامت است ہر وقت مرقوم
 از طرف آن حضرت میرسد و آل بر توفیق و در آہنمای بانواع سعادت
 خصوصاً کہ این دفعہ وصف فضائل و نقوش نفس مقدس شخص محترمی بود کہ مجمع
 کالات و مرجع افاضلند در آستی نیدانم از حامل رقیہ اطہار شکر نمایم کہ
 فعلاً بدرک خدمتشان نایل و کامیابم بیا از حضرت عالی کہ بندہ را واسطہ این
 فوز شدہ اید بہر حال ہر چند کہ محامد صفات و مقامات عالیہ این لبیب باری را
 گزیر شنیدہ بودم و غائبانہ در دل احساس ارادت سینودم ولی از سماع
 بیانی تا شاہدہ عیانی فسق بسیار و تفاوت از زمین تا آسمان است
 و بانکہ بیش از یک جلسہ بغض صحبتشان فائز شدہ ام بہن ملاقات مختصر

بنده را چندان جاذب خلوص عقیدت شده است که گویا سالهاست پایتخت
مانوس و مالونم در سوادراست عرض کنم پیش از آب و گل من در دل
من محبت تو بود امید دارم تا وقتیکه مقیم این صفه اند اخلاص اوقات
خود را با استفاده از حضورشان بهره مند سازم و برای تقدیم خدمتگذاری
توفیق رسیق باشد

یکی از دوستان در توصیه صدیقی

بتاریخ شمس ...

خدمت جناب ... آقای دام جلاله العالی

بعد از مسافرت حضرت عالی و خیرمان این بنده از حضور محترم همیشه شایسته
و آرزو مندم که بوسیله عرابض تقدیم ارادت نمایم ولی راستی در غم
آمده است که اوقات پر قدر و قیمت آن حضرت را بد زرایع خود تلف و ضایع
سازم تا در امر بوقع غمت دوست شفیق خود جناب آقای را بآن

صفحات برای عسکری مراتب خلوص مغتنم شمرده و با آنکه سید انتم بیت
صافیة حضرت عالی بدون اینکه حاجتی بتوصیة و سفارش باشد در اظهارمودت
نسبت باینگونه نفوس حلیله بی اختیار است مهند اندکرا عرض مینمایم که
این شخص محترم عینی حامل ذریعه از مردمان کریم نفوس سلیم الفطرة و متخلق
مستصف باخلاق سامیه اند که خُلق از برای مِنَ الرِّوَضِ بایمنا و دهر
دقیق لیسند اَمَضی مِنَ الْحَدِّ خلی ما لم که در مدت توقف در آن حدود
روزگارشان خوش و مطبوع باشد و این مسئله سو قوف بماعدت تطف
حضرت عالی است که همیشه خن خلق و لطف طبعان جاذب قلوب و مایه
امید واری مخلصان است

یکی از دوستان در توصیة کمی از ایشان

بآریخ . . . شمر . . .

خدمت ذیل لطف جناب . . . آقای . . . و ام قباله العالی

آنکه همیشه برضی عن القس شتاق و ما لم معند تضییع اوقات گرامی را بکنی
 رسید در دست باشد روانیید ارم اینک با غشنام موقع بعد از تقدیم
 ادعیه خالصانه تصدیق میدهم جناب آقای که یکی از دوستان
 خالص الوداد این بنده و در سلامت اخلاق بی نظیرند برای انجام بعضی از
 امور رجسته بخود عازم آن صوبه و بالبدایه بایدم معرفت بحال ثانی اند
 لطف و عنایت حضرت عالی در مورد ایشان بسیار مستم خواهد بود خصوصاً که جو
 محترمان همیشه بر برای خیرخواهی مظهر و نسبت باین بنده هم آفتد را
 مهر و ملاحظت برور داده اید که بتوانم مقبولیت سبدهای خود مصون باشم این است
 که در این موقع نیز بذل مساعدت در تریل و سائل اصلاح انوار ایشان را
 آنحضرت استدعا و استدعا وجود گرامی را از خداوند مسکن می نمایم
 یکی از دوستان در توصیه کلی از ارکباب فضل
 بتاریخ ششم

خدمت زی‌شرافت جناب . . . آقای . . . دام‌امبار الهی
 شخص بزرگواری که بسبیل عرض این عسیرینه بخشود معالی ظهورند دانشمندی
 متمرند و از اجبند اهل فضل و تسلیم شیرین سخن و فصیح الکلام و در شرف طه
 و ذکاوت و سیر و نسیم و ایام و چون بنده را آن حد و رتبه نیست که معرفت
 ایشان واقع شود در وصف الحال خضرش با بدیع الزمان هم آنکس و هم زبان
 شده عرض میکنم رَجُلٌ الْفَصَاحَةُ يَدْعُوْنَا فَتَحْسِبُهُ وَالْبَلَاغَةُ يَا مَرْءَا
 قَطِيعُهُ و اگر قلم بنده از غمد و تسکین این معنی بر نیاید باز بگشاید و بسیم سابق
 الله که شگفت می‌شوم که آتَمَى ذَرْيَتَهُ الْكَدُّ بْنُ فَضْلِهِ دَائِي وَسِيلَتُهُ
 أَكْثَمُ بْنُ عَتِيدٍ وَ مَبُودٌ سَدِّ سُلْمَانَ كَوَيْدٍ تَوَدُّوْرُ بُوِي خَيْرُ كَوَيْدٍ
 ز شگفت خنق آینه همینه قدر برای استحضار خاطر کرامی تصدیق
 میدهم که شخص معظم له بغرم سیر و تفریح امصار و بلدان عازم آن خطه
 و سامانند یقین دارم که با قصاصی جاذبه جنیت و رودشان را محترم و محل تکریم

جمل خوابید ساخت

یکی از دوستان در توصیه صدیقی

بنایخ . . . شمه . . .

خدمت ذیلاطفت جناب . . . آقای . . . دام احباله العالی

یکی از دوستان شریف نفس که سالهاست با ایشان مآلوف و مرموبلم و در نزد

این بنده بسیار عسیر زند برای اصلاح و انجلاج پاره از کارهای خود مبعاصد

و دستگیری حضرت عالی محتاج و چون حُنفیت و کرامت اخلاق سخنتر را

مکرر از یار و اغیار استماع کرده و از سبب لطافتان نسبت بخلص نسبه

کاملا سبوقد از بنده تقاضای مکتوب سفارشی میفرماید که آن را در محضر محترم

واسطه آشنائی و رابطه مستر اردهند بنده نسبه این موقع را برای تجدید عهود

ارادت غنیمت بشمارم و چون پیدانم که یک ساعت ملاقات و محاوره محام

و فضائل ایشان را بهتر از چندین صفحه عرائض بنده معرفتی خواهد نمود بدو

اینکه در این بحث اطلاق کلام دهمس اجمالاً عرض میکنم که هر قدر مساعدت
 معاونت در امور معظم که مرعی نمیشد مایند فی الحقیقه مصلحت و ملاحظاتی است که
 درباره خود این بنده بذول داشتهاید و مایه هزاران تشکر و امتنان است
 بصدیقتی در توصیه قبول کبی از آشنایان بصدی
 انصوری خود

تاریخ . . . شمس . . .

خدمت ذی شرافت جناب . . . آقایی . . . دام اقباله اعلی
 چند روز قبل حضوراً عرض کرده بودم که هرگاه رای حضرت عالی با عقیده بنده
 موافق آید تصدی و تحمل کارهای خود را با قیامی . . . محول نمیشد و چون
 بقصور خودم این نیت را با سابقه معرفتی که بحسن اخلاق این جوان دارم مستثنی
 بر خیر و صحت حضرت عالی می بینم خاموشی را خلاف صواب و نخبه ندانم
 واجب میدانم و این نخست را نیز عرض میکنم که تصور نمیشد مایند ملاحظه بیکاری

در پیرشان روزگاری مشارایه بنده را واسطه تنی و وسیله عنوان این مطلب
 شده است زیرا که با دعوی ارادت خاصه این فیصل رعایتها سبب نمیشود که از
 صرفه و صلاح امور آنحضرت غمض عین نمایم با وصف این حال آنچه در این مورد
 عرض سینمایم بیان عقیده و برسی یاد آوری اسفند خواهد شد و بسته عاقلانگه
 مقننیت رحمت در حق این بنده حضرت عالی را محسوس بر قبول نماید بقیه بدو
 اطلاع و تجربه عرض میکنم که این شخص در منتهی درجه کفایت و درایت و درستی و
 امانت است و برای حضرت عالی که در جستجوی شخص معتدایی هستید من حیث
 ابجیات آنست و اولی از دیگران بفرستی آید دیگر موقوف بر آری و اختیار
 حضرت عالی است

فصل دهم - در مراسلات ارجعه بمطالب متفق

بشخصی که با او طرف محاسبه اند

بنایخ . . . ششم . . .

خدمت ذی شرافت جناب . . . آقای . . . دام اقباله العالی
بعد از اهدا و تقدیم سلام و اراوت تصدیق میدهم که صورت محاسبه
یکساله که توسط . . . ارسال شده بوده بودید رسید این چند روزه بواسطه
مشغله و گرفتاری نتوانسته بودم درست رسیدگی نمایم امروز سه شنبه
آن را با کمال تانی مراجعه و با وفاتر خود مطابقت کردم معلوم است باز آن
دقی که از طرف جناب عالی در صحت و وضوح حساب مرعی میشود هیچ موضع آن
محل ایراد و اعتراض نیست ولی چون سید انعم جناب عالی هم باینده در این
مسئله معقیده اند که حساب اباید زود بزود تجدید گردد که زیاد نماند و نه

نشود برای سهولت کار لازم است کمی دو ساعت وقت خود را با هم صرف کرد
 حسابهای قبل را تفکیک و در قریب محاسبه نماییم را محاسبه نماییم در صورتیکه
 این رای بنده را تصویب فرمایند تمنی است وقتی را تعیین کرده اطلاق و
 که بنده با دفا تر و اسپناد شرفیاب شوم یا حضرت عالی تشریف بیاورید که
 ترتیب آن داده شود

جواب کاغذ قبل

مبارک : . . . شمس . . .

خدمت فیضادت جناب . . . آقای . . . دام اقباله
 مرقوم محترمه زیارت شد و در مسئله تفکیک و تجدید حساب آنچه مرقوم فرموده
 موافق عقیده بنده است زیرا که هر قدر اقدام تخفیف محاسبات بتأخیر
 افتد در آتی موجب اشکال و برای تسویه و ترتیب آن وقت زیاد لازم خواهد بود
 هر چند این روزها چون خود عازم مسافرتم از طرفی تهیه لوازم حرکت

دار طرف دیگر اشتغال باخت و پرداخت و قبض و اقباض جنسی محاسباتی
 که با مردم دارم طوری بایسته اتفاق وقت شده است که فرصت بکلی مفقود
 شده از حقه بعد ورم ولی میسر نرود . را که دفاتر سپرده بشا
 ای و از این حساب کلاماً منبوق است بوقالت از خود روانه خام نموم
 که بعد از رسیدگی در اوجه دفاتر و اسناد و تفریع محاسبات سال گذشته
 حساب را تجدید و بنده را بتوسط ایشان از آن مستحضر فرماید

بکلی از کارخانه مای تجبارتی

بتاریخ شمس

خدمت فی سعادت جناب . . . رئیس اداره شرکت . . . : و شرکا محترم

است تأیید اتم بعد از تقدیم سلام با نهایت ادب و احترام تقدیم مید

که جناب . . . غالباً از محنت امتعه و خوبی مال التجاره کارخانه . . .

برای این جانب نوشته و تجید فوق العاده نموده اند و خیلی . . . آتیه با آن تجارت

محترم طرف رجوعات باشم اینک فهرستی مختصر از اجناسی که فعلاً لازم
دارم تقابفاً دو داشته و خواهم بدم نموده آن را با اولین پست ارسال قیمت
هر کدام را بسته جداگانه بفرستید تا اگر چنانچه قیمت آنرا مناسب یافته و طایفه
شدم با کمال مسرت و شغف بابتیهای بعد خواهم خواست مرطبه از ترقیات
تجارتخانه و شروط معاملات آنهم مصلحتی باشد که اعلام آنرا لازم و سید برای
مزید اطلاع اینجانب مرقوم نموده بفرستید همیشه از دیار و رفتی و اعتبار آن بخارتخانه
محترم را از صمیم قلب آرزو مندم

بکلی از دوستان در استعلام امر عمل ملکی

بنا بر پنج ... بشمار ...

خدمت و شرافت جناب ... آقا ... دام اقباله العالی
بعد از طی مراسم ارادت و صداقت میدهم که از تسهیلی که در اینجا
جناب ... ممنوع و معظّم له و دو دانگ از مرزعه سبزی خود را که در فریه ...

واقع است خیال فروشش دارند هر چند که خود این بنده مزایع آن حدود
 ندیده و اطلاع وافی ندارم ولی به گاه اراضی این زمره مستعد در غوب باشد
 و بتوان قیمت مناسب با ایشان بجا آراند بمیل باستیاع آن نیستم در هر حال با اعتماد
 که بملاطفتهای آنحضرت برای بنده حاصل و با اطمینانی که بخیرت و بصیرت حضرت
 عالی دارم اقدام باین معامله را بتصویب و صلاحدید آنحضرت و امیگذارم
 . و خواهش میکنم که از فایده محصولات و مالیات نقدی و جنسی آنجا اطلاع صحیح حاصل
 نگردیده نتیجه تحقیق و رای خود را برای بنده مرقوم فرمائید که بعد از استحضار
 در صورتی که قیمت آنرا با توسع و استطاعت خود مناسب بینم و کالت نامچه
 برای حضرت عالی بفرستم و در ترتیب معامله و قطع و فصل آن با قضای دوستی
 اقدام و اهتمام فرمائید.

شخصی در پیداکردن خلفای حبابی

بتاریخ ششم

خدمت ذیلاطفت جناب . . . آقایی . . . دام اقبال عالی
 پروردگار که حضرت عالی را اذقات کردم منم نمودید جزئی اختلافی در صورت
 محاسبه بنظر محترم رسیده و چون وقت دیر بود و عجله در حرکت داشتم در
 آن موقع یادم نیامد که اختلاف از چه جهت است بلکه باطمینانی که بصحت حساب
 و دقت خود در ترتیب داشتم فرمایش حضرت عالی سبب تعجب گردید بعد از مدتی
 فوراً متذکر شدم که در این ادانسه بر حسب ارفقای خود بان دو فقره خواه
 که مجموعاً مبلغ تومان بود بجا شش جناب عالی پرداخت داشتم که از آن
 بابت حواله کتبی مرحمت نفرمودید و بنده نیز بلا حطه اینکه موقع تجدید حساب
 نزدیک بود مطالبه حواله نکرده و عین مبلغ مزبور را در محاسبه بخرج
 آوردم گمان میکنم از نظر محترم محوشده و این تصور خلاف از آن جهت باشد
 متمنی است تجدید مودری در آن منم نموده اگر اختلاف دیگری بمنم میرسد
 بنده را مطلع منم نمایند که رفع آن بعمل آید و حساب روشن شود

بکی از مژوبان در مرمت عمارتی

بتاریخ . . . شش . . .

خدمت جناب . . . آقامی . . . دام اقباله العالی .
 چندی است که مرقومه ارسال نداشته اید و از حال خودتان و سایر متعلقین
 بکلی بیخبرم فعلاً چون پشت عازم است این مختصر را می نویسم و چیزی که بنظر آمد
 و یاد آوری آنرا جنسی لازم میدانم این است که در تعمیر بعضی از اظا قمار
 که سال گذشته بواسطه بارندگی قدری خرابی بهم رسانید خیلی تویق شده
 اعتماد این است که تا هوای برای بتائی مساعد است اقدام بر مرمت آن شود
 قصدی این کار را با قای . . . و اگر از منسه مائید که یک نفر بنا آورده
 مخارج آنرا از روی وقت باز دید و بطور متاعطه یار و زمزمی هر قسم بصرفه
 نزدیکتر است در تعمیرات لازم به کمال عجله اقدام نمایند زیرا که هر قدر بنا
 خرابی بیشتر و خسارت مضاعف خواهد بود و خواهشمندم تفصیل اقدامات خود

شرح حال تمام بستگان را در قوم منتهی نماید کبلی اعلیٰ عالم
 شخصی در معامله قرض و رهنی

نایب . . . شمس . . .

مدت ذی شرافت جناب . . . آقای . . . دام اقبال الهی
 از تشراری که مسعود شد این چند روزه حضرت عالی در صد و بود و اید که خا
 رهن فرماید و از اتفاق برای بنده نیز بعضی مصارف فوق العاده پیش آمده
 به بستر قراض و جی مجبورم این است که برای استحضار خاطر عالی تصدیق
 میدهم که هرگاه بجهت حضرت عالی ممکن باشد که مبلغ . . . تومان بجنون قرض
 برای بنده تهیه نماید بنده یکجایب خانه خود را که بر حسب تقویم معمار . . .

تومان قیمت شده است در خدمت حضرت عالی رهن میگذارم و برای قرار
 آنهم بر قسم که رعایت صرفه و صلاح طرفین ملحوظ باشد حاضر در صورت امکان
 و قبول بروقت را که برای حضرت عالی مجال مساعد است معین منتهی نماید که

نرفاب شوم و تـهـ اراين معامـه گـذـاشـتـه شـوـيـد و در صـورت عـدم امـكان

بر مستحضر بنـه مـاينـد که فکـر ديـگر نـمايـم

شخصی که طرف محاسبه است

بتاریخ . . . بشمار . . .

خدمت جناب آقای دام قباله

موقع غزیت پست رستم شمرده بعد از اظهار ررانب خلوص متصدع می شوم که

براعت مبلغ . . . که بخواه جناب . . . بود رسید و در وجه آقای . . .

کار سازی داشته قبض دریافت نمودم و تعویق در ارسال حساب بواسطه نبودن

مشأرايه در شمر بود حال که مراجعت نموده اند با کمال جد مشغول تفکیک حساب

هستم و انشاء الله بعد از تصفیه و تفسیر و رد و بدل اسناد صور صحیح تقدیم

خدمت خواهم داشت نسبت بمطابقت جناب عالی از آقای . . . تصور نفرمایید

که از طرف مخلص اجمال غرضی بعل آمده است و تا خیر ایشان هم نصافاً از روی

فقره و محل بیت بر حسب معرفت و سابقه که در حق مبارک الله دارم جنسی آدم
 یمن و شخص در دستکاری است و در این مدت که با مردم این شهر طرف
 معامله و داد و ستد است هرگز تخلفی در قول و عمل از او دیده نشده ولی
 خود آن بچاره مطالباتی چند از مردم دارد که در ادای آن مسامحه
 مینماید و او هم فعلاً محل دیگری برای تأدیه طلب حضرت عالی ندارد و میگوید
 بمقتدر که یک فقره از مطالباتم عاید شود فوراً آئین مسترض را خواهم بردا
 بنده نیز همیشه یاد آوری میکنم و امیدوارم بزودی طلب حضرت عالی وصول
 و ایصال شود

کتابه ملک المخطاطین فی شهر

رمضان المبارک ۱۳۲۲ سنه

در مطبعه استاد فرزند خیر آقای میرزا علی صغریه بستیاری

آقا میرزا حسن زید توفیقها بطبع رسید

